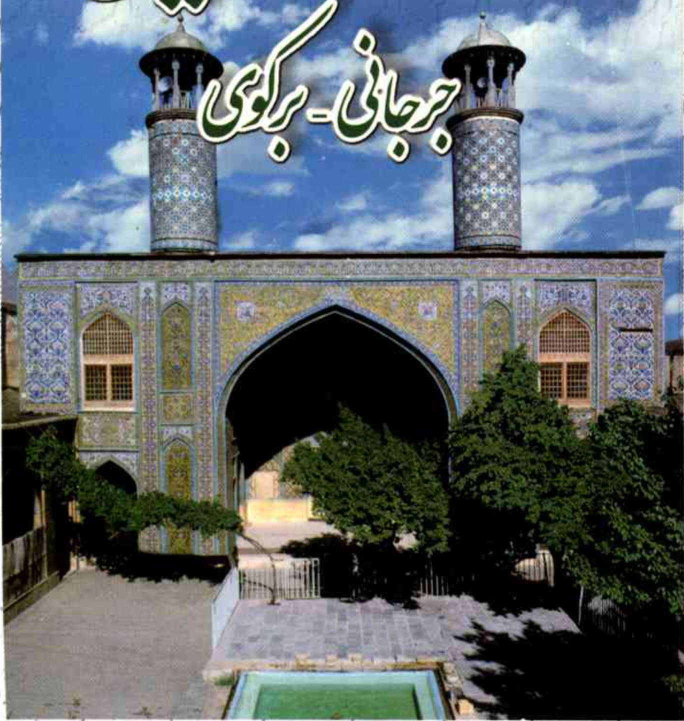
خودآموز عوامل

جرجانی - برکوی



گردآوری و ترجمه: عبدالرحیم محمودی

خودآموز

عواملین

جرجانی و برکوی

تألیف

الشیخ عبدالقاهر الجرجانی و الشیخ البرکوی

ترجمه و تجزیه و ترکیب

عبدالرحیم محمودی(دَمَیَوی)

محمودی، عبدالرحیم، ۱۳۳٤
خودآموزر عواملین، جرجانی و برکوی (پال اظهار) / تهیه و تنظیم: عبدالرحیم محمودی (دمیوی) ـ سنندج: انتشارات کردستان،، ۱۳۸۲.
۱۸۸ص. نمودار، ۱۲×۱۷ س.م
ISBN: 964 - 6546 - 49- 8 ۵۰۰۰ ریال
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
چاپ قبلی: نشر علوم قرآن، ۱۳۷۲.
۱. جرجانی، عبدالقاهر بن عبدالرحمن، ٤٧١؟ق. عوامل فی النحو ـ ـ نقد و تفسیر. ۲. زبان عربی ـ ـ عوامل . الف. جرجانی، عبدالقاهر بن عبدالرحمن، ـ ٤٧١؟ق. عوامل فی النحو. ب. عنوان.
PJ٦١٥/ج٤ع۹ .٤٢٢٧ ٤۹۲/۷٥
۱۳۷۹
کتابخانه ملی ایران ۲۷٤۰۰ ـ ۷۸م

عواملین

✓ نام کتاب:	عواملین
✓ مؤلف:	عبدالقاهر بن عبدالرحمن جرجانی
✓ مترجم:	عبدالرحیم محمودی
✓ نوبت چاپ:	سوم: ۱۳۸۵
✓ تیراژ:	۵۰۰۰ جلد
✓ تعداد صفحه و قطع:	۱۹۲ صفحه‌ی جیبی
✓ ناشر:	انتشارات کردستان



انتشارات کردستان
سنندج، پاساژ عزتی ☎ ۲۲۶۵۳۸۲

قیمت: ۸۰۰ تومان

شابک: ۷ ـ ۴۹ ـ ۶۵۴۶ ـ ۹۶۴
ISBN: 964 - 6549 - 49 - 7

مقدمه:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين ومن تبعهم باحسان الى يوم الدين.

وقتیکه مرحوم پدرم مرا به حجرهٔ طلاب فرستاد بعد از مدتی عشق وعلاقه‌ای خاصی را به نوشتن خط وحـواشی پیدا کردم وبرای طلاب ابتدائی (سوخته‌ها) عوامل جرجانی وپاڵ اظهار (برکوی) ووضع واستعاره را استنسـاخ می‌نمودم وخیلی دلم میخواست که کتابهای درسی حجره گسترش پیدا کند لذا قبل از ورود به بازار نشریات عواملین ووضع استعاره را به چاپ رسانیدم وبعد از وارد شدن در امـور مطبـوعـات تجربیاتی را کسب وبحمدالله کتابهای را با حروفچینی جدید تجدید چاپ

نمودم.

وچـون مرحـوم پدرم به اهـل علم بخصوص به طلاب کوچـولـو (مبتـدی) علاقـهٔ زیادی داشتند ودلش میخواست که تمام امت پیامبر اهل علم باشند حقیر این خدمت ناچیز (تهیه وتنظیم وترجمهٔ وترکیب وعواملین) را به گلهای نو رسیدهٔ گلزار محمد (ص) (سوختهها) تقدیم می‌نمایم وامیدوارم خدمتی به طلاب عزیز وعلاقهمندان به کسب علوم اسلامی وصدقهٔ جاریه برای مرحوم پـدر ومـــادرم باشـــد.

(تذکر)

چون حقیر به مدرسه نرفته وُخودآموز فارسی را یاد گرفته‌ام ودر واقع اهل این کار نبودم اگر به خطاهای برخورد فرمودید امیدوارم به دیدهٔ لطف بنگرید وآنها را اصلاح فرموده ومرا مورد بخشش قرار دهید که ان الهدایا علی مقدار مهدیها.

مخلص طلبهٔ حجره عبدالرحیم محمودی ۱۳۷۱.

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ
وَبِهِ نَسْتَعِينُ

اَلْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلٰاةُ والسَّلامُ عَلىٰ خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اَجْمَعِينَ.

بنام خداوند بخشاینده مهربان وتنها از او طلب یاری میکنیم

حمد وثنا لایق خداوندی است

که پرورش دهنده عالمین است

ورحمت مقرون به تعظیم وامنیت از مکروهات بشری بر بهترین مخلوقات خدا حضرت محمد (ص) وبر آل او باد به عمومی.

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْعَوامِلَ فِي النَّحْوِ عَلىٰ مٰا أَلَّفَهُ الشَّيْخُ الإمٰامُ عَبْدُالقٰاهِرِ بْنُ عَبْدِالرَّحْمٰنِ الْجُرْجانِيُّ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ مِائَةُ عٰامِلٍ لَفْظِيَّةٌ وَمَعْنَوِيَّةٌ فَاللَّفْظِيَّةُ مِنْها عَلىٰ ضَرْبَيْنِ سَماعِيَّةٌ وَقِياسِيَّةٌ فَالسَّماعِيَّةُ مِنْها اَحَدٌ وَتِسْعُونَ

بعد از حمد وصلاة وسلام بدرستی عوامل که در علم نحو از آنها بحث میشود بنابر کتاب که شیخ الامام عبد القاهر پسر عبدالرحمان جرجانی (رحمت خدا بر او باد) تألیف کرده صد عامل است. واین عوامل بر دو قسم تقسیم میشوند: لفظی (به زبان تلفظ میشود)، ومعنوی (زبان در آنها دخالت ندارد) وعوامل لفظی از این یکصد عامل نیز بر دو قسم است سماعی وقیاسی[۱]، وعوامل سماعی لفظی از این صد عامل ۹۱ عامل‌اند،

---

(۱) سماعی آنست که قاعده کلّی نداشته باشد بلکه از طریق سماع این عوامل را شنیده باشیم وقیاسی آنست که قاعده کلّی داشته باشد مثل آنکه می‌گوئیم هر فعلی فاعل را مرفوع می‌کند.

غامِلاً وَالْقِياسِيَّةُ مِنْها سَبْعَـةُ عَوامِـلَ وَالْمَعْنَوِيَّةُ مِنْها عَدَدانِ وَتَتَنَوَّعُ السَّماعِيَّةُ مِنْها عَلىٰ ثَلاثَةَ عَشَرَ نَوْعاً:

وقیاسی لفظی ٧ عامل می‌باشند، وعوامل معنوی از این یکصد عامل دو عدد می‌باشند.

وعوامل سماعی لفظی بر سیزده نوع تقسیم میشوند.



اَلنَّوْعُ الأَوَّلُ

حُرُوفٌ تَجُرُّ اْلإِسْمَ فَقَطْ وَهِيَ سَبْعَةَ عَشَرَ حَرْفاً.

١ ـ اَلْباء لِلْاِلْصاقِ نَحْوَ بِهِ داءٌ وَمَرَرْتُ بِزَيْدٍ

نوع اول

(از آن سیزده نوع عامل سماعی)

حروفی هستند[1] که تنها بر یك اسم داخل شده وآنرا مجرور می‌نمایند.

اولین حرف از حروف جاره (باء) است که برای چندین معنی آمده است.

(١) الصاق: یعنی اختلاط ووصل کردن مانند (بِهِ داءٌ) یعنی فلانی درد دارد (درد به بدن او چسپیده و مختلط

---

(١) واین حروف در یك بیت جمع شده برای اینکه حفظ شود در اینجا ذکر می‌نمائیم:

باء و تاء و کاف و لام و واو و مُنْذُ و مُذْ و خَلا . ربَّ . حاشا .
مِنْ . عَدا . فِي . عَنْ . عَلىٰ . حتّىٰ . اِلىٰ.

شده).

(داءٌ) مبتدای مؤخر (بِهِ) جارو مجرور متعلق به (حصل) جار ومجرور با متعلّق خبر مبتدا است.

شاهد: در این مثال (ب) است بر (هـ) داخل شده وآنرا در محل مجرور کرده است.

و مثال دیگر برای الصاق[1] مانند (مَرَرْتُ بِزَيْدٍ) به زید گذشتم (به مکانی عبور کردم عبور من از زید نزدیك بود).

(مررت) فعل ماضی (ت) فاعل (بزید) جارو مجرور متعلق به (مررت) ومفعول به غیر صریح است برای مررت.

---

(١) چرا برای الصاق ٢ مثال ذکر شده است؟

مثال اول برای الصاق حقیقی ومثال دوم برای الصاق مجازی چون در مثال اول در حقیقت درد به بدن زید متصل ودر درون او مختلط شده است، اما مرور متکلم به زید متصل نشده بلکه به مکانی که زید از آن مکان نزدیك بوده است وچون عبور متکلم از زید نزدیك بوده کانما به آن چسبیده واتصال پیدا کرده است.

وَلِلتَّعْدِيَةِ نَحْوَ ذَهَبْتُ بِزَيْدٍ وَلِلاسْتِعَانَةِ نَحْوَ كَتَبْتُ

شاهد: در این مثال نیز (ب) است داخل بر زید شده وآنرا لفظاً مجرور کرده است وبرای الصاق است.

(توضیح: اعراب لفظی وتقدیری ومحلی انشاء الله درعوامل برکوی می‌آید).

(۲) تعدیه (متعدی کردن فعل لازم) مانند (ذَهَبْتُ بِزَيْدٍ) زید را بردم (ذهبت) فعل ماضی (ت) فاعل (بزید) جارو مجرور متعلق به ذهبت ومفعول به غیر صریح (مفعول بواسطه) برای ذهبت[۱].

شاهد: (ب) است که بر زید داخل شده واو را مجرور کرده است وبرای تعدیه می‌باشد.

(۳) استعانت (کمکی وپاری. علامت باء استعانت آنست که بر آلت داخل شود) مانند (كَتَبْتُ

---

(۱) مفعول به غیر صریح یا بواسطه آنست که بوسیله حرف جر فعل بآن متعدی شده باشد مفعول به صریح یا بی‌واسطه عکس آن است.

بِالقَلَمِ وَلِلْمُصَاحَبَةِ نَحْوَ دَخَلْتُ عَلَيْهِ بِثِيَابِ السَّفَرِ

بِالْقَلَمِ) به (کمکی وياری) قلم نوشتم (کتبت) فعل ماضی (ت) فاعل (بالقلم) جارو مجرور متعلق به کتبت ومفعول به غير صريح برای کتب میباشد شاهد: (ب) است که بر قلم داخل شده وآنرا مجرور کرده است وبرای استعانت میباشد.

(۴)مصاحبه (مصاحبه ما قبل باء با مدخوش ومصاحبه مدخوش با ما قبل باء چون برای مشارکه است).

مانند (دَخَلْتُ عَلَيْهِ بِثِيَابِ السَّفَرِ) با لباس سفر بر زيد وارد شدم (دخلت) فعل ماضی (ت) فاعل (عليه) جار ومجرور متعلق به دخلت (بثياب) جار ومجرور متعلق به مصاحباً است (السفر) مضاف اليه.

شاهد: (باء) است که بر ثياب داخل شده وآنرا مجرور کرده وبرای مصاحبه است.

وَلِلْمُقَابَلَةِ نَحْوَ بِعْتُ هٰذا بِهٰذا وَلِلزِيادَةِ نَحْوَ قَوْلِهِ تَعالىٰ: ﴿وَلا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلىٰ التَهْلُكَةِ وَكَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً﴾

---

(۵) مقـابله (مبـادِله ومعاوضه) مانند (بِعْتُ هٰذا بِهٰـذا) این را به این فروختم (مبـادله ومعاوضه کردم) (بعت) فعل ماضی از باب ثانی معتل العین اصل آن بَيَعَ مثل ضَرَبَ بوده است (ت) فاعل (هذا) محلا منصوب مفعول به (بهذا) جار ومجرور متعلق به بعت و مفعول به غیر صریح است.

شاهـد: (ب) که بر هذا داخل شده وآنرا محلا مجرور کرده است برای مقابله است.

(۶) زائده[1] مانند قول خداوند تعالی: ﴿وَلا تُلْقُوا بِاَيْدِيكُمْ اِلىَ التَهْلُكَةِ﴾ خودتان را به هلاکت میفکنید

---

(۱) باء در این موارد برای تأکید می‌باشد ولی چون اسم با حالت مجروریت عنوان اصلی خود را از دست نمیدهد باء زائده تلقی میشود.

وعلامت باء زائده آنست که اگر آنرا حذف نمایند خللی بمعنی

(و) عاطفـه (لا) ناهيه (تلقوا) فعل مضارع باب افعال جمع مذكر مخاطب (و) فاعل (بايدى) جار ومجرور تعلق به چيزى نگـرفته محلا منصوب مفعول به است (كم) مضاف اليه (الى التهلكة) جار ومجرور متعلق به تلقوا ومفعول به غير صريح است.

شاهـد: (بـاء) است بر ايدى داخل شده وآنرا تقديراً مجرور كرده است وزائد مى‌باشد.

ومثال ديگر براى باء زائده مانند[1] (كَفىٰ بِا للّهِ شهيداً) شهـادت خدا كافى است (كفى) فعـل ماضى (بالله) جار ومجرور تعلق به چيزى نگرفته (الله) محلا مرفوع فاعل كفى (شهيداً) تميز يا حال است از كفى بالله.

شاهـد: (باء) است كه بر الله داخل شده وآنرا

= اصلى جمله وارد نميشود.

(۱) دو مثال براى باء زائده ذكر شده: مثال اول بر مفعول زائد شده ودر مثال دوم بر فاعل.

وَلِلظَّرْفِيَّةِ نَحْوَ صَلَّيْتُ بِالْمَسْجِدِ وَلِلْقَسَمِ نَحْوَ بِاللّهِ لَأَفْعَلَنَّ كَذا.

مجرور کرده است وزائد می‌باشد.

(۷) ظرفیّت (ظرفیّت مدخول باء برای ما قبلش) مانند (صَلَّيْتُ بِالْمَسْجِدِ) در مسجد نماز خواندم (صلّیت) فعل ماضی (ت) فاعل (بالمسجد) جار ومجرور متعلق به صلیت مفعول غیر صریح.

شاهد: (باء) است مسجد را مجرور کرده برای ظرفیت است.

(۸) قسم مانند (بِاللّهِ لَأَفْعَلَنَّ كذا) سوگند بخدا حتماً فلان کار را انجام میدهم.

(بالله) جار ومجرور متعلق به (اُقسم) (حذف شده) ومفعول به بواسطه برای اقسم (ل) جواب قسم (افعلن) فعل مضارع متکلم وحده مؤکد به نون ثقیله وفاعلش ضمیر مستتر (انا) (کذا) جار ومجرور متعلق به

۲ ـ وَمِنْ لِابْتِداءِ الْغایَةِ نَحْوَ سِرْتُ مِنَ الْبَصْرَةِ

افعلن محلا منصوب مفعول به غیر صریح برای آن.

شاهد: (ب) کلمه الله را مجرور کرده برای قسم است.

(توضیح: البته باء معانی‌دیگری دارد که درکتابهای مطوّل ذکر شده واینها اهم معانی باء بودند).

دومین حرف از حروف جاره (مِنْ) است وبرای چندین معنی آمده است:

(۱) ابتداء غایت (یعنی آغاز وشروع به چیزی که دارای غایت وآخر باشد) مانند (سِرْتُ مِنَ الْبَصْرَةِ اِلیَ الْکـوُفَةِ) رفتم از بصره تا کوفه (ابتدای رفتنم از بصره وانتهای آن کوفه بود) (سرت) فعل ماضی معتل العین یائی اصل آن سَیَر مانند: ضَرَبَ (ت) فاعل (من البصرة) جار ومجرور متعلق به سرت ومفعول به غیر صریح (الی الکوفة) جار ومجرور متعلق به سرت ومفعول به واسطه

إِلَىٰ الْكُوفَةِ وَلِلتَّبْعِيضِ نَحْوَ أَخَذْتُ مِنَ الْمَالِ وَلِلتَّبْيِينِ نَحْـوَ قَولِـهِ تَعَـالىٰ ﴿فَـاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ﴾

است.

شاهد: مِنْ است بر بصره داخل شده وآنرا مجرور نموده وبرای ابتداء می‌باشد.

(۲) تبعیض (علامت من تبعیض آن است که صحیح باشد کلمه بعض در جای آن بگذارید مانند (اَخَذْتُ مِنَ الْمالِ) بعضی از مال را گرفتم (اخذت) فعل ماضی (ت) فاعل (من المال) جار ومجرور متعلق به اخذت ومفعول به غیر صریح.

شاهد: من است که المال را مجرور کرده وبرای تبعیض می‌باشد.

(۳) تبیین (بیان وتوضیح مطلب) مانند (فَاجْتَنِبوُ الرِّجْسَ مِنَ الْاَوْثانِ) اجتناب کنید از پلیدی که از جنس بتها یا عبارتست از بتها.

وَلِلزِّيٰادَةِ نَحْوَ مٰا جٰائَنِي مِنَ اَحَدٍ.

(فـاجتنبـوا) فعل امر از باب افتعال (و) فاعل (الرجس) مفعول به غير صريح منصوب بنزع خافض (من الأوثان) جار ومجرور متعلق به اجتنبوا.

شاهـد: مِن است كلمه الاوثان را مجرور كرده وبراى تبيين است.

(توضيح علامت من تبيين آنست كه كلمه (الذى هو يا التى هى) را ميتوان جايگزين مِن نمود.)

(۴) زائـده (در كلام منفى) مانند ما جاٰئنى من اَحَدٍ) هيچ كسى نزد من نيامده (ما) نافيه (جائنى) فعل ماضى معتل العين اصل آن جَيَأَ مانند ضرب بوده (ن) وقايه[1] (ى) مفعول به غير صريح منصوب بنزع خافض

---

(۱) نون وقايه يعنى ما قبلش را از كسره حفاظت مى‌كند چون (ى) مقتضى كسره ما قبلش هست اگر اين نون نباشد آخر اين فعل كه بايد مفتوح باشد مكسور ميشود.

۳ ـ وَإِلىٰ لِانْتِهٰاءِ الْغٰايَةِ نَحْوَ سِرْتُ مِنَ الْبَصْرَةِ اِلىٰ الْكُوفَـةِ وَبِمَعْنىٰ مَعَ نَحْوَ قَولِهِ تَعٰالىٰ ﴿فَاغْسِلُوا

(من احد) جار ومجرور تعلّق به چیزی نگرفته واحد محلا مرفوع فاعل جائنی می‌باشد.

شاهد: من است احد را مجرور کرده وزائد است ، اگر آنرا برداریم ضرری به اصل معنای جمله نمی‌رسد.

سومـین حرف از حروف جاره (الـی) است که برای چندین معنی آمده است.

(۱) انتهـــای غایت (انتهـای چیزی که دارای غایت وآخر است).

مانـنـد (سِـرْتُ مِنَ الْبَصْـرَةِ اِلىَ الْكوُفَـةِ) معنا وترکیب این مثال گذشت.

شاهد: الی است الکوفه‌را مجرور وبرای انتهای غایت یعنی آخر سیرم تا کوفه بود.

(۲) مع (کلمـهٔ الی بجای مع استعمال میشود)

وَجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلىٰ ٱلْمَرَافِقِ﴾.

٤ ـ وَفي لِلظَّرْفِيَّةِ نَحْوَ ٱلْمَالُ في الْكِيسِ وَنَظَرْتُ

مانند آيهٔ ﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَاَيْدِيَكُمْ اِلىَ الْمَرافِقِ﴾ صورت ودستها را با مرافق (آرنج) بشوئيد

(ف) جواب اذا (اغسلوا) فعل امر براى جمع مذكر مخاطب (و) فاعل (وجوه) مفعول به (كم) مضاف اليه (و) عاطفه (ايدىَ) عطف بر وجوه (كم) مضاف اليه (الى المرافق) جار ومجرور متعلق به اغسلوا ومفعول به بواسطه.

شاهد: الى است المرافق را مجرور كرده وبمعناى مع مى‌باشد.

چهارمين حرف از حروف جاره (فى) است كه داراى دو معنا مى‌باشد.

(١) ظرفيت مانند (اَلْمالُ فى الكيس) مال در كيسه است.

فِي الكِتٰابِ وَبِمَعْنىٰ عَلىٰ نَحْوَ قَولِهِ تَعٰالىٰ ﴿وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ

(المال مبتدا (فی الكیس) جار ومجرور متعلق به حصل محلا مرفوع خبر مبتدا است.

شاهد: فی است الكیس را مجرور كرده.

ومثال دیگر برای ظرفیت مانند (نَظَرْتُ فِی الكتابِ) نگاه كردم در كتاب (نظرت) فعل ماضی (ت) فاعل (في الكتاب) جار ومجرور مفعول بواسطه است برای نظرت.

شاهد: فی است الكتاب را مجررو كرده[1].

(۲) بمعنای علی مانند آیه (وَلَأُ صَلِّبَنَّكُمْ فی جُذُوعِ النَّخْلِ) هرآینه شما را بر تنه‌های درخت خرما

---

(۱) دو مثال برای ظرفیت ذكر شد یكی برای ظرفیت حقیقی ودیگری برای ظرفیت مجازی. ظرف حقیقی آنستكه احاطه زمانی یا مكانی بمظروف داشته باشد مانند مثال اول.

وظرف مجازی آنستكه احاطه زمانی یا مكانی بمظروف نداشته باشد مانند مثال دوم.

فِي جُذُوعِ النَّخْلِ﴾.

۵ ـ وَحَتّىٰ لِاِنْتِهٰاءِ الْغٰايَةِ نَحْوَ اَكَلْتُ السَّمَكَةَ حَتّىٰ رَأْسَهٰا.

آویزان می‌کنم.

(و) عاطفه (ل) تأکید (اصلبنّ) فعل مضارع متکلم وحده فاعلش ضمیر مستتر (انا)ومؤکّد بنون ثقیله است (کم) محلا منصوب مفعول به (فی جذوع) جار ومجرور متعلق به اصلبنّ ومفعول بواسطه (النخل) مضاف الیه.

شاهد: فی است جذوع را مجرور وبمعنای علی می‌باشد.

پنجمین حرف از حروف جاره (حتی) برای انتهای غایت است مانند (اَكَلْتُ السَّمَكَةَ حَتىٰ رَأْسِهٰا) ماهی را خوردم حتی سرش را.

(اکلت) فعل ماضی (ت) فاعل (السمکة) مفعول به (حتی رأسها) جار ومجرور متعلق به اکلت ومفعول

٦ ـ وَاللاّمُ لِلتَّمْلِيكِ وَالاِخْتِصَاصِ نَحْوَ اَلْمَالُ لِزَيْدٍ وَالْجِلُّ لِلْفَرَسِ وَلِلزِّيَادَةِ نَحْوَ قَوله تَعالیٰ: ﴿رَدِفَ

بواسطه (ها) مضاف اليه.

شاهد: حتی است که کلمه رأسها را مجرور کرده[1].

ششمين حرف از حروف جاره (لام) است که برای چند معنی آمده (۱) تمليك مانند (المالُ لِزَيْدٍ) آن مال برای زيد است (المال) مبتدا (لزيد) جار ومجرور متعلق به حاصل خبر مبتدا.

(۲) اختصاص (اضافی) مانند (اَلجِلُّ لِلْفَرَسِ) زين برای اسب است.

(الجل) مبتدا (للفرس) جار ومجرور متعلق به

---

(۱) فرق در بين حتی والی که هر دو برای انتهای غايت‌اند آنستکه ما بعد حتی داخل حکم ما قبلش هست ولی ما بعد الی در حکم ما قبلش نيست.

حاصل محلا مرفوع خبر مبتدا.

شاهد: در این دو مثال (ل) است.

در مثال اول زید ودر مثال دوم فرس را مجرور کرده.

(۳) زائد مانند قول خداوند تعالی ﴿رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذی تَسْتَعْجِلُونَ﴾ به شما لاحق شد بعضی از آنچه عجله برایش می‌کردید (ردف) فعل ماضی (لکم) جار ومجرور تعلق به چیزی نگرفته محلامنصوب مفعول به (بعض) فاعل (الذی) اسم موصول (تستعجلون) فعل مضارع جمع مذکر مخاطب (و) فاعل وجمله تستعجلون صله الذی می‌باشد.

شاهد: لام است (کم) را مجرور کرده وزائد می‌باشد.

ومثال دیگری برای لام زائد مانند (لَا اَبَا لکم)

نَحْوَ لِلّهِ لا یُؤَخَّرُ الأَجَلُ.
۷ ـ وَرُبَّ لِلتَّقلیلِ نَحْوَ رُبَّ رَجُلٍ جَوادٍ لَقیتُهُ

پدری برای شما نیست (لا) برای نفی جنس (ابا) اسم آن (لکم) جار ومجرور تعلق به چیزی نگرفته وخبر لا حذف شده که (موجودٌ) است.

شاهد: لام است زائد می‌باشد.

۳ ـ قسم مانند (لِلّهِ لا یُؤَخَّرُ الأَجَلُ) بخدا سوگند اجل تاخیر نخواهد افتاد (لله) جار ومجرور متعلق به اقسم مقدر ومفعول به غیر صریح (لا) نافیه (یؤخر) فعل بنا مفعول (الاجل) نائب فاعل.

شاهد: لام است الله را مجرور کرده وبرای قسم است.

هفتمین حرف از حروف جاره (ربَّ) برای تقلیل است (یعنی بر کمی نوعی از جنسی دلالت می‌کند).

مانند: (رُبَّ رَجُلٍ جَوادٍ لَقیتُهُ) کم مرد کریمی را

وَرُبَّ رَجُلٍ اَبُوهُ كَرِيمٌ لَقِيتُهُ وَرُبَّ رَجُلٍ كَرُمَ اَبُوهُ لَقِيتُهُ.

ملاقات کرده‌ام (رب رجل) جار ومجرور تعلق به چیزی نگـرفته ورجل محلا مرفوع مبتدا (جواد) صفت رجل (لقیته) فعل ماضی (ت) فاعل.

(هـ) مفعول به وجمله لقیته خبر مبتدا است.

ومثال دیگر برای رب مانند (رُبَّ رَجُلٍ اَبُوهُ كَرِيمٌ لَقِيتُهُ) کم مرد که پدرش سخاوتمند باشد ملاقات کرده‌ام (رب رجـل) جار ومجرور تعلق به چیزی نگرفته رجل محلا مرفوع مبتدا (ابوه) مبتدای دوم (هـ) مضاف الیه (کریم) خبر ابوه ، ابوه کریم جمله اسمیه است صفت رجل می‌باشد.

(لَقِيتُـهُ) فعل ماضی (ت) فاعل (هـ) مفعول به وجمله لقیته خبر رجل است ومثال دیگر برای رب مانند (رُبَّ رَجُلٍ كَرُمَ اَبُوهُ لقیته) کم مرد که پدرش سخی باشد ملاقات کرده‌ام.

۸ ـ وَعَلىٰ لِلإِسْتِعْلاءِ نَحْوَ زَيْدٌ عَلىٰ السَّطْحِ

(رب رجل) جار ومجرور تعلق به چیزی نگرفته رجل محلّامرفوع مبتدا (كرُم) فعل ماضی (ابو) فاعل كرم (هـ) مضاف اليه (لقيته) فعل ماضی (ت) فاعل (هـ) مفعول به جمله كرم ابوه صفت است برای رجل وجمله لقيته خبر رجل[1].

شاهد: در ۳ مثال رب است رجل را مجرور كرده است.

هشتمين حرف از حروف جاره (على) است كه بر استعلاء (ما قبلش بر ما بعدش) دلالت می‌نمايد مانند (زَيْدٌ عَلىَ السَّطْحِ) زيد بالای بام است (زيد) مبتدا (على السطح) جار ومجرور ظرف مستقر متعلق بعامل

---

(۱) يكی از اختصاصات رب آن است كه بر نكره موصوفه داخل ميشود برای اينكه ۳ مثال ذكر شده در مثال اول صفت رجل مفر د ودر مثال دوم جمله اسميه ودر مثال سوم جمله فعليه است.

وَعَلَيْهِ دَيْنٌ وَقَدْ يَكُونُ فِعْلاً نَحوَ قَولِهِ تَعالىٰ: ﴿إنَّ فِرْعَونَ عَلا فِي الْأَرْضِ﴾.

مقدر(حاصل)خبر مبتدا ومانند (عليه دين) بر زيد بدهى است (عليه) جار ومجرور متعلق بعامل مقدر (حصل) خبر مقدم (دين) مبتداى مؤخر.

بعضى اوقات (على) فعل مى‌باشد مانند قول خداوند تبارك وتعالى ﴿اِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فى الأَرْضِ﴾ بدرستيكه فرعون در زمين (مصر) تكبر وگردنكشى را آغاز كرد.

(انّ) حرف مشبّهه بفعل است (فرعون) اسم آن (علا) فعل ماضى فاعلش ضمير مستتر (هو) راجع به فرعون وخبر انّ (فى الارض) جار ومجرور متعلق به علاومفعول بواسطه است.

شاهد: در اين مثال علا است شباهت لفظى به عَلىٰ حرف جر دارد والا در معنا ودر كتابت با هم فرق

۹ ـ وَعَنْ لِلْبُعْدِ والْمُجاوَزَةِ نَحْوَ رَمَيْتُ السَّهْمَ عَنِ الْقَوْسِ .

۱۰ ـ والْكافُ لِلتَّشْبِيهِ نَحْوَ زَيْدٌ كَالْأَسَدِ وَالَّذي كَزَيْدٍ اَخُوكَ.

دارند.

نهمين حرف از حروف جاره (عَنْ) است كه بر تجاوز (ما قبلش از ما بعدش) دلالت مى‌نمايد مانند (رَمَيْت السَّهْمَ عَنِ القوس) پرتاب كردم تير را از كمان (رميت) فعل ماضى (ت) فاعل (السهم) مفعول به (عن القوس) جار ومجرور متعلق به رميت ومفعول بواسطه است.

شاهد (عن) است قوس را مجرور نموده.

دهمين حرف از حروف جاره (كاف) است كه بر تشبيه (ما قبلش با ما بعدش) دلالت مى‌نمايد مانند (زَيْدٌ كَالْأَسَدِ) زيد مثل شير است (زيد) مبتدا (كالاسد) جار

۱۱ و ۱۲ ـ وَمُذْ وَمُنْذُ لِابْتِداءِ الْغايَةِ فِي الزَّمانِ الْماضِي نَحْوَ ما رَأَيْتُهُ مُذْ يَوْمِ الْجُمعَةِ وَمُنْذُ يَوْمِ السَّبْتِ.

ومجرور ظرف مستقر متعلق بعامل مقدر خبر مبتدا ومانند (الذی کزید اخوك) آنکسی مثل زید است برادر تو است (الـذی) با صله‌اش مبتـدا (کزید) جار ومجرور ظرف مستقـر متعلق به عامـل مقدر صله الذی (اخوك) خبر الذی (ك) مضاف الیه.

شاهد: کاف است اسد وزید را مجرور کرده است برای کاف ۲ مثال ذکر شده یکی برای تشبیه در صفت ویکی برای تشبیه در ذات.

یازدهمین ودوازدهمین حرف از حروف جاره (مُذْ) و (مُنْذُ) است برای آغاز غایت در زمان گذشته استعمال میشوند مانند (ما رَأَیْتُهُ مُذْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ) از روز جمعه او را ندیده‌ام (ما) نافیه (رَأیت) فعل ماضی (ت) فاعل (هـ) مفعول به (مذ یوم) جار ومجرور متعلق به رأیت ومفعول

۱۳ ـ وَالْواوُ لِلْقَسَمِ نَحْوَ وَاللّهِ لَأَفْعَلَنَّ كَذا.

بواسطه (الجمعة) مضاف اليه.

مثـال برای منذ مانند (مُنْذُيَوْمِ السبت) از روز شنبه او را ندیده‌ام منذ عطف است بر مذ یوم الجمعة ترکیبش مانند معطوف علیه است.

شاهد: مذ ومنذ است اليوم را مجرور کرده اند.

سیزدهمین حرف از حروف جاره (واو) قسم است مانـنـد (وَاللّهِ لَأَفْعَلَنَّ كذا) قسم بخـدا هرآینه فلان کار انجام میدهم (والله) جار ومجرور متعلق به (اقسم) مقدر مفعول بواسطه (ل) جواب قسم (افعلن) فعل مضارع متکلم وحـده فاعلش ضمیر مستتر (انا) ومؤکد به نون ثقیله (کذا) جار ومجرور اسم کنایه است متعلق به افعلن ومفعول به غیر صریح برای آن.

شاهد: واو است الله را مجرور نموده.

* * *

١٤ ـ وَالتّاءُ كذٰلِكَ نَحْوَ تَاللّهِ لَأَفْعَلَنَّ كَذا.
١٥ ـ وَحاشا لِلتَّنزِيهِ نَحْوَ ساءَ الْقَوْمُ حاشا زَيْدٍ.

چهـاردهمین حرف از حروف جاره (تـاء) قسم است مانند (تاللّهِ لافعلنّ كذا) معنا وتركيب اين مثال عينا مانند مثال قبلی (واو قسم) میباشد.

پانزدهمین حرف از حروف جاره (حاشا) است برای پاك وبی‌آلايش كردن (ما بعد خود از نسبتی كه به ما قبلش داده میشـود) مانند (ساءَ الْقَوْمُ حَاشا زَيْدٍ) بد هستند قوم ولی زيد از اين بدی پاك ومنزه است (ساء) فعل ماضی (القوم) فاعل حاشا زيدٍ جار ومجرور تعلق به چیزی نگرفته وزيد محلا منصوب مستثنی از قوم است.

شاهد: حاشا است زيد را مجرور كرده.

* * *

۱٦ و ۱۷ ـ وَعَـدٰا وَخَلا لِلإِسْتِثْنٰاءِ نَحْوَ جٰائَنِي الْقَوْمُ عَدٰا زَيْدٍ وَخَلا زَيْدٍ.

شازدهـمین وهفـــدهمین حرف از حروف جاره (عدا) و(خلا) است برای استثناء آورده میشوند (استثناء خارج نمودن مستثنی از حکم که برای ما قبل آن است) مانند (جٰائَنی الْقَوْمُ عَداٰ زَیْد) نزد من آمدند قوم مگر زید (جائنی) فعل ماضی (ن) وقایه (ی) مفعول به غیر صریح (القـوم) فاعل (عدا زید) جار ومجرور تعلق به چیزی نگرفته وزید محلا منصوب مستثنی از قوم است.

وخلا زید عطف است بر عدا زید یعنی جائنی القوم خلا زید معنی وترکیب آن مشخص است.

شاهد: عدا وخلا است که زید را مجرور کرده‌اند.

* * *

اَلنَّوْعُ الثّاني

حُرُوفٌ تَنْصِبُ الإسْمَ وَتَرْفَعُ الْخَبَرَ وَهِيَ سِتَّةُ اَحْرُفٍ:

۱ و ۲ ـ إِنَّ وَأَنَّ لِلتَّحْقِيقِ نَحْوَ إِنَّ زَيْداً قائِمٌ وَبَلَغَنِي أَنَّ زَيْداً ذاهِبٌ.

نوع دوم

از آن سیزده نوع حروف مشبهه بفعل است

واین حروف اسم (مبتدا) را منصوب وخبر را مرفوع می‌کنند واینها شش حرف هستند:

اول ودوم از این حروف (اِنّ) و (اَنّ) است که معنای تحقیق میدهند مانند: (اِنَّ زَیْداً قائِمٌ) بتحقیق زید ایستاده است (اِن) از حروف مشبهه بفعل است (زیداً) اسم آن و(قائم) خبر. ومثال برای اَنّ مانند (بَلَغَنی اَنَّ زیداً ذاهِبٌ) به من رسید که به تحقیق زید رفتنی است.

۳ـ وكَأَنَّ لِلتَّشْبِيهِ نَحْوَ كَأَنَّ زَيْداً الأَسَدُ.

(بلغ فعل ماضی (ن) وقایه (ی) مفعول به بواسطه (ان) حرفِ از حروف مشبهــه بفعـل (زیدا) اسم اَن (ذاهب) خبره ما بعد اَنّ در تأویل مفرد محلا مرفوع فاعل بلغ.

شاهد: انّ است اسم را منصوب وخبر را مرفوع کرده است.

سوم از حروف مشبهـه بفعل (کأنّ) است برای تشبیه آورده میشود مانند (کَأَنَّ زَیْداً الأَسَدُ) زید مانند شیر است (کأنّ) حرف مشبّهه بفعل (زیداً) اسم آن (الاسد) خبر کأنّ.

شاهد: کانّ است اسم را منصوب وخبر را مرفوع نموده.

● ● ●

٤ ـ وَلٰكِنَّ لِلإِسْتِدْراكِ نَحْوَ جٰائَنِي زَيْدٌ لٰكِنَّ عَمْراً لَمْ يَجِيءْ.

٥ ـ وَلَيْتَ لِلْتَمَنِّي نَحْوَ لَيْتَ الشَّبٰابَ يَعُودُ يَوماً

چهـــارم از حروف مشبهــه بفعــل (لكنّ) براى استدراك (رفع توهم كه نشئت گرفته از كلام سابق كه براى مخاطب پيش آمده) آورده ميشود مانند: (جٰائِنى زيدٌ لٰكِنَّ عَمراً لَمْ يَجِیء) زيدنزدمن آمد لكن عمرونيامد (جاء) فعل ماضى (ن) وقايه (ى) مفعول به غير صريح (زيد) فاعل (لكن) حرف مشبهه بفعل (عمراً) اسم اَن (لم) جازمه (يجِیء) فعل مضارع فاعلش ضمير مستتر (هو) راجع به عَمْر وجمله يجیء محلا مرفوع خبر لكن.

شاهد: لكن است اسم را منصوب وخبر را مرفوع كرده است.

پنجم از حروف مشبهه بفعل (لَيت) است براى تمنّى (طلب حصول چيزى محال) آورده ميشود، مانند

فَأُخْبِرَهُ بِما فَعَلَ المَشِيبُ.

(لَيْت الشَّبابَ يَعُودُ يَوْماً فَأُخْبِرَهُ بِما فَعلَ المَشيبُ) ای کاش جوانی روزی برمی‌گشت پس خبر می‌دادم او را به آنچه که پیری کرده بود.

(لیت) حرف مشبهه بفعل (الشباب) اسم (یعود) فعل مضارع فاعلش ضمیر مستتر (هو) راجع به الشباب وجمله یعود محلا مرفوع خبر لیت می‌باشد (یوماً)ظرف ومفعول فیه (فاخبره) (ف) عاطفه در جواب لیت واقع شده (اخبره) فعل مضارع متکلم وحده لفظاً منصوب به أن مقدره فاعلش ضمیر مستتر (انا) (هـ) مفعول به واخبره در تأویل مصدر محلا منصوب عطف است بر اسم لیت تقدیر کلام (فاخباری ایاه ثابت) (بما) جار ومجرور متعلق به اخبره (فَعَلَ) فعل ماضی (المشیب) فاعل ومفعول حذف شده اصل آن فعله بوده جمله فعل المشیب صلهٔ مای موصول است.

٦ ـ وَلَعَلَّ لِلْتَرَجِّي نَحْوَ لَعَلَّ زَيْداً عائِدٌ.

شاهد : لیت می‌باشد اسم را منصوب وخبر محلّاً مرفوع نموده است.

ششم از حروف مشبهه بفعل (لعلّ) است برای رجاء وامیدواری (طلب حصول چیزی ممکن) استعمال میشود. مانند (لَعَلَّ زیداً عائِدٌ) امید است زید برگردد (لعل) حرف مشبهه بفعل (زیداً) اسم آنَ (عائد) خبر لعلّ.

شاهد: لعل است اسم را منصوب وخبر را مرفوع کرده است.



اَلنَّوْعُ الثّالِثُ

حَرْفانِ تَرْفَعانِ الإسْمَ وَتَنْصِبانِ الْخَبَرَ وَهُما ما وَلا اَلْمُشَبَّهتانِ بِلَيْسَ:

۱ ـ فَما لِنَفْيِ الْحالِ نَحْوَ ما زَيْدٌ مُنْطَلِقاً.

نوع سوم

از سیزده نوع عامل سماعی

دو حرف است اسم (مبتدا) را مرفوع وخبر را منصوب می‌سازند واین دو حرف (ما) و(لا) مشبهه به لیس هستند.

(۱) (ما) برای نفی در زمان حال است ، مانند: (ما زَیْدٌ مُنْطَلِقاً) در حال حاضر زید رهسپار نیست (ما) مشبهه بلیس (زیدٌ) اسم آن منطلقاً خبر.

شاهد: ما است اسم را مرفوع وخبر را منصوب کرده.

۲ ـ وَلا لِنَفْيِ الإسْتِقْبالِ نَحْوَ لا رَجُلٌ مُنْطَلِقاً.

اَلنَّوْعُ الرّابِعُ
حُرُوفٌ تَنْصِبُ الإسْمَ فَقَطْ وَهِيَ سَبْعَةُ اَحْرُفٍ:

---

(۲) (لا) برای نفی در زمان آینده است مانند (لا رَجُـلٌ مُنْطلِقاً) مردی رهسپار نمیشود (لا) مشبهه بلیس (رجلٌ) اسم آن (منطلقاً) خبر لا.

شاهد: (لا) است اسم را مرفوع وخبر را منصوب کرده.

نوع چهارم
از سیزده نوع عامل سماعی

حروفی هستند که تنها اسمی رامنصوب میکنند وهفت حرفند:

* * *

۱ ـ اَلْواوُ بِمَعْنیٰ مَعَ نَحْوَ اِسْتَوٰی الْماءُ وَالْخَشَبَةَ.
۲ ـ وَاِلاّ لِلإِسْتِثْناءِ نَحْوَ جائَنِي الْقَوْمُ اِلاّ زَیْداً وَما جائَنِي الْقَوْمُ اِلاّ حِماراً.

اولین حرف (واو) که بمعنای مع است مانند (اِسْتَوَی الْماءُ وَالْخَشَبَةَ) آب با چوب مساوی شدند. (استوی) فعل ماضی (الماء) فاعل (و) بمعنای مع (الخشبة) مفعول معه است.

شاهد: واو است یك اسم رامنصوب کرده.

دومین حرف از این حروف (الا) که برای استثناء استعمال میشود (استثناء یعنی خارج نمودن ما بعد الا از حکم که برای ما قبلش هست) مانند (جائَنِی الْقَوْمُ اِلاّ زَیْداً) همه قوم غیر از زید نزد من آمدند (جائنی) فعل ماضی (ن) وقایه (ی) مفعول به غیر صریح (القوم) فاعل (الا) استثنائیه (زیداً) مستثنای متصل ومانند (ما جائنی الْقَوْمُ اِلاّ حِماراً) نزد من نیامدند قوم مگر یك خر (ما)

۳ و ٤ و ٥ ـ وَيٰا وَأَيٰا وَهَيٰا لِنِداءِ الْبَعِيدِ نَحْوَ يٰا عَبْـدَاللّهِ وَيٰا خَيْراً مِنْ زَيْدٍ وَيٰا رَجُـلاً خُذْ بِيَدِي وَأَيٰا

نافیه (جائنی) فعل ماضی (ن) وقایه (ی) مفعول به غیر صریح (القوم) فاعل (الا) استثنائیه (حماراً) مستثنای منقطع.

شاهـد: در این ۲ مثـال (الا) است یك اسم را منصوب کرده.

مثال اول برای مستثنای متصل دوم منقطع.

سومین وچهارمین وپنجمین حرف از این حروف (یا) و(اَیا) و(هیا) می‌باشند وبرای صدازدن دور استعمال میشوند مانند (یاٰ عَبْدَاللّهِ) ای بنده خدا. (یا) حرف ندا (عبد الله) منادی مضاف (الله) مضاف الیه ومانند (یاٰ خیراً مِنْ زیدٍ) ای بهتر از زید (یا) حرف ندا (خیراً) منادی شبه مضاف (من زید) جار ومجرور متعلّق به خیراً ومانند (یاٰ رَجُلًا خُذْ بِیَدی) ای مرد دستم را بگیر (یا) حرف ندا

عَبْدَاللّهِ وَهَیا عَبْدَاللّهِ.

(رجلًا) منادی نکره (خذ) فعل امر فاعلش ضمیر مستتر (انت) (بیدی) جار ومجرور تعلّق به چیزی نگرفته وید مفعول خذ است (ی) مضاف الیه.

شاهد: در هر ۳ مثال (یا) است که اسمی را منصوب کرده[۱].

ومثال برای (ایا) مانند (اَیاٰ عبدالله) ای بندهٔ خدا.(ایا) حرف ندا (عبدالله) منادای مضاف (الله) مضاف الیه.

ومثال برای (هیا) مانند (هَیاٰ عَبْدَاللّهِ) ای بنده خدا (هیا) حرف ندا و(عبدالله) منادای ومضاف (الله) مضاف الیه.

---

(۱) چرا برای (یا) ۳ مثال ذکر شده؟

مثال اوّل برای منادای مضاف دوم برای منادای شبه مضاف سوم برای منادای نکره.

٦ و ٧ ـ وَأَيْ وَالْهَمْـزَةُ لِنِـداءِ الْقَـرِيبِ نَحْوَ أَيْ عَبْدَاللّهِ وَأَعَبْدَاللّهِ لٰكِنَّ الْهَمْزَةَ لِنِداءِ الْأَقْرَبِ.

شاهد: در این ۲ مثال ایا وهیا است که هر کدام اسمی را منصوب کرده اند.

ششمین وهفتمین حرف (اَیْ) و (همـــزه) برای صدازدن نزدیك آمده اند مانند: (اَیْ عَبْدَاللّهِ) ای بنده خدا (ای) حرف ندا (عبدالله) منادای ومضاف (الله) مضاف الیه و مثال برای همزه مانند (أعبدالله) ای بنده خدا (أ) حرف ندا (عبدالله) منادای مضاف (الله) مضاف الیه.

شاهد: (أی) و(همزه) است که هر کدام اسمی را منصوب نموده‌اند.

کسی سؤال می‌کند:

ای وهمزه هر دو برای ندای قریب هستند پس چه فرقی دارند؟ مصنّف جواب داد: لکن همزه برای ندای خیلی نزدیك است.

اَلنَّوْعُ الْخامِسُ

حُرُوفٌ تَنْصِبُ الْفِعْلَ الْمُضارِعَ وَهِيَ اَرْبَعَةُ اَحْرُفٍ:

۱ ـ أَنْ لِلإِسْتِقْبالِ نَحْوَ أُرِيدُ اَنْ اَخْرُجَ.

نوع پنجم

از سیزده نوع عامل سماعی حروفی هستند که فعل مضارع را منصوب می‌کنند، واینها چهار حرفند:

(۱) (اَنْ) ناصبه است برای زمان آینده می‌باشد. مانند (أُرِيدُ اَنْ اَخْرُجَ) میخواهم بیرون روم (ارید) فعل مضارع متکلم وحده فاعلش ضمیر مستتر (انا) و (اَنْ) ناصبه و (اَخرج) فعل مضارع متکلم وحده وفاعلش ضمیر مستتر (انا). اَن اخرج در تأویل مفرد مفعول ارید می‌باشد.

شاهد (ان) است فعل مضارع را منصوب کرده است.

۲ ـ وَلَنْ لِتَأكِيدِ نَفْيِ الإسْتِقْبال نَحْوَ قَوله تَعالىٰ: ﴿لَنْ اَبْرَحَ الأَرْضَ حَتّىٰ يَأْذَنَ لِي أَبِي﴾.

۳ـ وَكَيْ لِلتَعْلِيلِ نَحْوَ جِئتُكَ كَيْ تُعْطِيَنِي حَقِّي.

---

(۲) (لَنْ) است که برای تأکید نفی در زمان آینده (در دنیا) استعمال میشود مانند قول خداوند تعالی ﴿فَلَنْ اَبْرَحَ الأَرْضَ حَتّى يَأْذَنَ لِى أبي) تا اینکه پدرم اجازه‌ام ندهد هرگز این سرزمین (مصر) را ترك نمی‌کنم. (ف) عاطفه (لن) ناصبه و (ابرح) فعل مضارع تام فاعلش ضمیر مستتر (انا) (الأرض) مفعول به (حتی) حرف جر (یأذن) فعل مضارع منصوب به ان مقدره در تأویل مفرد، به مجرور حتی واقع میشود ومتعلّق به ابرح می‌باشد و (لی) جار ومجرور متعلّق به یأذن (ابی) تقدیراً مرفوع فاعل بأذن (ی) مضاف الیه.

شاهد: (لن) است فعل مضارع را منصوب نموده.

(۳) (کَیْ) است برای تعلیل (علّیت ما قبلش

٤ ـ وَاِذَنْ وَهِيَ جَوٰابٌ لِقَوْلِ القٰائِلِ وَجَزٰاءٌ لِفِعْلِ الفاعِلِ نَحْوَ قَوْلِكَ اِذَنْ اُكْرِمَكَ لِمَنْ قٰالَ اَنَا آتِيكَ.

برای مابعدش) آورده میشود مانند (جِئْتُكَ كَىْ تُعْطِيَنِى حَقِّى) نزد تو آمدم تا حقم را بمن بدهید (جئتك) (جئـ) فعل ماضی اصلش جیأ که با اتصال ضمیر متکلم عین الفعـل آن حذف شده (ت) فاعل (ك) مفعول به غیر صریح منصوب بنزع خافض اصل آن جِئْتُ إلیك بوده (كَىْ) ناصبـه (تعـطینی) فعل مضارع مخاطب از باب افعـال فاعلش ضمیر مستتـر (انت) و (ن) وقایه (ی) مفعول او ل (حَقّی) مفعول دوم (ی) مضاف الیه.

شاهد: (کی) است فعل مضارع را منصوب کرده.

(۴) (أذَنْ) که جواب است برای سخن گوینده‌ای وجزاء است برای کردار فاعلی مانند قول تو که می‌گوئید (أذَنْ أكرمَكَ) در این صورت تو را أکرام می‌کنم، بکسی گفته میشود که بگوید (اَنَا اٰتیكَ) من نزد تو مى‌آیم (أذن)

اَلنَّوْعُ السّادِسُ
حُرُوفٌ تَجْزِمُ الْفِعْلَ الْمُضارِعَ وَهِيَ خَمْسَةُ اَحْرُفٍ:
۱ـ اِنْ لِلشَّرْطِ وَالْجَزاءِ نَحْوَ اِنْ تَأْتِني اُكْرِمْكَ.

ناصبه (اکرمك) فعل مضارع متکلم وحده فاعلش ضمير مستتر (انا) (ك) مفعول به صريح (اَنا) مبتدا (اُتيك) فعل مضارع متکلم وحده فاعلش ضمير مستتر (انا) (ك) مفعول به جملٰه انا اتيك محلا مرفوع خبر مبتدا است.

شاهد: (اذن) است فعل مضارع را منصوب کرده.

نوع ششم

از سيزده نوع عامل سماعی حروفی هستند فعل مضارع را مجزوم می‌کنند، واينها پنج حرفند:

(۱) (اِنْ) است بر دو فعل داخل ميشود فعل اول را شرط ودوم را جزاء می‌نامند مانند: (اِنْ تَأْتِني اُكْرِمْكَ)

۲ ـ وَلَمْ لِنَفْيِ الْماضِي بَعْدَ نَقْلِهِ مِنَ الْمُسْتَقْبَلِ اِلىٰ الْماضِي نَحْوَ لَمْ يَخْرُجْ زَيْدٌ.
۳ ـ وَلَمّا لِنَفْيِ الْماضِي اَيْضاً وَفِيهِ تَوَقُّعٌ وَاِنْتِظارٌ

اگر نزد من بیائید تو را اکرام می‌کنم (أن) شرطیهٔ جازمه (تأتنی) فعل مضارع مخاطب (ن) وقایه (ی) مفعول به. (تأتنی فعل شرط است). (أُكْرِمْكَ) فعل مضارع متکلم وحده فاعلش ضمیر مستتر (انا) (ك) مفعول به صریح، (اکرمك جزء شرط است).

شاهد: (ان) است دو فعل مضارع را مجزوم کرده (البته حالت جزمه تأتنی بحذف آخر است).

(۲) (لم) است فعل مضارع را تبدیل به ماضی ودر ماضی نفی می‌کند مانند (لَمْ يَخْرُجْ زَيْدٌ) زید خارج نشده بود. (لم) جازمه (یخرج) فعل مضارع (زید) فاعل.

شاهد (لم) است فعل مضارع را مجزوم کرده.

(۳) (لَمّا) است مانند لم فعل مضارع را تبدیل به

نَحْوَ لَمّا يَخْرُجِ الأَمِيرُ.
٤ ـ وَلا لِلنَّهْيِ نَحْوَ لا تَفْعَلْ.
٥ ـ وَاللاَّمُ لِلأَمْرِ نَحْوَ لِيَفْعَلْ زَيْدٌ.

ماضی ودر ماضی نفی می‌کند لکن در لما توقع وانتظار حصول فعل تا زمان تکلّم دوام دارد. مانند (لَمّا يَخْرُجِ الأَمِيرُ) هنوز امیر خارج نشده است. (لَمّا جازمه (یخرج) فعل مضارع (الامیر) فاعل.

شاهد: (لما) است فعل مضارع را مجزوم کرده.

(۴) (لای نهی) (بازداشتن) از کسی میخواهیم که کاری را انجام ندهد مانند (لا تفعل) نباید این کار را بکنید (لا) ناهیه (تفعل) فعل مضارع مخاطب مجزوم به لا.

شاهد: (لا) فعل مضارع را مجزوم کرده.

(۵) (لام امر) است (که بوسیلهٔ آن انجام کاری درخواست میشود) مانند (لِيَفْعَلْ زَيْدٌ) باید زید این کار را

اَلْنَّوْعُ السَّابِعُ
اَسْمٰاءٌ تَجْزِمُ الْفِعْلَ الْمُضارِعَ عَلىٰ مَعْنى اِنْ وَهِيَ تِسْعَةُ اَسْمٰاءٍ:

۱ ـ مَنْ نَحْوَ مَنْ تَضْرِبْ اَضْرِبُ.

انجام دهد. (ل) لام امر به غایب و جازمه (یفعل) فعل مضارع (زید) فاعل.

شاهد: (ل) است فعل مضارع را مجزوم کرده.

نوع هفتم

از سیزده نوع عامل سماعی اسمائی هستند که دو فعل مضارع را بر معنای (إن) شرطیه مجزوم می‌کنند واینها نه اسمند (وهمه صدارت کلام را دارند).

(۱) (مَنْ) است مانند (مَنْ تَضْرِبْ اَضْرِبْ) تو هر کسی را بزنید من هم آنرا می‌زنم (من) اسم شرط است

۲ ـ وَاَيّ نَحْوَ اَيّاً تَضْرِبْ اَضْرِبْ.
۳ ـ وَمٰا نَحْوَ مٰا تَصْنَعْ اَصْنَعْ.

محـلّا منصـوب مفعـول مقـدم (تضـرب) فعل مضارع مخاطب فاعلش ضمير مستتر (انت) فعل شرط ومجزوم به من است (اضرب) فعل مضارع متكلم وحده فاعلش ضمير مستتر (انا) جزاء شرط ومجزوم به من.

شاهد: مَنْ است كه بر معناى اِن دو فعل مضارع را مجزوم كرده يكى به اسم شرط وديگرى به اسم جزاء.

(۲) (ایّ) مانند (اَيّاً تَضْرِبْ اَضْرِبْ) معنا وتركيب اين مثال مانند ما قبلش است.

(۳) (مـاٰ) مانـنـد (ماٰ تَصْنَعْ اَصْنَعْ) هر چيزى را بسازى من هم آنرا مى‌سازم (ما) اسم شرط است محلا منصـوب مفعول مقدم (تصنع) فعل مضارع مفرد مذكر مخاطب فاعلش ضمير مستتر (انت) مجزوم به ما وفعل شرط است (اَضْرِبْ) فعل مضارع متكلم وحده فاعلش

٤ ـ وَمَتٰی نَحْوَ مَتٰی تَاْتِنِي أُكْرِمْكَ.
٥ ـ وَمَهْمٰا نَحْوَ مَهْمٰا تَفْعَلْ اَفْعَلْ.

ضمیر مستتر (انا) مجزوم به ما وجزاء شرط است.

شاهد: (ما) است دو فعل مضارع (شرط وجزاء) را مجزوم کرده.

(۴) (متی) مانند (متی تأتِنی أُكْرِمْكَ) هر زمان نزد من بیائید اکرامت می‌کنم (متی) اسم شرط (تأتنی) فعل مضارع مخاطب فاعلش ضمیر مستتر (انت) (ن) وقایه (ی) مفعول به غیر صریح وفعل شرط است ومجزوم به متی حالت جزمه‌اش بحذف آخر می‌باشد (أُكْرِمْكَ) فعل مضارع متکلم وحده فاعلش ضمیر مستتر (انا) مجزم به متی وجزاء شرط (ك) مفعول به.

شاهد: (متی) است دو فعل مضارع را مجزوم نموده.

(۵) (مَهْماٰ) مانند (مَهْماٰ تَفْعَلْ اَفْعَلْ) هر کاری را

٦ ـ وَاَيْنَ نَحْوَ اَيْنَ تَكُنْ اَكُنْ.

انجام بدهی انجام میدهم.

(مهمـا) اسم شرط ومفعـول مقدم (تفعل) فعل مضارع مخاطب فاعلش ضمیر مستتر (انت) وفعل شرط است (افعل) فعل مضارع متکلم وحده فاعلش ضمیر مستتر (انا) وجزاء شرط است.

شاهد: مهما است دو فعل مضارع را مجزوم کرده.

(۶) (اَیْنَ) مانند (اَیْنَ تَکُنْ اَکُنْ) هر جا تو باشی من هم هستم. (اَیْنْ) اسم شرط وظرف مقدم برای تکن (تکن) فعل مضارع مخاطب فاعلش ضمیر مستتر (انت) فعل شرط است (اکن) فعل مضارع متکلم وحده فاعلش ضمیر مستتر (انا) جزاء شرط می‌باشد.

شاهد: (اَیْنْ)است.دوفعل مضارع را مجزوم کرده به اسم شرط وجزاء.

* * *

۷ـ وَحَيْثُمٰا نَحْوَ حَيْثُمٰا تَجْلِسْ اَجْلِسْ.
۸ـ وَاِذْمٰا نَحْوَ اِذْمٰا تَأْتِنِي أُكْرِمْكَ.

---

(۷) (حیثما) مانند (حیثما تجلس اجلس) هر جا تو بنشینی من هم می‌نشینم (حیثمـا) اسم شرط است (تجلس) فعـل مضـارع مخـاطب وفعـل شرط است (اجلس) فعل مضارع متکلم وحده جزاء شرط می‌باشد.

شاهد: حیثما است که دو فعل مضارع را (شرط وجزاء) را مجزوم کرده.

(۸) (اذما) است مانند (اذما تأتنی اکرمك) هر وقت نزد من بیائید تو را اکرام می‌نمایم (اذما) اسم شرط است (تأتنی) فعل مضارع مجزوم به اذما (علامت جزم حذف آخـر فعـل شرط است) (اکرمك) فعل مضارع متکلم وحده جزاء شرط (ك) مفعول.

شاهد: اذما است دو فعل مضارع (شرط وجزا را مجزوم کرده.

۹ ـ وَاَنّیٰ نَحْوَ اَنّیٰ تَفْعَلْ اَفْعَلْ.

اَلنَّوْعُ الثّامِنُ

اَسْماءٌ تَنْصِبُ اَسْماء نَكِراتٍ عَلیٰ التَّمْییز وَهِيَ اَرْبَعَةُ اَسْماءٍ:

---

(۹) (انّی) است مانند (اَنّی تفعل افعل) هر جا که تو کار کنید من هم کار می‌کنم (انّی) اسم شرط است (تفعل) فعل مضارع مخاطب وفعل شرط می‌باشد (افعل) فعل مضارع متکلم وحده جزاء شرط است.

شاهد: (انّی) است دو فعل مضارع شرط وجزاء را مجزوم نموده.

نوع هشتم

از سیزده نوع عامل سماعی اسمائی هستند که اسماء نکره را بعنوان تمیز منصوب می‌کنند. واینها چهار اسمند:

الأَوَّلْ: عَشَرَةٌ اِذا رُكِّبَتْ مَعَ اَحَدٍ اَوْ اِثْنَيْنِ اِلىٰ تِسْعَة نَحْوَ عِنْدِي اَحَدَ عَشَرَ رَجُلاً.

والثّاني: كَمْ لِلإسْتِفْهام نَحْوَ كَمْ رَجُلاً عِنْدَكَ.

اوّل لفظ (عشرة) است هنگامیکه با کلمه واحد واثنین تا تسعه ترکیب شود مانند: (عندی اَحَدَ عَشَرَ رَجُلاً) نزد من است یازده مرد (عندی) ظرف وخبر مقدم است (ی) مضاف الیه (احد عشر) مبتدای مؤخر است (رجلاً) تمیز برای احد عشر می‌باشد.

شاهد: (احد عشر) است اسمی را که رجلاً است منصوب کرده.

دوم (کم) استفهامیه است مانند: (کم رجلاً عندك) چند مرد نزد تو است (کم) استفهامیه ومبتدا است (رجلاً) تمیز (عندك) ظرف وخبر مبتدا است (ك) مضاف الیه.

شاهد: (کم) است که اسمی نکره را مانند رجلاً منصوب کرده.

والثَّالِثُ: كَأَيِّ نَحْوَ كَأَيٍّ رَجُلاً عِنْدِي.

والرَّابِعُ: كَذا وَهِيَ كِنايَةٌ عَنِ الْعَدَدِ نَحْوَ عِنْدِي كَذا دِرْهَماً.

سوم (كاىّ) خبريه است مانند (كايّ رجلاً عندي) چه بسيار مرد نزد من هستند (كاىّ) خبريه ومبتدا است (رجلاً) تميز (عندى) ظرف وخبر مبتدا (ى) مضاف اليه.

شاهد: (كاى) است اسمى نكره را منصوب كرده.

چهـارم (كذا) است براى كنايه از عدد مبهمى آورده ميشود. مانند: (عندى كذا درهماً) اين چنين پولى نزد من است. (عندى) ظرف وخبر مقدم (كذا) مبتداى مؤخر (در هماً) تميز است.

شاهد: كذا است كه اسمى نكره را منصوب كرده.

* * *

اَلنَّوْعُ التّاسِعُ

كَلِماتٌ تُسَمّىٰ اَسْماءَ الأَفْعالِ بَعْضُها تَرْفَعُ وَبَعْضُها تَنْصِبُ وَهِيَ تِسْعُ كَلِماتٍ اَلنّاصِبَةُ مِنْها سِتُّ كَلِماتٍ:

۱ ـ رُوَيْداً نَحْوَ رُوَيْدَ زَيْداً اَيْ اَمْهِلْهُ.

نوع نهم

از سیزده نوع عامل سماعی کلماتی است که اسماء افعال نامیده میشوند بعضی از اینها عمل نصب وبعضی دیگر عمل رفع انجام میدهند واینها مجموعاً نه کلمه هستند وآنهائیکه عمل نصب انجام میدهند شش کلمه می‌باشند.

(۱) روید است مانند (روید زیداً ای امهله) به زید مهلت بده (روید) لفظاً اسم ومعنیً فعل است محلا مرفوع مبتدا می‌باشد وفاعلش ضمیر مستتر (انت)

۲ ـ وَبَلْهَ نَحْوَ بَلْهَ زَيْداً اَيْ دَعْهُ.
۳ ـ وَدُونَكَ نَحْوَ دُونَكَ زَيْداً اَيْ خُذْهُ.

جانشين خبر است (زيداً) مفعول به (اى) تفسيريه (امهله) فعل امر از باب افعال فاعلش انت مستتر است (هـ) مفعول به.

شاهد: رويد است كه يك اسمى را منصوب كرده است.

(۲) بله است مانند (بله زيداً اى دعه) زيدرا رها كن (بله)لفظاً اسم ومعناً فعل است (محلا مرفوع مبتدا) فاعلش ضمير مستتر (انت) جانشين خبر مى‌باشد (زيداً) مفعول به (اى) تفسيريه (دع) فعل امر فاعلش ضمير مستتر (انت) است (هـ) مفعول به.

شاهد: بله است يك اسم را منصوب كرده است.

(۳) دونك است مانند (دونك زيداً اى خذه) بگير زيد را دونك لفظاً ا سم ومعناً فعل (محلا مرفوع مبتدا)

٤ ـ وَعَلَيْكَ نَحْوَ عَلَيْك زَيْداً اَيْ اِلْزَمْهُ.

٥ ـ وَهٰا نَحْوَ زَيْداً اَيْ خُذْهُ.

فاعلش ضمير مستتر (انت) جانشين خبر مى‌باشد (زيداً) مفعول به (اى) تفسيريه (خذ) فعل امر فاعلش ضمير مستتر (انت) (هـ) مفعول به است.

شاهد: دونك مى‌باشد يك اسم را منصوب نموده.

(۴) عليك است مانند (عليك زيداً اَى اِلْـزَمه) همراه وملازم زيد باش عليك لفظاً اسم معنا فعل (محلا مرفوع مبتدا) فاعلش ضمير مستتر (انت) جانشين خبر مبتدا مى‌باشد (زيداً) مفعول به (الزم) فعل امر از باب رابع فاعلش ضمير مستتر (انت) (هـ) مفعول به است.

شاهد: عليك است يك اسم را منصوب نموده.

(۵) ها است مانند (ها زيداً اى خذه) معنى وتركيب اين مثال عينا مانند دونك زيداً مى‌باشد.

٦ ـ وَحَيَّهَلَ نَحْوَ حَيَّهَلَ الثَّرِيدَ اَيْ اِيْتِهِ وَالرّافِعَةُ مِنْها ثَلاثُ كَلِماتٍ.

١ ـ هَيْهاتَ نَحْوَ هَيْهاتَ زَيْدٌ اَيْ بَعُدَ.

---

(۶) حَيّهل است مانند (حَيّهل الثريد ای ایته) عجله کن پیش بیا برترید آبگوشت (حیّهل) لفظاً اسم ومعنـا فعل (محلا مرفوع مبتدا) فاعلش ضمیر مستتر (انت) جانشین خبـر است (الثـريد) مفعول به (ای) تفسـريه (ایت) فعـل امر فاعلش ضمیر مستتر (انت) (هـ) مفعول.

شاهد: حیهل است یك اسم را منصوب کرده است.

امـا اسماء افعالیکه اسم بعد از خود را مرفوع می‌کنند سه کلمه‌اند:

(۱) هیهات مانند (هیهات زید ای بعد) دور شد زید هیهـات لفـظاًاسم ومعناً فعل (محلا مرفوع مبتدا)

۲ ـ وَسَرْعانَ نَحْوَ سَرْعانَ ذٰا اِهٰالَةً اَيْ سَرُعَ.

(زيدٌ) فاعل وجانشين خبر است.

(اى) تفسيريه (بعد) فعل ماضى فاعلش ضمير مستتر (هو) راجع به زيد است.

شاهد: هيهات است يك إسم را مرفوع كرده.

(۲) سرعان مانند (سرعان ذا اهالة اى سرع) اين گوسفند بشتاب چاق شد[۱] سرعان لفظاً اسم ومعنىً فعل (محلا مرفوع مبتدا) (ذا) فاعل‌وجانشين خبر (اهالة) تميز از نسبت سرعان به ذا (اى) تفسيريه

---

(۱) اين يك ضرب المثلى است كه استعمال ميشود براى خبر دادن بوجود چيزى قبل از وقت آن وريشهٔ اين ضرب المثل چنين بوده كه يك پسر باديه‌نشين گوسفند لاغرى را خريد تا آنرا چاق كند روزى گوسفند را ديد كه آب از بينيش جارى است-گمان كرد كه پيه وچربى است وجريان را به مادرش خبر داد ومادرش از روى استهزاء گفت خيلى بشتاب وسريع اين گوسفند چاق شده است واين جمله به ضرب المثل تبديل شد (سعدالله شرح عوامل)

٣ ـ وَشَتّانَ نَحْوَ شَتّانَ زَيْدٌ وَعَمْرٌ اَيْ اِفْتَرَقا.

(سرع) فعل ماضى فاعلش ضمير مستتر (هو) راجع به ذا.

شاهد: سرع است يك اسم را مرفوع كرده.

(٣) شتـان است مانـنـد (شتان زيد وعمرو اى افترقا) زيد وعمرو از يكديگر جدا شدند (شتان) لفظاً اسم ومعنا فعل (محلا مرفوع مبتدا) زيد فاعل وجانشين خبر (عمرو) عطف است بر زيد (اى) تفسيريه (افترقا) فعل ماضى (الف) فاعل.

شاهد: شتان است يك اسم را مرفوع كرده.



اَلنَّوْعُ الْعاشِرُ

الْأَفْعالُ النّاقِصَةُ تَرْفَعُ الإِسْمَ وَتَنْصِبُ الْخَبَرَ وَهِيَ ثَلاثَةَ عَشَرَ فِعْلاً:

١ ـ كانَ نَحْوَ كانَ زَيْدٌ قائِماً وَتَكُونُ تامَّةً نَحْوَ كانَ

نوع دهم

از سیزده نوع عامل سماعی افعال ناقصه است واینها سیزده فعلند:

(١) (کان) است مانند: (کان زیدٌ قائماً) زید ایستاده است (کان) از افعال ناقصه (زید) اسم کان (قائماً) خبر آن.

شاهد: کان است اسم را مرفوع وخبر را منصوب کرده است.

ودر بعضی موارد کان تامه می‌باشد نیاز به خبر ندارد مانند: (کان زید ای وجد) زید بود (کان) تامه است

زَيْدٌ اَيْ وَجَدَ زَيْدٌ وَزائِدَةً نَحْوَ اِنَّ مِنْ اَفْضَلِهِمْ كانَ زَيْداً وَمُضْمَراً فِيها ضَمِيرُ الشَّأْنِ نَحْوَ كانَ زَيْدٌ قائِمٌ.

احتیاج به خبر ندارد (زید) اسم کان (ای) تفسیریه است (وجد) فعل ماضی فاعلش ضمیر مستتر (هو) راجع به زید می‌باشد.

شاهد: کان است به اسم تمام شده ونیاز به خبر ندارد.

و همچنین کان زائد واقع میشود مانند: (ان من افضلهم کان زیداً) بدرستیکه زید از بزرگترین آنها است (ان) از حروف مشبهه بفعل (من افضلهم) جار ومجرور متعلق به حصل محلا مرفوع خبر ان (هم) مضاف الیه (کان) زائد (زیداً) اسم ان مؤخر می‌باشد.

شاهد: کان می‌باشد که زائد است برای تأکید.

وبعضی موارد در کان ضمیر شأن وجود دارد مانند: (کـــان زید قائم) شأن چنین است که زید قائم است

۲ـ وَصٰارَ لِلإنْتِقٰالِ نَحْوَ صٰار زَيْدٌ غَنِيّاً وَتَكُونُ تٰامَّةً نَحْوَ صٰارَ زَيْدٌ اِلىٰ عَمْرٍو اَيْ ذَهَبَ اِلَيْهِ.

(کان) فعلی است از افعال ناقصه اسم آن ضمیر مستتر راجع به (شأن) است (زید) مبتدا (قائم) خبر این جمله (مفسر ضمیر شأن) محلا منصوب خبر کان می‌باشد.

شاهد: کان است که اسم آن ضمیر شأن می‌باشد.

(۲) (صار) است وبرای انتقال از حالی به حالِ دیگر آورده میشود مانند: (صار زید غنیاً) زید ثروتمند شد (صار) فعلی است از افعال ناقصه (زید) اسم آن (غنیا) خبر است.

شاهد: صار است اسم را مرفوع وخبر را منصوب نموده.

ودر بعضی موارد صار تامّه واقع میشود (نیاز به خبر ندارد) مانند: (صار زید الی عمر ای ذهب الیه) زید بسوی عمرو رفت. (صار) تامّه است (زید) اسم آن (الی

۳ ـ وَاَصْبَحَ نَحْوَ اَصْبَحَ زَيْدٌ فَقِيراً وَتَكُونُ تامَّةً

عمرو) جار ومجرور متعلق به صار ومفعول به بواسطه است (ای) تفسیریه (ذهب) فعل ماضی فاعلش ضمیر مستتر راجع به زید (الیه) جار ومجرور متعلق به ذهب مفعول به غیر صریح برای ذهب وضمیر الیه راجع به عَمْرٌ می‌باشد.

شاهد: صار است به اسم خود تمام شده نیاز به خبر ندارد.

(۳) (اصبح) (برای اقتران مضمون جمله بوقت مخصوص که صباح است) است مانند: (اصبح زید فقیراً) صبح کرد زید به نیازمندی (شب را به فقیری بسر برد (اصبح) فعلی است از افعال ناقصه (زید) اسم آن (فقیراً) خبر آن است.

شاهد: اصبح است اسم را مرفوع وخبر را منصوب کرده.

نَحْوَ اَصْبَحَ زَيْدٌ اَيْ دَخَلَ فِي وَقْتِ الصَّباحِ وَبِمَعْنى صارَ نَحْوَ اَصْبَحَ زَيْدٌ غَنِيّاً (اي صار).

ودر بعضی موارد اصبح تامّه واقع میشود ونیاز به خبر ندارد مانند: (اصبح زید ای دخل فی وقت الصباح) زید در وقت صبح داخل شد (اصبح) تامّه است (زید) اسم آن (ای) تفسیر یه (دخل) فعل ماضی فاعلش ضمیر مستتر (هو) راجع به زید (فی وقت) جار ومجرور متعلق به دخل (الصباح) مضاف الیه.

شاهد: اصبح است به اسم خود تمام شده نیاز به خبر ندارد.

واصبح نیز به معنای صار آمده است مانند: (اصبح زید غنیاً) زید ثروتمند شد اصبح به معنای صار است (زید) اسم آن و(غنیاً) خبر آن است.

شاهد: اصبح است که بمعنای صار می‌باشد.

* * *

٤ ـ وَاَضحٰی مِثْلَ اَصْبَحَ نَحْوَ اَضْحٰی زَیْدٌ اَسِیراً.
٥ ـ وَاَمْسٰی مِثْلَ اَصْبَحَ ایضاً نَحْوَ اَمْسٰی زَیْدٌ اَمِیراً.

---

(۴) (اضحی) است واضحی مانند اصبح می‌باشد (در اقتـران مضمـون جمله بوقت مخصوص که ضحی است) مثل (اضحی زید اسیراً) زید وقت ضحی اسیر بود (اسارت آن مقارن با وقت ضحی بود) اضحی فعلی است از افعال ناقصه (زید) اسم آن و(اسیراً خبر آن است.

شاهـد: اضحی می‌باشد اسم را مرفوع وخبر را منصوب نموده.

(۵) (امسی) اینهم مثل اصبح است (در اقتران مفهوم جمله بوقت مخصوص که مساء است) مانند (امسی زیدٌ امـیراً) زید در حال امـیری داخــل در شب شد. (امسی) فعلی است از افعال ناقصه (زید) اسم (امیراً) خبر آن است.

۶ـ وَظَلَّ نَحْوَ ظَلَّ زَيْدٌ قٰائِماً وَتَكُونُ بِمَعْنٰى صٰارَ نَحْوَ ظَلَّ زَيْدٌ فَقِيراً (اي صار).

۷ـ وَبٰاتَ نَحْوَ بٰاتَ زَيْدٌ قٰائِماً وَتَكُونُ بِمَعْنٰى صٰارَ

شاهد: امسی است اسم را مرفوع وخبر را منصوب کرده.

(۶) (ظلّ) است مانند: (ظلَّ زیدٌ قائماً) زید در تمام طول روز ایستاده بود. (ظل) فعلی است از افعال ناقصه (زید) اسم (قائماً) خبر آن می‌باشد.

شاهد: ظلّ است اسم را مرفوع وخبر را منصوب کرده.

ودر بعضی موارد ظل بمعنای صار آمده است مانند (ظلّ زیدٌ فقیراً ای صار) زید فقیر شد (ترکیب این مثال معلوم است).

شاهد: ظلّ است که بمعنای صار می‌باشد.

(۷) (بات) است مانند (بات زید قائماً) زید در

نَحْوَ بٰاتَ زَیْدٌ فَقِیراً (اي صار).
۸ ـ وَمٰازٰالَ نَحْوَ مٰا زٰالَ زَیْدٌ کَرِیماً.

تمام شب ایستاده بود (بات) فعلی است از افعال ناقصه (زید) اسم (قائماً) خبر آن.

شاهد: بات است اسم را مرفوع وخبر را منصوب کرده.

ودر بعضی موارد بات بمعنای صار می‌باشد مانند (بات زید فقیراً ای صار) زید فقیر شد (ترکیب این مثال معلوم است).

شاهد: بات است که بمعنای صار آمده است.

(۸) (مازال) است مانند (مازال زید کریماً) زید پیوسته سخاوتمند است (مازال) فعلی است از افعال ناقصه (زید) اسم (کریماً) خبر.

شاهد: مازال است اسم را مرفوع وخبر را منصوب کرده.

۹ و ۱۰ و ۱۱ ـ وَمٰابَرِحَ وَمٰافَتِيءَ وَمٰاانْفَكَّ بَمْعَنٰى مٰازٰالَ.

۱۲ ـ وَمٰادٰامَ نَحْوَ اِجْلِسْ مٰادٰامَ زَيْدٌ جٰالِساً.

---

(۹) و (۱۰) و (۱۱) (مابرح) و (مافتیء) و (ماانفكّ) است که هر سه بمعنای مازال می‌باشند (بر استمرار ثبوت خبر برای اسم دلالت می‌کنند).
(۱۲) (مادام) است مانند (اجلس مادام زیدٌ جالساً) تا زمانیکه زید نشسته است تو هم بنشین (اجلس) فعل امر است فاعلش ضمیر مستتر (انت) است (مادام) فعلی است از افعال ناقصه (زید) اسم (جالساً) خبر آن است (مادام با اسم وخبر در تأویل مصدر محلا منصوب ظرف است برای اجلس تقدیر چنین است اجلس مدة دوام جلوس زید).

شاهد: مادام است اسم را مرفوع وخبر را منصوب کرده.

۱۳ ـ وَلَيْسَ لِنَفْيِ الْحالِ نَحْوَ لَيْسَ زَيْدٌ قائِماً.

اَلنَّوْعُ الْحادِي عَشَرَ

اَفْعالٌ تُسَمّىٰ اَفْعالَ الْمُقارَبَةِ تَرْفَعُ الإسْمَ وَتَنْصِبُ الْخَبَرَ وَهِيَ اَرْبَعَةُ اَفْعالٍ:

---

(۱۳) (ليس) است كه براى نفى حال مى‌باشد مانند: (ليس زيدٌ قائماً) زيد در حال حاضر نه ايستاده است. (ليس) فعلى است از افعال ناقصه (زيد) اسم آن و (قائماً) خبر آن است.

شاهد: ليس است اسم را مرفوع وخبر را منصوب نموده.

نوع يازدهم

از سيزده نوع عامل سماعى افعالى هستند كه افعال مقاربه ناميده ميشوند اسم (مبتدا) را مرفوع وخبر را منصوب مى‌كنند (مانند افعال ناقصه اما خبر اينها فعل

۱ ـ عَسٰی نَحْوَ عَسٰی زَیْدٌ اَنْ یَخْرُجَ وَتَکُونُ تامَّةً نَحْوَ عَسٰی اَنْ یَخْرُجَ زَیْدٌ.

مضارع میباشد) واینها چهار فعلند.

(۱) (عسی) است مانند (عسی زیدٌ ان یخرج) امید است اینکه زید خارج شود (عسی) فعلی است از افعال مقاربه (زید) اسم آن (ان) ناصبه ومصدریه (یخرج) فعل مضارع فاعلش ضمیر مستتر (هو) راجع به زید می‌باشد این جمله در تأویل مصدر ومحلا منصوب خبر عسی است.

شاهد: عسی است اسم را مرفوع خبر را منصوب کرده وخبر آن فعل مضارع است.

ودر بعضی موارد عسی تامّه می‌باشد ونیاز به خبر ندارد. مانند: (عسی ان یخرج زید) خروج زید نزدیك است (عسی) فعلی است از افعال مقاربه تامّه است (ان) ناصبه ومصدریه (یخرج) فعل مضارع (زید) فاعل جمله

٢ ـ وَكَادَ نَحْوَ كَادَ زَيْدٌ يَخْرُجُ.
٣ ـ وَكَرُبَ نَحْوَ كَرُبَ زَيْدٌ يَخْرُجُ.

ان يخرج در تأويل مصدر اسم عسى است تقدير كلام چنين است (عسى خروج زيد).

شاهد: عسى است اسم را مرفوع نياز به خبر ندارد.

(٢) (كاد) است مانند: (كاد زيد يخرج) نزديك است زيد خارج شود (كاد) فعلى است از افعال مقاربه (زيد) اسم آن (يخرج) فعل مضارع فاعلش ضمير مستتر (هو) راجع به زيد اين جمله محلا منصوب خبر كاد است.

شاهد: كاد است اسم را مرفوع وخبر را منصوب كرده.

(٣) (كرب) است مانند (كرب زيد يخرج) نزديك است زيد خارج شود (كرب) فعلى است از افعال مقاربه (زيد)

٤ ـ وَاَوْشَكَ نَحْوَ اَوْشَكَ زَيْدٌ اَنْ يَخْرُجَ وَاَوْشَكَ اَنْ يَخْرُجَ زَيْدٌ وَاَوْشَكَ زَيْدٌ يَخْرُجُ.

اسم (يخرج) فعلی مضارع فاعلش ضمير مستتر (هو) راجع به زيد جملهٔ يخرج محلا منصوب خبر كرب می‌باشد.

شاهد: كرب است اسم را مرفوع وخبر را منصوب كرده.

(۴) (اوشك) است مانند: (اوشك زيد ان يخرج). نزديك است زيد خارج شود (اوشك) فعلی است از افعال مقاربه (زيد) اسم آن (ان) ناصبه ومصدريه (يخرج) فعل مضارع فاعلش ضمير مستتر (هو) راجع به زيد جمله ان يخرج در تأويل مصدر است محلا منصوب خبر اوشك می‌باشد.

شاهد: اوشك است اسم را مرفوع وخبر را منصوب كرده.

ومانند: (اوشك ان يخرج زيد) خروج زيد نزديك است. (اوشك) فعلى است از افعال مقاربه (ان) ناصبه ومصدريه (يخرج) فعل مضارع (زيد) فاعل جمله ان يخرج در تأويل مصدر اسم است براى اوشك.

شاهد: اوشك است اسم را مرفوع ونياز به خبر ندارد.

واوشك در اين مثال تام مى‌باشد.

ومانند (اوشك زيد يخرج) نزديك است زيد خارج شود. (اوشك) فعلى است از افعال مقاربه (زيد) اسم آن (يخرج) فعل مضارع فاعلش ضمير مستتر (هو) راجع به زيد وجمله يخرج محلا منصوب خبر اوشك است.

شاهد: اوشك است كه در اين مثال بدون (أن) استعمال شده است.

* * *

اَلنَّوْعُ الثّاني عَشَرَ

اَفْعالُ الْمَدحِ وَالذَّمِّ تَرْفَعُ الإسْمَ الْجِنْسَ الْمُعَرَّفَ بِاللّامِ وَهِيَ اَرْبَعَةُ اَفْعالٍ:

۱ ـ نِعْمَ نَحْوَ نِعْمَ الرَّجُلُ زَيْدٌ.

نوع دوازدهم

از سیزده نوع عامل سماعی افعال مدح وذم است این افعال اسم جنس را که معرف به الف ولام باشد مرفوع می‌کنند واینها چهار فعلند:

(۱) (نعم) است مانند: (نعم الرجل زید) مرد خوبی است زید (نعم) فعلی است از افعال مدح (الرجل) فاعل (زید) مبتدای مؤخر ومخصوص به مدح وجمله نعم الرجل محلا مرفوع خبر مقدم است.

شاهد: نعم است که اسم جنس معرف به الف ولام را مرفوع کرده.

۲ ـ وَبِئْسَ نَحْوَ بِئْسَ الرَّجُلُ زَيْدٌ.
۳ ـ وَحَبَّذَا نَحْوَ حَبَّذَا الرَّجُلُ زَيْدٌ.
٤ ـ سَاءَ نَحْوَ سَاءَ الرَّجُلُ زَيْدٌ.

---

(۲) (بئس) است مانند: (بئس الرجل زید) بد مردی است زید (بئس) فعل ذم است (الرجل) فاعل (زید) مبتدای مؤخر ومخصوص به ذم است جمله بئس الرجل محلا مرفوع خبر است برای زید ومقدم است.

شاهد: بئس است اسم جنس معرف به الف ولام را مرفوع کرده.

(۳) (حبذا) است مانند: (حبذا الرجل زید) خوب مردی است زید (حبذا)،فعل مدح است (الرجل) فاعل (زید) مبتدای مؤخر ومخصوص به مدح وجمله حبذا الرجل محلا مرفوع خبر مقدم است.

شاهد: حبذا است اسم جنس معرف به الف ولام را مرفوع کرده است.

(۴) (ساء) است مانند: (ساء الرجل زید) بد

اَلْنَّوْعُ الثّالِث عَشَرَ
اَفْعالُ الشَّكِ وَالْيَقِينِ تَدْخُلُ عَلىٰ اِسْمَيْن ثانِيهما عِبارَةٌ عَنِ الأَوَّلِ وَتَنْصِبُهُما جَمِيعاً وَهِيَ سَبْعَةُ اَفْعالٍ:

مردی است زید (ساء) فعل ذم است (الرجل) فاعل (زید) مبتدای مؤخر ومخصوص به ذم است وجمله ساء القوم محلا مرفوع خبر مقدم برای زید.

شاهد: ساء است اسم جنس معرف به الف ولام را مرفوع کرده.

نوع سیزدهم

از عوامل سماعی افعال شك ویقین است (بعضی برای شك وبعضی دیگر برای یقین) که بر دو اسم (مبتدا وخبر) داخل میشوند واسم دوم عبارت است از همان اسم اول وهر دو را منصوب می‌کنند (بر مفعولیت) واینها هفت

١ ـ ظَنَنْتُ نَحْوَ ظَنَنْتُ زَيْداً قائِماً وَإِذا كانَ بِمَعْنى اِتَّهَمْتُ لَمْ يَقْتَضِ الْمَفْعُولَ الثّاني نَحْوَ ظَنَنْتُ زَيْداً.

فعلند:

(١) (ظننت) است مانند: (ظننت زيداً قائماً) گمان بردم كه زيد ايستاده است (ظننت) فعلى از افعال القلوب است (ت) فاعل (زيداً) مفعول اول (قائماً) مفعول دوم.

شاهد: ظننت است ٢ اسم را منصوب وبراى شك است.

هرگاه ظننت بمعناى اِتّهمتُ باشد درخواست مفعول دوم نمى‌كند مانند: (ظننت زيداً) اى اتّهمتُه به زيد تهمت زدم (ظننت) فعل ماضى (ت) فاعل (زيداً) مفعول اول ونياز به مفعول دوم ندارد (اى) تفسيريه (اتهمته) فعل (ت) فاعل (هـ) مفعول به صريح.

شاهد: ظننت است چون بمعناى اتهمت است

۲ ـ وَحَسِبْتُ نَحْوَ حَسِبْتُ زَيْداً كَرِيماً.

۳ ـ وَخِلْتُ نَحْوَ خِلْتُ زَيْداً عَاقِلاً.

نیاز به مفعول دوم ندارد.

(۲) (حسبت) است مانند: (حسبت زیداً کریماً) گمان بردم زید سخی است (حسبت) فعلی است از افعال القلوب (ت) فاعل (زیداً) مفعول اول (کریماً) مفعول دوم.

شاهد: حسبت است دو اسم را منصوب کرده وبرای شك میباشد.

(۳) (خلت) است مانند (خلت زیداً عاقلاً) خیال کردم زید عاقل است (خلت) فعلی است از افعال القلوب (ت) فاعل (زیداً) مفعول اول (عاقلاً) مفعول دوم.

شاهد: خلت است دو اسم را بر مفعولیت منصوب کرده وبرای شك است.

٤ ـ وَعَلِمْتُ نَحوَ عَلِمْتُ زَيْداً فاضِلاً وَاِذا كانَ بِمَعْنى عَرِفْتُ لَمْ يَقْتَضِ اَلْمَفْعُولَ الثّاني نَحوَ عَلِمْتُ زَيْداً.

---

(۴) (علمت) است مانند: (علمت زيداً فاضلاً) دانستم زيد فاضل است (علمت) فعلى است از افعال القلوب (ت) فاعل (زيداً) مفعول اول (فاضلًا) مفعول دوم.

شاهـد: علمت است دو اسم را منصوب وبراى يقين است.

وهـرگاه علمت بمعنـاى عرفت (شناختم) باشد مقتضى مفعول دوم نمى‌باشد مانند: (علمت زيداً) زيد را شناختم (علمت) فعل ماضى (ت) فاعل (زيداً) مفعول ونياز به مفعول دوم ندارد.

شاهد علمت است در اين مثال بمعناى عرفت مى‌باشد.

۵ ـ وَرَأَيْتُ نَحْوَ رَأَيْتُ زَيْداً قائِماً وَإِذا كانَ بِمَعْنى أَبْصَرْتُ لَمْ يَقْتَضِ الْمَفْعُولَ الثّاني نَحْوَ رَأَيْتُ زَيْداً.

٦ ـ وَوَجَدْتُ نَحْوَ وَجَدْتُ زَيْداً جَواداً وَإِذا كانَ

---

(۵) (رأیت) است مانند (رأیت زیداً قائماً) دانستم زید قائم است. (رأیت) فعلی است از افعال القلوب (ت) فاعل (زیداً) مفعول اول (قائماً) مفعول دوم.

شاهد رأیت است دو اسم را منصوب وبرای یقین می‌باشد.

وهرگاه رأیت بمعنای ابصرت (دیدم) باشد نیازی به مفعول دوم ندارد مانند: (رأیت زیداً) زید را دیدم (رأیت) فعل ماضی (ت) فاعل (زیداً) مفعول به صریح.

شاهد: رأیت است که بمعنای ابصرت می‌باشد نیاز به مفعول دوم ندارد.

(۶) (وجدت) است مانند: (وجدت زیداً جواداً) زید را سخی یافتم (وجدت) فعلی است از افعال القلوب

بِمَعْنى اَصَبْتُ لَمْ يَقْتَضِ الْمَفْعُولَ الثّانِي نَحْوَ وَجَدْتُ الضّالَّةَ اي اَصَبْتُها.

۷ ـ وَزَعَمْتُ نَحْوَ زَعَمْتُ زَيْداً ظَرِيفاً وَاِذا كانَ

(ت) فاعل (زيداً) مفعول اول (جواداً) مفعول دوم.

شاهد: وجدت است دو اسم را منصوب وبرای یقین است.

وهرگاه وجدت بمعنای اصبت باشد نیاز به مفعول دوم ندارد مانند: (وجدت الضّالّة اي اصبتها) گم شده را یافتم (وجدت) فعل ماضی (ت) فاعل (الضالة) مفعول به صریح (ای) تفسیریه (اصبتها) فعل ماضی (ت) فاعل (ها) مفعول وضمیر (ها) راجع به الضالة است.

شاهد: وجدت است چون بمعنای اصبت می‌باشد نیاز به مفعول دوم ندارد.

(۷) (زعمت) است مانند: (زعمت زیداً ظریفاً) گمان بردم زید زیبا است (زعمت) فعلی است از افعال

بِمَعْنی قُلْتُ لَمْ یَقْتَضِ اَلْمَفْعُولَ الثّانِي نَحْوَ قَوْله تَعالیٰ ﴿زَعَمَ الَّـذِينَ كَفَـرُوا اَنْ لَنْ يُبْعَثُوا﴾ والْقِیٰاسِيَّةُ مِنْهٰا سَبْعَةُ عَوٰامِلَ:

القلوب (ت) فاعل (زیداً) مفعول اول (ظریفاً) مفعول دوم.

شاهـد: زعمت است دو اسم را منصوب گاهی برای شك وگاهی برای یقین استعمـال میشود ودر این مثال برای شك است.

وهرگاه زعمت بمعنای قلت (گفتم) نیاز به مفعول دوم ندارد مانند: (زعم الذین كفروا ان لن یبعثوا) آنهائیكه كافر بودند می‌گفتند كه زنده نمیشوند (زعم) فعل ماضی بمعنـای قال است (الذین) اسم موصول محلا مرفوع فاعل زعم (كفروا) فعل ماضی برای جمع مذكر غائب (و) فاعـل جمله كفـروا صله است برای الـذین (ان) مخفف از اَنّ مثقله‌اسم آن ضمیر شأن است (لن) ناصبه

١ ـ الْفِعْلُ عَلیٰ الإطْلاٰقِ نَحْوَ ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْراً.

(يبعثوا) فعل مضارع بنا مفعول (و) نائب فاعل جمله يبعثوا محلا مرفوع خبر أَنْ می‌باشد وجمله ان لن يبعثوا در تأويل مصدر ومفعول زعم می‌باشد تقدير كلام چنين است (زعم الذين كفروا عدم بعثتهم).

شاهد: زعم است چون بمعنای قال است از مفعول دوم بی‌نياز است.

در اينجا عوامل سماعی لفظی تمام شد وشروع می‌كنيم به عوامل قياسی لفظی.

عوامل قياسی

اما عوامل قياسی از اين يكصد عامل هفت عاملند:

(١) (فعل مطلق) است (فعل ماضی يا مضارع، امر يا نهی، متعدی يا لازم، معلوم يا مجهول، مجرد يا مزيد فيه) مانند: (ضرب زيد عمراً) زيد عمرو را زد

۲ ـ والْمَصْدَرُ نَحْوَ اَعْجَبَنِي ضَرْبُ زَيْدٍ عَمْرَاً.
۳ـ وَاِسْمُ الفاعِلِ نَحْوَ زَيْدٌ ضارِبٌ غُلامُهُ عَمْرَاً.

(ضرب) فعل ماضی (زید) فاعل (عمراً) مفعول.

شاهد: ضرب است عامل قیاسی می‌باشد وعمل نموده فاعل را مرفوع ومفعول را منصوب کرده.

(۲) (مصدر) است مانند: (اعجبنی ضرب زید عمراً) زدن زید از عمرو مرا به تعجب آورد. (اعجبنی) فعل ماضی (ن) وقایه (ی) مفعول به (ضربُ) فاعل (زید) فاعل ضَرْبُ است (ضرب به فاعل خود اضافه شده) عمراً مفعول به برای ضَرْبٌ است.

شاهد: ضَرْبٌ (مصدر) است عمل کرده‌فاعل را مرفوع ومفعول را منصوب کرده است.

(۳) (اسم فاعل) است مانند: (زید ضارب غلامه عمراً) غلام زید زننده عمرو است (زید) مبتدا (ضارب) اسم فاعل وخبر مبتدا (غلام) فاعل ضارب (هـ) مضاف

٤ ـ وَاِسْمُ الْمَفْعُولِ نَحْوَ زَيْدٌ مُعْطَىً غُلَامُهُ دِرْهَماً.

٥ ـ وَالصِفَةُ الْمُشَبَّهَةُ نَحْوَ زَيْدٌ حَسَنٌ وَجْهُهُ.

اليه (عمراً) مفعول آن است.

شاهد: ضارب (اسم فاعل) است عمل كرده فاعل را مرفوع ومفعول را منصوب كرده است.

(۴) (اسم مفعول) است مانند: (زيد معطىً غلامه درهماً) به غلام زيد يك درهم اعطاء شده است (زيد) مبتدا (معطى) اسم مفعول وخبر زيد (غلام) نائب فاعل (هـ) مضاف اليه (درهماً) مفعول معطى.

شاهد: معطى (اسم مفعول) است عمل كرده نائب فاعل را مرفوع ومفعول را منصوب كرده است.

(۵) (صفت مشبهه) است مانند: (زيد حسن وجهه) صورت زيد زيبا است (زيد) مبتدا (حسن) صفت مشبهه وخبر زيد است (وجهه) فاعل حسن (هـ) مضاف

٦ ـ وَكُلُّ اِسْمٍ اُضِيفَ اِلىٰ اِسْمٍ اٰخَرَ نَحْوَ غُلٰامُ زَيْدٍ وَخٰاتَمُ فِضَّةٍ.

الیه.

شاهد: حسن (صفت مشبهه) است فاعل را مرفوع کرده.

(۶) (مضاف) است (هر اسمی که به اسم دیگر اضافه شده باشد) مانند (غلام زید) این غلام زید است (غلام) خبر مبتدای محذوف مثل هذا ومضاف است بسوی زید (زید) مضاف الیه.

شاهد: غلام (مضاف) است که در مضاف الیه عمل کرده وآنرا مجرور نموده (واین مثال برای اضافه لامیه می‌باشد).

ومانند: (خاتم فضة) این انگشتر نقره است (خاتم) خبر مبتدای محذوف ومضاف است (فضة) مضاف الیه است.

شاهد: خاتم (مضاف) است که در مضاف الیه

۷ـ وَكُلُّ اِسْمٍ اسْتَغْنى عَنِ الإضافَةِ نَحْوَ عِنْدي رٰاقُودٌ خَلّاً وَمَنَوٰانِ سَمْناً وَعِشْرونَ دِرْهَماً وَمِلْؤُهُ عَسَلاً.

عمل کرده وآنرا مجرور نموده (واین مثال برای اضافهٔ بیانیه است).

(۷) هر اسمی که بی‌نیاز از اضافه شدن به اسم دیگر باشد (یعنی هر اسمی اضافه نشود به تمیز چون به یکی از اشیاء چهارگانه تمام شده ونیاز به اضافه کردن ندارد وچون نیاز به اضافه کردن ندارد تمام است ودر تمیز عمل می‌کند مانند: (عندی راقود خلّاً) نزد من است یك کوپه سرکه (عندی) ظرف وخبر مقدم (ی) مضاف الیه (راقود) مبتدای مؤخر (خلّاً) تمیز از راقود است.

شاهد: راقود است که به تنوین تمام شده وبی‌نیاز است از اضافه وخلّاً را منصوب کرده.

ومانند (منوان سمنا) نزد من است دو من روغن (منوان) عطف است بر راقود وعندی بر سرش می‌آید

(عندی) خبر مقدم (ی) مضاف الیه (منوان) مبتدای مؤخر (سمنا) تمیز است از منوان.

شاهد: منوان است به نون تثنیه تمام شده وسمنا را منصوب کرده ومانند: (عشرون درهماً) بیست درهم نزد من است (عشرون) عطف است بر راقود وعندی بر سرش می‌آید (عندی) ظرف وخبر مقدم (ی) مضاف الیه (عشرون) مبتدای مؤخر (درهماً) تمیز است از عشرون.

شاهد: عشرون است که به نون شبه جمع تمام شده ودرهماً را منصوب کرده ومانند: (ملؤه عسلاً) نزد من است یك کاسه پر از عسل (ملؤه) عطف است بر راقود وعندی بر سرش می‌آید (عندی) ظرف وخبر مقدم (ملؤه) مبتدای مؤخر (هـ) مضاف الیه (عسلاً) تمیز است از ملؤه.

شاهد: ملؤه است که به اضافه تمام شده وبی‌نیاز است از اضافه شدن بسوی تمیز وعسلاً را منصوب کرده است.

ودر اینجا نیز عوامل قیاسی لفظی تمام شد.

وَالْمَعْنَوِيَّةُ مِنْهَا عَدَدانِ:
۱ ـ اَلْعَامِلُ فِي الْمُبْتَدَأ وَالْخَبَرِ وَهُوَ كَوْنُهُ مُبْتَدأً وَخَبَراً نَحْوَ زَيْدٌ مُنْطَلِقٌ.
۲ ـ والْعَامِلُ فِي الْفِعْلِ الْمُضارِعِ وَهُوَ وُقُوعُهُ

(عامل معنوى)

وعامل معنوى از اين يكصد عوامل دو عدد مى‌باشند.

(۱) (عامل در مبتدا وخبر) وعامل در مبتدا وخبر عبارت است از بودن مبتدا به مبتدا وبودن خبر به خبر مانند: (زيد منطلق) زيد رهسپار است (زيد) مبتدا (منطلق) خبر.

شاهد: زيد ومنطلق است كه عامل معنوى در آنها عمل كرده وهر دو را مرفوع كرده است.

(۲) (عامل در فعل مضارع) است وعامل در فعل مضارع عبارت است از واقع شدن فعل مضارع در جاى

مَوْقِعَ الإسْمِ نَحْوَ زَيْدٌ يَضْرِبُ وَيَضْرِبُ زَيْدٌ فِي مَوْقِعِ زَيْدٌ ضَارِبٌ.

اسم مانند (زید یضرب) زید می‌زند (زید) مبتدا (یضرب) فعل مضارع فاعلش ضمیر مستتر (هو) راجع به زید وخبر مبتدا می‌باشد ومانند (یضرب زیدٌ) می‌زند زید (یضرب) فعل مضارع (زید) فاعل. فعل مضارع در این دو مثال در جای (زید ضارب) قرار گرفته است.

شاهد: در هر دو مثال یضرب (فعل مضارع) است که عامل معنوی در آن عمل کرده وآنرا مرفوع نموده است[۱].

---

(۱) چرا مصنف برای فعل مضارع ۲ مثال را ذکر کرده؟

فعل مضارع در مثال اول در موقع اسم مسند ومشتق قرار گرفته چون یضرب در مثال (زید یضرب) در جای ضارب قرار گرفته وفعل مضارع در مثال دوم در جای اسمِ مسند الیه وجامد است یضرب در مثال (یضرب زید) در جای زید است.

والحمد لله اولاً وآخراً وصلّى الله على سيّدنا
محمّد وآله وصحبه وسلّم
زمستان ۱۳۷۰ شمسی
مخلص طلّاب
عبدالرحیم محمودی

* * *

عوامل برکوی

مشهور به

عوامل بال اظهار

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

اَلْحَمْـدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ والصَّلٰاةُ والسَّلٰامُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وآلِهِ أجمعين وَبَعْدُ:

فَاعْلَمْ اَنَّهُ لاٰبُدَّ لِكُلِّ طٰالِبِ مَعْرِفَةِ الإعْرٰابِ مِنْ مَعْرِفَةِ مِائَةِ شَيءٍ سِتُّونَ مِنْهٰا تُسَمّىٰ عٰامِلاً وَثَلاٰثُونَ مِنْهٰا

حمـد وثنـا لايق خداوندی اســت

که پرورش دهنـده عالمین اســت

ورحمت مقـرون به تعظیم وامنیت از مکروهات بشری بر حضرت محمّد وآل او باد به عمومی.

بعد از حمد وصلاة وسلام بدانید برای هر کسی که بخواهد اعراب را بشناسد (مایل به شناخت اعراب واجراء آن بر کلمه باشد) لازم است صد چیز را بداند شصت عدد از اینها (عامل) وسی عدد (معمول) وده عدد عمل واعراب نامید میشوند (اعراب تفسیر است برای

تُسَمّىٰ مَعْمُولاً وَعَشْرَةٌ مِنْهٰا تُسَمّىٰ عَمَلاً وَإِعْرٰاباً فَأُبَيِّنُ لَكَ بِإِذْنِ اللّهِ تَعٰالىٰ هٰذِهِ الثَّلاٰثَةَ عَلىٰ طَرِيقِ الإِيجٰازِ فِي ثَلاٰثَةِ أَبْوٰابٍ:

اَلْبٰابُ الأَوَّلُ فِي الْعٰامِلِ.
اَلْبٰابُ الثّٰانِي فِي الْمَعْمُولِ.
اَلْبٰابُ الثّٰالِثِ فِي الإِعْرٰابِ.

عمل يعنى آنچه كه از عمل حاصل ميشود) پس به اذن واستعانت خداوند متعال اين سه‌تا را (عامل، معمول، اعراب) بطور اختصار در سه باب برايت بيان می‌كنم:

باب اول: در بيان احوال عامل.
باب دوم: در بيان احوال معمول.
باب سوم: در بيان احوال اعراب.

اَلْبابُ الأَوَّلُ في الْعامِلِ وَهُوَ عَلىٰ ضَرْبَيْنِ لَفْظِيٌّ وَمَعْنَوِيٌّ:
فَالـلَّفْـظِيُّ عَلىٰ قِسْـمَـيْنِ سَماعِـيٌّ وَقِياسِيٌّ:فَالْسَّماعِيُّ تِسْعَةٌ وَاَرْبَعُونَ وَاَنْواعُهُ خَمْسَةٌ:

باب اول در بحث عامل

عامل بر دو نوع است:

(١) لفظی.

(٢) معنوی.

وعامل بر دو قسم است: سماعی[1] وقیاسی وعوامل سماعی چهل ونه عدد میباشند واینها بر پنج نوع تقسیم میشوند:

---

(١) سماعی آنست که عمل آن متوقف بر سماع وشنیدن از زبان عرب باشد مانند باء که یك اسم را مجرور میکند دیگر نمیتوانید حرف دیگر را برآن قیاس کنید مثلاً بگوئید چون با اسم را مجرور میکند =

النَّوْعُ الأوَّلُ

حَرُوفُ تَجُرُّ اِسْماً واحِداً فَقَطْ تُسَمّیٰ حُرُوفَ الْجَرِّ، وَحُرُوفَ الإضافَةِ وَهِيَ عِشْرُونَ:

الأوَّلُ الْباءُ نَحْوَ اٰمَنْتُ باللّهِ وَبِهِ لَاُبْعَثَنَّ.

نوع اول

از پنج نوع عامل سماعی حروفی هستند که تنها یك اسم را مجرور می‌کنند واین حروف را حروف جر وحروف اضافه می‌نامند وبیست حرفند:

(۱) (باء) است مانند: (آمنت بالله) ایمان بخدا (وبه آنچه که از طرف خدا بوسیلهٔ حضرت محمد آمده) آوردم (آمنت) فعل ماضی از باب افعال (ت) فاعل (بالله)

= جیم را نیز بر آن قیاس می‌کنم.

اما عامل قیاسی عمل آن متوقف بر سماع نمی‌باشد بلکه قاعده کلی دارد مانند هر فعلی فاعل را مرفوع می‌کند همه افعال فاعل را مرفوع می‌کنند چه از عرب شنیده یا نشنیده باشیم.

والثّاني مِنْ نَحْوَ تُبْتُ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ.

جار ومجرور متعلق به آمنت ومفعول به غير صريح براى آن است.

شاهد: باء است يك اسم را مجرور كرده.

ومـانـنـد: (به لابعثن) قسم بخدا (بعد از مردن) دوباره زنده ميشوم (به) جار ومجرور متعلق به اقسم مقدر ومـفعـول به غير صريح براى اقسم (ل) جواب قسم وبراى تأكيد است (ابعثن) فعل مضارع متكلم وحده بنا مجهول مؤكد به نون ثقيله نائب فاعلش مستتر (انا) مى‌باشد.

شاهـد: باء مى‌باشـد كه بر سر يك اسم ضمير داخل شده وآنرا محلا مجرور كرده.

(٢) (من) است مانند: (تبت من كل ذنب) از هر گناهى توبه كردم (تبت) فعل ماضى از باب اول معتل العين اصل آن (تاب) بوده (ت) محلا مرفوع فاعل (من

والثّالثُ اِلیٰ نَحْوَ تُبْتُ اِلیٰ اللّهِ تَعالیٰ.
والرّابِعُ عَنْ نَحْوَ کُفِفْتُ عَنِ الْحَرامِ.

کل) جار ومجرور متعلق به تبت ومفعول به غیر صریح است (ذنب) مضاف الیه.

شاهد: من است یك اسم را مجرور کرده.

(۳) (الی) است مانند: (تبت الی الله تعالی) توبه کردم، برگشتم بسوی خدای تعالی (تبت) فعل ماضی (ت) فاعل (الی الله) جار ومجرور متعلق به تبت ومفعول به غیر صریح (تعالی)[1] حال است از الله.

شاهد: الی است یك اسم را مجرور کرده.

(۴) (عن) است مانند: (کففت عن الحرام) منع شدم از حرام (معاصی) (کففت) فعل ماضی بنا مجهول

---

(۱) تعالی فعل ماضی فاعل آن ضمیر مستتر راجع به الله وجمله تعالی محلا منصوب حال دائمه است از لفظ جلاله وبنا بقول کسانیکه گویند از ویژگیهای اسم جلاله آن است که موصوف به نکره باشد صفت است برای الله. معرب العوامل ص۵۴.

والخامِسُ عَلىٰ نَحْوَ تَجِبُ التَوْبَةُ عَلىٰ كُلِّ مُذْنِبٍ.
والسّادِسُ اللّامُ نَحْوَ اَنَا عُبَيْدٌ للّهِ تَعالىٰ.

(ت) نائب فاعل (عن الحرام) جار ومجرور متعلق به كففت ومفعول به غير صريح براى كففت مى‌باشد.

شاهد: عن است ١ اسم را مجرور كرده.

(٥) (على) است مانند: (يجب التوبة على كل مذنب) بر هر گناه‌كار توبه واجب است. (يجب) فعل مضارع (التوبة) فاعل (على كل) جار ومجرور متعلق به يجب ومفعول بواسطه است (مذنب) مضاف اليه.

شاهد: على است يك اسم را مجرور كرده.

(۶) (لام) است مانند: (انا عبيدالله تعالى) من بنده كوچك خدايم (انا) مبتدا (عبيد) خبر (لله) جار ومجرور متعلق به عبيد (تعالى) معلوم است.

* * *

والسَّابِعُ في نَحْوَ الْمُطِيعُ في الجَنَّةِ.

والثَّامِنُ الْكَافُ نَحْوَ قَولِه تَعَالىٰ ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾.

---

(۷) (فی) است مانند: (المطيع في الجنة) فرمان بردار خدا در بهشت است (المطيع) مبتدا (في الجنة) جار ومجرور متعلق به كائن جمله فی الجنة محلا مرفوع خبر مبتدا می‌باشد.

شاهد: في است يك اسم را مجرور كرده.

(۸) (كاف) است مانند: (ليس كمثله شيء) هيچ چيزى مشابه ومانند خدا نيست (ليس) فعلى است از افعال ناقصه (ك) حرف جر وتعلق به چيزى نگرفته چون زائد است ومثل را لفظاً مجرور كرده. (مثله) محلا منصوب خبر مقدم براى ليس (هـ) مضاف اليه (شىء) اسم ليس.

شاهد: كاف است يك اسم را مجرور كزده.

وَالتَّاسِعُ حَتّىٰ نَحْوَ اَعْبُدُ اللّٰهَ حَتّىٰ الْمَوْتِ.
وَالْعَاشِرُ رُبَّ نَحْوَ رُبَّ تَالٍ يَلْعَنُهُ الْقُرآنُ.

---

(۹) (حتی) است مانند: (اعبد الله تعالی حتی الموت) تا جان در بدن دارم عبادت خداوند تعالی را انجام میدهم (اعبد) فعل مضارع متکلم وحده فاعلش ضمیر مستتر (انا) می‌باشد (الله) مفعول به (تعالی) معلوم است (حتی الموت) جار ومجرور متعلق به اعبد ومفعول به غیر صریح است.

شاهد: حتی است یك اسم را مجرور کرده.

(۱۰) (ربّ) است مانند: (ربّ تالٍ يلعنه القرآن) چه بسا به تلاوت کننده قرآن برخورد کردم قرآن او را لعنت می‌کنـد (بعلت رعـايت نکردن تجويد وفراموشی وعمل نکردن به احکام وبزرگ نشمردن قرآن) (رب تال) جار ومجرور تعلق به چیزی نگرفته (تال) محلا مرفوع مبتدا وخبر آن محذوف است که (لقيت) می‌باشد (يلعنه)

وَالْحادِي عَشَرَ واوُ الْقَسَمِ نَحْوَ واللّٰهِ لا اَفْعَلَنَّ الْكَبٰائِرَ.

وَالثّٰاني عَشَرَ تاءُ الْقَسَمِ نَحْوَ تَاللّٰهِ لَأفْعَلَنَّ الْفَرٰائِضَ.

فعل مضارع (هـ) مفعول به (القرآن) فاعل (جمله يلعنه القرآن صفت تال است).

شاهد: رب است يك اسم را مجرور نموده.

(۱۱) (واو قسم) است مانند (والله لا افعلنّ الكبائر) قسم بخدا بطور حتم گناهان كبيره را انجام نميدهم (والله) جار ومجرور متعلق به اقسم ومفعول به غير صريح (لا) نافيه (افعلن) فعل مضارع متكلم وحده فاعلش ضمير مستتر (انا) است ومؤكد است به نون ثقيله (الكبائر) مفعول به صريح مى‌باشد.

شاهد: واو مى‌باشد يك اسم را مجرور نموده.

(۱۲) (تاء) قسم است مانند: (تالله لافعلنّ

وَالثّٰالِثَ عَشَرَ حٰاشٰا نَحْوَ هَلَكَ النّٰاسُ حٰاشٰا الْعٰالِمِ.
وَالرّٰابِعَ عَشَرَ مُذْ نَحْوَ تُبْتُ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ فَعَلْتُهُ

الفرائض) قسم بخدا بطور حتم واجبات را انجام میدهم (تالله) جار ومجرور متعلق به اقسم ومفعول به غیر صریح است (ل) جواب قسم (افعلن) فعل مضارع متکلم وحده مؤکد به نون ثقیله فاعلش ضمیر مستتر (انا) می‌باشد (الفرائض) مفعول به صریح.

شاهد: تاء است یك اسم را مجرور کرده.

(۱۳) (حـاشا) است مانند (هلك الناس حاشا العالم) هلاك شدند مردم بجز عالم نباشد. (هلك) فعل ماضی (الناس) فاعل (حاشا العالم) جار ومجرور (در نزد جمهور) به چیزی تعلق نگرفته العالم محلا منصوب مستثنی از الناس می‌باشد.

شاهد: حاشا است یك اسم را مجرور کرده.

(۱۴) (مذ) است مانند: (تبت من کل ذنب فعلته

مُذْ يَوْمِ الْبُلُوغِ.

والخامِسَ عَشَرَ مُنْذُ نَحْوَ تَجِبُ الصَّلاٰةُ مُنْذُ يَوْمِ الْبُلُوغِ.

مذ يوم البلوغ) توبه کردم از هر گناهی که از روز بلوغ (تا به امروز) انجام داده‌ام (تبت) فعل ماضی (ت) فاعل (من کل) جار ومجرور متعلق به تبت ومفعول به غیر صریح است (ذنب) مضاف اليه (فعلته) فعل ماضی (ت) فاعل (هـ) مفعول به (مذ یوم) جار ومجرور متعلق به فعلته ومفعول به غیر صریح (البلوغ) مضاف اليه.

شاهد: مذ است يك اسم را مجرور کرده.

(۱۵) (منذ) است مانند: (تجب الصلاة منذ يوم البلوغ) از روز بلوغ نماز واجب میشود (تجب) فعل مضارع مؤنث غائب (الصلاة) فاعل (منذ یوم) جار ومجرور متعلق به تجب ومفعول به غیر صریح است (البلوغ) مضاف اليه.

وَالسَّادِسَ عَشَرَ خَلَا نَحْوَ هَلَكَ الْعَالِمُونَ خَلَا الْعَامِلِ بِعِلْمِهِ.

وَالسَّابِعَ عَشَرَ عَدَا نَحْوَ هَلَكَ الْعَامِلُونَ عَدَا الْمُخْلِصِ.

شاهد: منذ است یك اسم را مجرور نموده.

(۱۶) (خـلا) است مانند: (هلك العالمون خلا العامل) هلاك شدند علماء جز کسیکه به علم خود عمل کرد. (هلك) فعــل ماضی (العـالمـون) فاعـل حالت رفعه‌اش به واو می‌باشد (خلا العامل) جار ومجرور تعلق به چیزی نگـرفتـه العـامـل محـلا منصوب مستثنی از العالمون می‌باشد.

شاهد: خلا است یك اسم را مجرور نموده.

(۱۷) (عـدا) است مانـند (هلك العاملون عدا المخلص) آنهائیکه به علم خود عمل کردند هلاك شدند غیر از کسیکه به اخلاص عمل کرد (هلك) فعل ماضی

والثّامِنَ عَشَرَ لَوْلا نَحْوَ لَوْلاكَ يا رَحْمَةَ اللّهِ لَهَلَكَ النّاسُ.

(العاملون) فاعل (عدا المخلص) جار ومجرور تعلق به چیزی نگرفته المخلص محلا منصوب مستثنی از عاملون است.

شاهد: عدا است یك اسم را مجرور کرده است.

(۱۸) (لـولا) است مانند: (لولاك یا رحمة الله لهلك الناس) اگر تو نمی‌بودی‌ای رحمت خدا همانا مردم هلاك (گمـره) می‌شدند (لولاك) جار ومجرور تعلق به چیزی نگرفته (ك) محلا مرفوع مبتدا وخبر آن محذوف که (موجود) است (یا) حرف ندا (رحمة) منادای مضاف (الله) مضـاف الیه (ل) جواب لولا (هلك) فعل ماضی (الناس) فاعل.

شاهد: لولا است یك اسم را که کاف است محلا مجرور کرده.

والتَّاسِعَ عَشَرَ كَيْمَهْ نَحْوَ كَيْمَهْ عَصَيْتَ.
والعِشْـرُونَ لَعَـلَّ فِي لُغَةِ عُقَيْلٍ نَحْوَ لَعَلَّ اللّه تَعالىٰ يَغْفِرُ ذَنْبِي.

---

(١٩) (کی) است مانند: (کیمه عصیت) چرا گناه می‌کنید؟ (کیمـه) جار ومجرور متعلق به عصیت ومحلا منصوب مفعول له برای عصیت (بر آن تقدیم شده چون استفهام صدارت کلام را دارد) (عصیت) فعل ماضی معتل اللام (ت) محلا مرفوع فاعل.

شاهد: کی است که (ما) را محلا مجرور کرده.

(٢٠) (لعل) است در لغت عُقَیْل (اما جمهور بر آنند که حرف مشبهه بفعل است) مانند: (لعل اللهِ تعالی یغفر ذنبی) امیدوارم بخدای تعالی که گناهم را ببخشد. (لعل الله) جار ومجرور تعلق به چیزی نگرفته (الله) محلا مرفوع مبتدا (یغفر) فعل مضارع فاعلش ضمیر مستتر (هو) راجع به الله وجمله یغفر محلا مرفوع خبر مبتدا

النَّوْعُ الثّاني
حُرُوفٌ تَنْصِبُ الإسْمَ وَتَرْفَعُ الْخَبَرَ وَهِيَ ثَمانٍ:
الأوَّلُ اِنَّ نَحْوَ اِنَّ اللّهَ تَعالىٰ عالِمُ كُلِّ شَيءٍ.

است (ذنبی) تقـدیراً منصوب مفعول است برای یغفر (ی) مضاف الیه.

شاهد: لعل است در لغت عقیل حرف جر واسم را مجرور کرده.

نوع ذوم از پنج نوع عامل سماعی

حروفی هستند اسم (مبتدا) را منصوب وخبر را مرفوع می‌نمایند واینها هشت حرفند:

(۱) (اِنّ) است مانند: (انّ الله تعالی عالم کل شیء) بدرستیکه خداوند تعالی به همه چیز آگاه است (ان) حرفی است از حروف مشبهه بفعل (الله) اسم آن

والثّاني اَنَّ نَحْوَ اِعْتَقَدْتُ اَنَّ اللّهَ تَعالىٰ قادِرٌ عَلىٰ كُلِّ شَيءٍ

(عالم) خبر (كل) مضاف اليه (شیء) نیز مضاف اليه.

شاهد: اِنّ است اسم را منصوب وخبر را مرفوع کرده.

(۲) (اَنّ) است مانند:(اعتقدتاَنَّالله تعالى قادر على كل شیء) اعتقاد دارم بدرستیکه خداوند تعالی بر همه چیز قادر است (اعتقدت) فعل ماضی (ت) فاعل (ان) حرفی است از حروف مشبهه بفعل (الله) اسم آن (تعالی) معلوم است (قادر) خبر (علی کل) جار ومجرور متعلق به قادر ومفعول به غیر صریح (شیء) مضاف اليه وجمله ان الله تعالی قادر در تأویل مصدر محلا منصوب مفعول است برای اعتقدت.

شاهد: اَنّ است اسم را منصوب وخبر را مرفوع کرده.

والثّالِثُ کأَنَّ نَحْوَ کَأَنَّ الْحَرٰامَ نٰارٌ.
والرّٰابِعُ لٰکِنَّ نَحْوَ مٰافٰازَ الْجٰاهِلُ لٰکِنَّ الْعٰالِمَ فٰائِزٌ.

---

(۳) (کأَنّ) است مانند: (کأَنّ الحرام نار) حرام مانند آتش است (کان) حرفی است از حروف مشبهه بفعل (الحرام) اسم آن (نار) خبر.

شاهد: کأَنّ است اسم را منصوب وخبر را مرفوع نموده.

(۴) (لکنّ) است مانند: (ما فاز الجاهل لکنّ العالم فائز) جاهل (بی‌سواد وبی‌علم) پیروز نمیشود اما عالم (عامل ومخلص) پیروز است (ما) نافیه (فاز) فعل ماضی (الجاهل) فاعل (لکن) حرفی است از حروف مشبهه بفعل (العالم) اسم آن (فائز) خبر.

شاهد: لکنّ است اسم را منصوب وخبر را مرفوع نموده.

* * *

والخامِسُ لَيْتَ نَحْوَ لَيْتَ الْعِلْمَ مَرْزُوقٌ لِكُلِّ اَحَدٍ.
والسّادِسُ لَعَلَّ نَحْوَ لَعَلَّ اللّهَ تَعالىٰ غافِرُ ذَنْبِي.

---

(۵) (ليت) است مانند: (ليت العلمَ مرزوق لكلّ احد) اى كاش علم (نافع) روزى همه كس ميبود (ليت) حرفى است از حروف مشبهه بفعل (العلم) اسم آن (مرزوق) خبر (لكل) جار ومجرور متعلق به مرزوق ومفعول به غير صريح (احد) مضاف اليه.

شاهد: ليت است اسم را منصوب وخبر را مرفوع كرده.

(۶) (لعل) است مانند: (لعل الله تعالى غافر ذنبى) اميدوارم بخداوند تعالى بخشنده گناهم باشد (لعل) حرفى است از حروف مشبهه بفعل (الله) اسم آن (تعالى) معلوم است (غافر) خبر لعل مجرور (ذنبى) تقديراً مضاف اليه (ى) محلا مجرور مضاف اليه.

شاهد: لعل است اسم را منصوب وخبر را مرفوع

وهٰذِهِ السِتَّةَ تُسَمّىٰ الْحُرُوفُ الْمُشَبَّهَةَ بِالْفِعْلِ.

والسّابِعُ اِلاّ فِي الإسْتِثْناءِ المُنْقَطِعِ نَحْوَ الْمَعْصِيَةُ مُبَعِّدَةٌ عَنْ الجَنَّةِ اِلاّ الطّاعَةَ مُقَرِّبَةٌ مِنْها.

نموده.

این شش حرف را حروف مشبهه بفعل می‌نامند.

(۷) (اِلاّ) است در استثناء منقطع مانند: (المعصية مبعدة عن الجنة اِلاّ الطاعة مقربة منها) گناه دورکننده (مؤمن) است از بهشت اما عبادت نزدیک‌کننده (مؤمن) است از بهشت (المعصية) مبتدا (مبعدة) خبر (عن الجنة) جار ومجرور متعلق به مبعدة است ومفعول به غیر صریح می‌باشد (الاّ) حرف مستثنی منقطع است (الطاعة) اسم الاّ (مقربة) خبر آن (منها) جار ومجرور متعلق به مقربة ومفعول به غیر صریح.

شاهد: الاّ است اسم را منصوب وخبر را مرفوع نموده.

والثّامِنُ لا لِنَفْيِ الْجِنْسِ نَحْوَ لا فاعِلَ شَرٍّ فائِزٌ.

اَلنَّوْعُ الثّالِثُ

حَرْفانِ تَرْفَعانِ الإسْمَ وَتَنْصِبانِ الْخَبَرَ وَهُما ما ولا اَلْمُشَبَّهَتانِ بِلَيْسَ نَحْوَ مَااللّٰهُ تَعالىٰ مُتَمَكِّناً بِمَكانٍ ولا

---

(٨) (لا) برای نفی (صفت) از جنس است مانند (لا فاعل شر فائز) عامل شر (بدکاری) رستگار نیست (لا) حرف نفی (حکم) از جنس است (فاعلَ) اسم آن (شر) مضاف الیه (فائز) خبر آن.

شاهد: لا است اسم را منصوب وخبر را مرفوع نموده.

نوع سوم

از پنـج نوع عامـل سماعی دو حرفند، اسم را مرفوع وخبر را منصوب می‌کنند واین دو حرف (ما) و (لا)ی مشابه به لیس هستند مانند: (ماالله تعالی متمکناً

شَيءٌ مُشابِهاً لِلّهِ تَعالىٰ.

بمکان) خداوند تعالی نیاز به مکان ندارد (ما) مشبهه به لیس (الله) اسم ما (متمکنا) خبر (بمکان) جار ومجرور متعلق به متمکنا می‌باشد ومفعول به غیر صریح است برای آن.

شاهد: ما است اسم را مرفوع وخبر را منصوب کرده.

ومانند (لا شیء مشابها لله تعالی) هیچ چیزی مشابه به خداوند تعالی نیست. (لا) مشابه به لیس (شیء) اسم لا (مشابها) خبر آن (لله) جار ومجرور متعلق به مشابها ومفعول به غیر صریح است.

شاهد: لا است اسم را مرفوع وخبر را منصوب کرده.

* * *

النَّوْعُ الرّابِعُ
حُرُوفٌ تَنْصِبُ الْفِعْلَ الْمُضارِعَ وَهِيَ اَرْبَعَةٌ:
الأوَّلُ اَنْ نَحْوَ أُحِبُّ اَنْ أُطِيعَ اللّهِ تَعالىٰ.

نوع چهارم

از پنج نوع عامل سماعی حروفی هستند که فعل مضارع را منصوب می‌کنند واینها چهار حرفند.

(۱) (اَن) است مانند: (احبّ اَن اطیع الله تعالی) طاعت وعبادت خداوند تعالی را دوست دارم (احب) فعل مضـارع متکلم وحده فاعلش ضمیر مستتر (انا) است (اَنْ) ناصبـه (اطیع) فعل مضارع متکلم وحده فاعلش مستتر (انا) است ودر تأویل مصدر می‌باشد محلا منصوب مفعول احب است (الله) مفعول به برای اطیع (تعالی) معلوم است.

شاهد: ان است فعل مضارع را منصوب کرده.

والثّاني لَنْ نَحْوَ لَنْ يَغْفِرَ اللّهُ تَعالىٰ لِلْكافِرينَ.
والثّالِثُ كَيْ نَحْوَ أُحِبُّ طُولَ الْعُمْرِ كَيْ أُحَصِّلَ الْعِلْمَ.

---

(۲) (لن) است مانند: (لن يغفر الله تعالى للكافرين) بطور حتم خداوند تعالى كافران را نمی‌بخشد. (لن) ناصبه (يغفر) فعل مضارع (الله) فاعل (للكافرين) جار ومجرور متعلق است به لن يغفر ومفعول بواسطه است برای آن.

شاهد: لن می‌باشد كه فعل مضارع را منصوب كرده.

(۳) (كی) است مانند: (احبّ طول العمر كی احصل العلم) بخاطر تحصيل علم طول عمر را دوست دارم (احب) فعل مضارع متكلم وحده (طول) مفعول به (كی) ناصبه (احصل) فعل مضارع متكلم وحده فاعلش ضمير مستتر (انا) (العلم) مفعول‌به برای احصل.

وَالرَّابِعُ اِذَنْ نَحْوَ قَولِكَ اِذَنْ تَدْخُلَ الجَنَّةَ لِمَنْ قالَ أُطِيعُ اللّهَ تَعالىٰ.

النَّوْعُ الخامِسُ
كَلِماتٌ تَجْزِمُ الْفِعْلَ الْمُضارِعَ وَهِيَ خَمْسَةَ عَشَرَ:

شاهد: کی است فعل مضارع را منصوب کرده.

(۴) (اذن) است مانند قول تو (اذن تدخل الجنة) تو داخل بهشت میشوید در جواب کسی که گفته باشد (اطیع الله تعالی) من اطاعه خداوند تعالی را انجام میدهم (اذن) ناصبه (تدخل) فعل مضارع مخاطب فاعلش ضمیر مستتر (انت) است (الجنة) مفعول به (اطیع) فعل مضارع متکلم وحده فاعلش (انا) (الله) مفعول به.

شاهد: اذن است فعل مضارع را منصوب کرده.

نوع پنجم

از عوامل سماعی کلماتی هستند فعل مضارع را مجزوم می‌کنند واینها پانزده کلمه‌اند:

الأوَّلُ لَمْ نَحْوَ قَولهِ تَعالىٰ ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾.
والثّانِيَةُ لَمّا نَحْوَ لَمّا يَنْفَعْ عُمْرِي.

---

(۱) (لم) است مانند: قول خداوند تعالی (لم یلد ولم یولد) نه کسی فرزند اوست ونه اوفرزندکسی است (لم) جازمه (یلد) فعل مضارع فاعلش ضمیر مستتر (هو) راجع به الله است (و) عاطفه (لم) جازمه (یولد) فعل بنا مفعول مضارع نائب فاعلش ضمیر مستتر (هو) راجع به الله می‌باشد.

شاهد لم است فعل مضارع را مجزوم کرده.

(۲) (لما) است مانند (لما ینفع عمری) استفاده نکرد عمر من (از روز تولد تا وقت مردن چون غافل بود از روز قیامت) (لما) جازمه است (ینفع) فعل مضارع (عمری) تقدیراً مرفوع فاعل (ی) مضاف الیه.

شاهد: لما است فعل مضارع را مجزوم کرده است.

والثّالِثَةُ لامُ الأمْرِ نَحْوَ لِيَعْمَلْ عَمَلاً صٰالِحاً.
والْرّابِعَةُ لا في النَّهْيِ نَحْوَ لاتَذْنِبْ.

---

(۳) (لام امر) است مانند: (لیعمل عملاً صالحاً) باید (هر مؤمنی) عمل صالح انجام دهد (ل) لام امر به غائب وجازمه (یعمل) فعل مضارع فاعلش ضمیر مستتر (هـو) راجـع به (کل مؤمن) می‌باشد (عملا) مفعول به برای یعمل (وبعضی گفته‌اند عملاً مفعول مطلق است) (صالحا) صفت است برای عملا.

شاهد: لام امر به غائب است که فعل مضارع را مجزوم نموده است.

(۴) (لا)ی ناهیه است مانند: (لا تذنب) نباید گناه کنید (لا) ناهیه وجازمه (تذنب) فعل مضارع مخاطب فاعلش ضمیر مستتر (انت) می‌باشد.

شاهد: لا ناهیه است فعل مضارع را مجزوم کرده.

* * *

وَهٰذِهِ الأَرْبَعَةُ تَجْزِمُ فِعْلاً واحِداً.
والْخامِسَةُ اِنْ نَحْوَ اِنْ تَتُبْ يُغْفَرْ ذُنُوبُكَ.
والْسّادِسَةُ مَهْما نَحْوَ مَهْما تَفْعَلْ تُسْئَلْ مِنْهُ.

این چهار حرف یك فعل مضارع را مجزوم می‌کنند.

(۵) (ان) است مانند (ان تتب یغفر ذنوبك)اگر توبه‌کنید گناهانت بخشوده میشود (ان) حرف شرط است (تتب) فعل مضارع (از باب اول، معتل العین) فاعلش ضمیر مستتر (انت) می‌باشد وتتب فعل شرط است (یغفر) فعل مضارع بنا مفعول جزاء شرط(ذنوبك)نائب فاعل (ك) مضاف الیه.

شاهد: ان است دو فعل مضارع را مجزوم کرده است.

(۶) (مهما) است مانند: (مهما تفعل تسئل منه) هر چیزی را انجام دهید مسئول آن هستید (مهما) اسم

وَالسّابِعَةُ ما نَحْوَ ما تَفْعَلُ مِنْ خَيْرٍ تَجِدْهُ عِنْدَ اللّهِ تَعالىٰ.

شرط ومفعول به مقدم برای تفعل (تفعل) فعل مضارع مخاطب فاعلش ضمير مستتر (انت) وفعل شرط است (تسئل فعل مضارع مجهول نائب فاعل آن ضمير مستتر (انت) وجزاء شرط می‌باشد (منه) جار ومجرور متعلق به تسئل ومفعول به غير صريح است.

شاهد: مهما است دو فعل مضارع را مجزوم نموده.

(۷) (ما) است مانند (ما تفعل من خير تجده عند الله تعالى) هر كار نيكوئى را انجام دهيد (جزاى) آنرا نزد خداونـــد تعـالى خواهيد يافت (مـا) اسم شرط است ومفعول مقدم برای تفعل (تفعل) فعل مضارع مخاطب مذكر وفعل شرط است (من خير) جار ومجرور متعلق به تفعل (تجد) فعل مضارع مذكر مخاطب فاعلش مستتر

والثّامِنَةُ مَنْ نَحْوَ مَنْ يَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً يَكُنْ ناجِياً.

(انت) وجزاء شرط است (هـ) محلا منصوب مفعول تجد می‌باشد (عند) منصوب بر ظرفیت است ومفعول فیه برای تجد (الله) مضاف الیه.

شاهد: ما است دو فعل مضارع را مجزوم کرده است.

(۸) (من) است مانند: (من یعمل عملاً صالحاً یکن ناجیاً) هر کسی عمل صالح انجام دهد رستگار وپیروز است (من) اسم شرط محلا مرفوع مبتدا یعمل فعل مضارع فاعلش ضمیر مستتر (هو) راجع به من ویعمل فعل شرط است (عملا) مفعول به (وبعضیها می‌گویند مفعول مطلق است) (صالحاً) صفت عملا است (یکن) فعل مضارع ناقص وجزای شرط اسم آن ضمیر مستتر (هو) راجع به من (ناجیا) خبر یکن جمله

وَالْتَّاسِعَةُ اَينَ نَحْوَ اَيْنَ تَكُنْ يُدْرِكْكَ الْمَوتُ.
وَالْعَاشِرَةُ مَتٰى نَحْوَ مَتٰى تَحْسَدْ تَهْلَكْ.

شرط وجزا (بنا بقول مختار)محلاًمرفوع خبر من است.

شاهد: من است دو فعل مضارع را مجزوم کرده است.

(۹) (این) است مانند: (این تکن یدرکك الموت) هر کجا باشید مرگ به تو میرسد (اَيْن) اسم شرط است محلا منصوب مفعول فیه برای فعل شرط (تکن) فعل مضارع تام وفعل شرط است فاعلش ضمیر مستتر (انت) (یدرکك) فعل مضارع جزاء شرط است (ك) مفعول به (الموت) فاعل.

شاهد: اَيْنَ است دو فعل را مجزوم کرده.

(۱۰) (متی) است مانند: (متی تحسد تهلك) هرگاه حسود باشید هلاك میشوید (متی) اسم شرط ومحلا منصوب مفعول فیه است برای فعل شرط (تحسد)

والْحادِيَةَ عَشَرَ اَنّى نَحْوَ اَنّى تَذْنُبْ يَعْلَمْكَ اللّهُ.

فعـل مضـارع وفعل شرط است فاعلش ضمير مستتر (انت) (تهلك) فعل مضارع مخاطب، جزاء شرط فاعل آن ضمير مستتر (انت) مى‌باشد.

شاهد: متى است دو فعل مضارع را مجزوم كرده.

(۱۱) (انّى) است مانند: (انّى تذنب يعلمك الله) در هر كجا گناه كنيد خدا از تو آگاه است (انى) اسم شرط محلا منصوب مفعول فيه براى فعل شرط (تذنب) فعـل مضارع وفعل شرط است فاعل آن ضمير مستتر (انت) مى‌باشـد (يعلم) فعـل مضارع جزاء شرط (ك) مفعول به (الله) فاعل.

شاهد: انى است دو فعل مضارع را مجزوم كرده است.

* * *

والثَّانِيَةَ عَشَرَ اَيٌّ نَحْوَ اَيُّ عٰالِمٍ يتكبرْ يبْغضْهُ اللّٰهُ تَعٰالىٰ.

والثّالِثَةَ عَشَرَ حَيْثُمٰا نَحْوَ حَيْثُمٰا تَفْعَلْ يُكْتَبْ فِعْلُكَ.

---

(١٢) (اىّ) است مانند: (اىّ عالم يتكبر يبغضه الله تعالى) هر عالمى تكبر كند مورد خشم خداوند تعالى قرار مى‌گيرد. (اىّ) اسم شرط ومبتدا است (عالم) مضاف اليه (يتكبر) فعل مضارع وفعل شرط است فاعل آن ضمير مستتر (هو) راجع به عالم (يبغض) فعل مضارع جزاء شرط (هـ) مفعول به (الله) فاعل.

شاهد: اىّ است دو فعل مضارع را مجزوم كرده.

(١٣) (حيثما) است مانند: (حيثما تفعل يكتب فعلك) در هر كجا كارى را انجام دهيد نوشته ميشود (حيثما) اسم شرط ومحلا منصوب مفعول فيه براى فعل شرط (تفعل) فعل مضارع مخاطب وفعل شرط است

وَالْرَّابِعَةَ عَشَرَ اِذْمٰا نَحْوَ اِذْمٰا تَتُبْ تُقْبَلْ تَوْبَتُكَ.
وَالْخٰامِسَةَ عَشَرَ اِذٰامٰا نَحْوَ اِذٰامٰا تَعْمَلْ بِعِلْمِكَ

فاعل آن ضمیر مستتر (انت) می‌باشد (یکتب) فعل بنا مجهـول مضـارع وجزاء شرط (فِعلٌ) نائب فاعل (ك) مضاف الیه.

شاهد: حیثما است دو فعل مضارع را مجزوم نموده.

(۱۴) (اذما) است مانند (اذما تتب تقبل تو بتك) هرگاه تو به کنید تو به‌ات قبو ل میشود (اذما) اسم شرط محلا منصوب مفعول فیه برای فعل شرط (تتب) فعل مضارع مخاطب وفعل شرط است فاعلش ضمیر مستتر (انت) می‌باشـد (تقبل) فعل بنا مجهو ل مضارع جزاء شرط (تو بة) نائب فاعل (ك) مضاف الیه.

شاهد: اذما است دو فعل مضار ع رامجزوم نموده.

(۱۵) (اذامـا) است مانند: (اذاما تعمل بعلمك

تَكُنْ خَيْرَ النّاسِ.

وَهٰذِهِ الإِحْدٰى عَشَرَ تَجْزِمُ فِعْلَيْنِ مُسَمَّيَيْنِ شَرْطاً وَجَزٰاءً.

تكن خير الناس) هرگاه به علم خود عمل كنيد بهترين مردم هستيد (اذاما) اسم شرط محلا منصوب مفعول فيه براى فعـل شرط (تعمـل) فعل مضارع مخاطب وفعل شرط است فاعلش ضمير مستتر (انت) است (بعلمك) جار ومجرور متعلق به تعمل ومفعول به غير صريح است براى آن (ك) مضـاف اليه (تكن) فعل مضارع ناقص جزاء شرط اسم آن ضمير مستتر (انت) است (خير) خبر تكن مى‌باشد (الناس) مضاف اليه.

شاهد: اذاما است دو فعل مضارع را مجزوم كرده.

اين يازده اسم دو فعل مضارع را مجزوم مى‌كنند كه اين دو فعل به شرط وجزاء ناميده ميشوند.

* * *

وَالْقِیٰاسِیُّ تِسْعَةٌ:
الأَوَّلُ الْفِعْلُ مُطْلَقاً فَکُلُّ فِعْلٍ یَرْفَعُ وَیَنْصِبُ نَحْوَ خَلَقَ اللّٰهُ تَعالیٰ کُلَّ شَيْءٍ وَنَزَلَ الْقُرآنُ نُزُولاً ولابُدَّ لِکُلِّ

عوامل قیاسی

عامل قیاسی نه عامل است:

(۱) (فعـل) است بطور مطلق (لازم یا متعدی، منصرف یا غیر منصرف، تام یا ناقص، قلبی یا غیر قلبی، ماضی یا مضارع، امر یا نهی، مجرد یا مزید فیه، معلوم یا مجهـول). پس هر فعلی (معمـولی) را مرفوع و (چند معمـول) را منصوب می‌کند مانند (خلق الله تعالی کل شیء) همه چیز را خداوند تعالی آفریده است (خلق) فعل ماضی (الله) فاعل (کلّ) مفعول به (شیء) مضاف الیه.

شاهـد: خلق است فاعـل را مرفوع ومفعول را

فِعْلٍ مِنْ مَرْفُوعٍ فَاِنْ تَمَّ بِهِ كَلاٰماً يُسَمّىٰ فِعْلاً تاٰمّاً نَحْوَ عَلِمَ اللّٰهُ تَعاٰلىٰ وَاِنْ لَمْ يَتُمَّ بِهِ بَلْ احتاٰجَ اِلىٰ خَبَرٍ مَنْصُوبٍ يُسَمّىٰ فِعْلاً ناٰقِصاً نَحْوَ كاٰنَ اللّٰهُ تَعاٰلىٰ عَلِيماً حَكِيماً

منصوب واین مثال برای فعل متعدی است ومانند (نزل القرآن نزولا) بدرستیکه قرآن (از طرف خدا) فرود آمده (نزل) فعل ماضی (القرآن) فاعل (نزولا) مفعول مطلق.

شاهد: نزل است فاعل را مرفوع ومفعول مطلق را منصوب کرده ومثال است برای فعل لازم.

وهر فعلی لازم است که معمولِ مرفوعٍ داشته باشد اگر کلام به مرفوع تمام شد فعل تمام نامیده میشود مانند (علم الله تعالی) خداوند تعالی دانا است (علم) فعل ماضی (الله) فاعل.

شاهد: علم است به مرفوع کلام تمام شده.

واگر به مرفوع کلام تمام نشد بلکه نیاز داشت به خبر منصوب فعل ناقص نامیده میشود مانند (کان الله

وَصٰار الْعٰاصِي مُسْتَحِقّاً لِلْعَذٰابِ وَمٰازٰالَ الْمُذْنِبُ بَعِيداً مِنَ اللّٰهِ تَعٰالىٰ وَتُقْبَلُ التَّوبَةُ مٰادٰامَ الرُّوحُ دٰاخِلاً فِي الْبَدَنِ

تعالی علیما حکیما) خداوند تعالی دانا وحکیم است (کان) فعلی است از افعال ناقصه (الله) اسم آن (علیما) خبر آن (حکیما) خبر بعد از خبر یا صفت علیماً است ومانند (صار العاصی مستحقا للعذاب) گناه‌کار مستحق عذاب شد (صار) فعلی است از افعال ناقصه (العاصی) تقدیراً مرفوع اسم صار مستحقاً خبر آن (للعذاب) جار ومجرور متعلق به مستحقاً ومحلا منصوب مفعول به غیر صریح برای مستحقاً ومانند (مازال المذنب بعیداً من الله تعالی) گناه‌کار (تا زمانیکه توبه نکند) از خداوند تعالی دور است (مازال) فعلی است از افعال ناقصه (المذنب) اسم آن (بعیداً) خبر آن (من الله) جار ومجرور متعلق است به بعیدا ومحلا منصوب مفعول به غیر صریح ومانند (تقبل التوبة مادام الروح داخلاً في البدن) تا زمانیکه

وَلَيْسَ اللّٰهُ تَعالىٰ جِسْماً.
والثّـاني اِسْمُ الْفـاعِـلِ فَهُـوَ يَعْمَلُ عَمَلَ فِعْلِهِ

روح در بدن باشـد توبـه قبول میشود (تقبل) فعل بنا مفعول مضارع (التوبة) نائب فاعل (مادام) فعلی است از افعال ناقصه (الروح) اسم آن (داخلا) خبر آن (فی البـدن) جار ومجـرور متعلق به داخـلا ومحلا منصوب مفعول فیه برای داخلا ومانند: (لیس الله تعالی جسما) خداوند تعالی جسم نیست (لیس) فعلی است از افعال ناقصه (الله) اسم آن (جسماً) خبر آن.

شاهد: در این مثالها از کان تا لیس این است که این افعـال به مرفوع خود تمام نشده‌اند ونیاز به خبر منصوب دارند لذا اینها را فعل ناقص مینامند.

(۲) اسم فاعل است، اسم فاعل مانند فعل بنا فاعل (مشتق منه) خود عمل می‌کند (البته طبق شرایط که در کتابهای بزرگ ذکر شده) مانند (کل حسود محرق

اَلْمَعْلُومِ نَحْوَ كُلُّ حَسُودٍ مُحْرِقٌ حَسَدُهُ عَمَلَهُ.

وَالثَّالِثُ اِسْمُ الْمَفْعُولِ فَهُوَ يَعْمَلُ عَمَلَ فِعْلِهِ الْمَجْهُولِ نَحْوَ كُلُّ تائِبٍ مَقْبُولٌ تَوْبَتُهُ.

حسده عملَه) هر حسودی حسادتش عملش را می‌سوزاند (کلّ) مبتدا (حسود) مضاف الیه (محرق) اسم فاعل وخبر مبتدا (حسده) فاعل محرق (هـ) مضاف الیه (عمله) مفعول به (هـ) مضاف الیه.

شاهد: محرق اسم فاعل است مانند فعل (مشتق منه) خود که یحرق است عمل کرده فاعل را مرفوع مفعول را منصوب کرده است.

(۳) اسم مفعول است اینهم مثل فعل بنا مفعول (مشتق منه) خود عمل می‌کند مانند (کل تائب مقبول توبته) هر توبه کنندهٔ توبه‌اش مقبول است (کل) مبتدا (تائب) مضاف الیه (مقبول) اسم مفعول وخبر (توبته) نائب فاعل (هـ) مضاف الیه.

وَالرَّابِعُ الصِّفَةُ الْمُشَبَّهَةُ فَهِيَ أَيضاً تَعْمَلُ عَمَلَ فِعْلِهَا نَحْوَ الْعِبَادَةُ حَسَنٌ ثَوَابُهَا وَالْمَعْصِيَةُ قَبِيحٌ عَذَابُهَا.

شاهـد: مقبـول (اسم مفعول) است مانند فعل مشتق منه) خود كه يُقبَل است عمل كردهونائب فاعل را مرفوع كرده است.

(۴) (صفت مشبهه) است واين نيز (مانند اسم فاعل ومفعول) مثل فعل (مشتق منه) خود عمل می‌كند مانند (العبادة حسن ثوابها) پاداش عبادت خوب است (العبادة) مبتدا (حسن) صفت مشبهه وخبر مبتدا (ثوابها) فاعـل حسن (هـا) مضـاف أليه ومانند (المعصية قبيح عذابهـا) شكنجـهٔ گناه زشت وسخت است (المعصية) مبتدا (قبيح) صفت مشبهه وخبر مبتدا (عذابها) فاعل قبيح (ها) مضاف اليه.

شاهد: حسن وقبيح است مانند فعل (مشتق منه) خود عمل كرده.

وَالْخامِسُ اِسْمُ التَفْضِيلِ فَهُوَ يَعْمَلُ عَمَلَ فِعْلِهِ نَحْوَ مامِنْ رَجُلٍ اَحْسَنَ فِيهِ الْحِلْمُ مُنْهُ فِي الْعالِمِ.

---

(۵) (اسم تفضیل) است واسم تفضیل نیز (با شرایط مخصوص) مانند فعل (مشتق منه) خود عمل می‌کند مانند (مامن رجل احسن فیه الحلم منه فی العالم) هیچ مردی نیست که حلم آن از حلم عالم بهتر باشد (ما) مشبهه بلیس (من) زائد وتعلق به چیزی نگرفته (رجل) محلا مرفوع اسم ما (احسن) اسم تفضبل وخبر ما (فیه) جار ومجرور متعلق به احسن ومحلا منصوب مفعول فیه برای آن (الحلم) فاعل احسن (منه) جار ومجرور متعلق به احسن ومحلا منصوب مفعول به غیر صریح (فی العالم) جار ومجرور متعلق به ثابت.

شاهد: احسن (اسم تفضیل) است ومانند فعل (مشتق منه) خود عمل کرده وفاعل را مرفوع نموده است.

والسّادِسُ المَصْدَرُ فَهُوَ أيضاً يَعْمَلُ عَمَلَ فِعْلِهِ نَحْوَ يُحِبُّ اللّهُ تَعالىٰ اِعْطاءٌ لَهُ عَبْدُهُ فَقِيراً دِرْهَماً.
والسّابِعُ الإسْمُ المُضافُ فَهُوَ يَعْمَلُ الجَرَّ نَحْوَ

---

(۶) (مصدر) است واینهم مانند فعل (مشتق منه) خود عمل می‌کند مانند (یحب الله تعالی اعطاءٌ له عبدُه فقیراً درهماً). خداوند تعالی دوست دارد که بنده‌اش بخاطر رضای او درهمی را به‌مستحقی بدهد. (یحب) فعل مضارع (الله) فاعل (اعطاءٌ) مصدر ومفعول به برای یحب (له) جار ومجرور متعلق به اعطاءٌ ومحلا منصوب مفعول له برای اعطاءٌ می‌باشد (عبده) فاعل اعطاء (هـ) مضاف الیه (فقیراً) مفعول اول (درهماً) مفعول دوم.

شاهد: اعطاءٌ می‌باشد که مصدر است ومانند فعل (مشتق منه) خود عمل نموده فاعل را مرفوع ودو مفعول را منصوب کرده است.

(۷) (اسم مضاف) است واسم مضاف عمل جره

عِبادَةُ اللّهِ تَعالىٰ خَيْرٌ.

وَالثّامِنُ الإسْمُ الْمُبْهَمُ التّامُّ فَهُوَ يَعْمَلُ النَّصْبَ نَحْوَ التَّراوِيحُ عِشْرُونَ رَكْعَةً.

را انجـام میدهـد مانند (عبادة الله تعالی خیر) عبادت وبندگی خداوند تعالی از همه چیز بهتر است (عبادة) مبتدا (الله) مضاف الیه (خیر) خبر.

شاهـد: عبادة اسم مضاف است کلمه جلاله را مجرور کرده.

(۸) (اسم مبهم تام) (به یکی از اشیاء پنجگانه) واسم مبهم تام عمـل نصب را انجام میدهد (اسمی را منصـوب می‌کند بعنوان تمیز) مانند (التراویح عشرون رکعة) تراویح (نماز سنت تراویح ویژه شبهای رمضان) بیست رکعت است (التراویح) مبتدأ (عشرون) اسم مبهم خبر (به نون شبهه جمع تمام شده ونیاز به اضافه شدن به نزد چیزی ندارد) (رکعة) تمیز است برای عشرون.

وَالتَّاسِعُ مَعْنَى الْفِعْلِ اَي كُلُّ لَفْظٍ يُفْهَمُ مِنْهُ مَعْنَىٰ الْفِعْلِ نَحْوَ هَيْهاتَ الْمُذْنِبُ مِنَ اللّهِ وَتَرَاكِ ذَنْباً

شاهد: عشرون (اسم مبهم تام) است واسمی را منصوب نموده.

(۹) (معنا فعل) است یعنی هر لفظی که معنا ومفهوم فعل را برساند مانند (هیهات المذنب من الله تعالی) دور شد گناه‌کار از خداوند تعالی (هیهات) لفظاً اسم ومعناً فعل بمعنای بعد می‌باشد (المذنب) فاعل (من الله) جار ومجرور متعلق به هیهات ومفعول به غیر صریح برای آن.

شاهد: هیهات (معنی فعل) است وعمل کرده.

ومانند (تراك ذنبا) هر گناهی ترك کن (تراك) لفظاً اسم ومعنا فعل بمعنا اترك است فاعل آن ضمیر مستتر (انت) می‌باشد (ذنباً) مفعول.

شاهد: تراك است معنی فعل می‌باشد وعمل

وَنَحْـوَ مٰافِي الـدُّنْيٰا رٰاحَةٌ وَنَحْوَ يَنْبَغِي لِلْعٰالِمِ اَنْ يَكُونَ مُحَمَّدِيّاً خُلُقُهُ.

نموده.

ومـانند (مافی الدنیا راحة) در دنیا کسی راحت نیست (ما) نافیه (فی الدنیا) جار ومجرور ظرف مستقر ولفظاً اسم ومعناً فعل بمعنا حصل است (راحة) فاعل فی الدنیا.

شاهد: فی الدنیا ظرف مستقر (معنا فعل) است وعمل نموده.

ومـانـند (ینبغی للعالم ان یکون محمدیاً خلقه) برای عالم لازم است که اخلاق محمدی داشته باشد (از اخلاق حمیده برخوردار واز اخلاق ذمیمه اجتناب ورزد) (ینبغی) فعـل مضـارع (للعالم) جار ومجرور متعلق به ینبغی ومحلا منصوب مفعول به غیر صریح است (ان) ناصبه (یکون) فعل مضارع ناقص اسم آن ضمیر مستتر

والْمَعْنَوِيُّ اِثْنَانِ:
الْأَوَّلُ رافِعُ الْمُبْتَدَإِ والْخَبَرِ نَحْوَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ.

(هو) راجع به عالم است (محمدياً) اسم منسوب ومعنا فعـل وخبر يكون مى‌باشد (خلقه) نائب فاعل محمديا (هـ) مضاف اليه جمله ان يكون در تأويل مصدر ومحلا مرفوع فاعل ينبغى مى‌باشد.

شاهد: محمدياً (اسم منسوب) است ونائب فاعل را مرفوع كرده چون بمعناى منسوب است.

عامل معنوى

عامل معنوى دو عدد مى‌باشد:

(۱) (رافع مبتدا وخبر) است مانند (محمد رسول الله) محمـد (ص) پيامبـر خدا است (محمـد) مبتـدا (رسول) خبر (الله) مضاف اليه.

شاهـد: مبتـدا (محمد) وخبر (رسول) است كه

وَالثّانِي رافِعُ الفِعْلِ الْمُضارِعِ نَحْوَ يَرْحَمُ اللّهُ تَعالىٰ التّائِبَ.

الْبابِ الثّاني في الْمَعْمُول
وَهُوَ عَلىٰ ضَرْبَيْنِ مَعْمُولٌ بِالإِصالَةِ وَمَعْمُولٌ

بوسیلهٔ عامل معنوی مرفوع شده‌اند.

(۲) (رافع فعل مضارع) است مانند (یرحم الله تعالی التائب) خداوند تعالی به توبه کننده رحم می‌کند (اورا می‌بخشد) (یرحم) فعل مضارع (الله) فاعل (التائب) مفعول.

شاهد: یرحم (فعل مضارع) است که بوسیلهٔ عامل معنوی مرفوع شده.

باب دوم در بیان معمول

معمول بر دو قسم است: معمول اصلی ومعمول تابعی ومعمول تابعی آن است که اعراب آن مانند اعراب

بالتَّبَعِيَّةِ اَيْ اِعْرابُهُ يَكُونُ مِثْلَ اِعْرابِ مَتبُوعِهِ.

اَلضَّرْبُ الأَوَّلُ اَرْبَعَةٌ:

مَرْفُوعٌ وَمَنْصُوبٌ وَمَجْرُورٌ مُخْتَصٌّ بِالإسْمِ وَمَجْزُومٌ مُخْتَصٌّ بِالْفِعْلِ .

اَمَّا الْمَرْفُوعُ فَتِسْعَةٌ:

الأَوَّلُ الفاعِلُ نَحْوَ رَحِمَ اللّٰهُ تَعالىٰ التّائِبَ.

کلمهٔ قبلیش (متبوعش) باشد.

قسم اول (معمول اصلی) چهار نوع است (۱) مرفوع (۲) منصوب (۳) مجرور که اختصاص به اسم دارد (فعل مجرور نداریم) (۴) مجزوم که اختصاص به فعل دارد (اسم مجزوم نداریم).

نوع اول از چهار نوع معمول اصلی که مرفوع است نه عدد می‌باشد:

(۱) (فاعل) است مانند (رحم الله تعالی التائب) خداوند تعالی توبه کننده را مورد بخشش قرار داد (رحم)

وَالثّاني نائِبُ الْفاعِلُ نَحْوَ رُحِمَ التّائِبُ.
وَالثّالِثُ الْمُبْتَدأُ.
وَالرّابِعُ الْخَبَرُ نَحْوَ مُحَمَّدٌ خاتَمُ الأَنْبِياءِ عَلَيْهِمُ الصَّلاةُ وَالسَّلامُ.

فعل ماضی (الله) فاعل (التائب) مفعول.

شاهد: در این مثال (الله) که فاعل است ومعمول مرفوع می‌باشد.

(۲) (نائب فاعل) است مانند (رحم التائب)توبه کننده مورد بخشش قرار گرفت (رحم) فعل ماضی بنا مفعول (التائب) نائب فاعل.

شاهد: التائب نائب فاعل ومعمول مرفوع است.

(۳) و (۴) (مبتدا وخبر) است مانند (محمد خاتم الانبیاء علیهم الصلاة والسلام) حضرت محمد آخر پیامبران است درود وسلام بر همه آنان باد (محمد) مبتدا (خاتم) خبر (الانبیاء) مضاف الیه (علیهم) جار ومجرور

وَالْخٰامِسُ اِسْمُ كٰانَ وَاَخَوٰاتُهٰا نَحْوَ كٰانَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ عَلِيماً حَكِيماً.

وَالسّٰادِسُ خَبَرُ بٰابِ اِنَّ نَحْوَ اِنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ.

ظرف مستقر خبر مقدم است (الصلاة) مبتدای مؤخر (السلام) عطف است بر الصلاة.

شاهد: مبتدا (محمد) وخبر (خاتم) است که معمول مرفوع هستند.

(۵) (اسم کان) وخواهران آن (أسمای افعال ناقصه) است مانند (کان الله تعالی علیماً حکیما) خداوند تعالی دانا وحکیم است (کان) فعلی است از افعال ناقصه (الله) اسم آن (علیماً) خبر (حکیما) صفت علیما یا خبر بعد از خبر می‌باشد.

شاهد: اسم کان (الله) است که معمول مرفوع می‌باشد.

(۶) (خبر باب ان) یعنی خبر حروف مشبهه بفعل

وَالسّابِعُ خَبَرُ لا لِنَفْيِ الْجِنْسِ نَحْوَ لا عَمَلَ مُراءٍ مَقْبُولٌ.

وَالثّامِنُ اِسْمُ ما وَلا الْمُشَبَّهَتَيْنِ بِلَيْسَ نَحْوَ

است مانند (ان البعث حق) زنده شدن (بعد از مرگ) حق است (ان) حرفی است از حروف مشبهه بفعل (البعث) اسم آن (حق) خبر.

شاهد: خبر انّ (حق) است که معمول مرفوع است.

(۷) (خبر لا) که برای نفی حکمی از جنسی است مانند (لا عمل مراء مقبول) عمل هیچ ریاکاری قبول نیست (لا) برای نفی حکم از جنسی است (عمل) اسم آن (مراء) مضاف الیه (مقبول) خبر لا.

شاهد: خبر لا (مقبول) است که معمول مرفوع است.

(۸) (اسم ما ولا) مشبهه بلیس است مانند

مَاالْتَكَبُّرُ لائِقاً لِلْعالِمِ وَلا حَسَدٌ حَلالاً.

وَالتّاسِعُ الْفِعْلُ الْمُضارِعُ الْخالي عَنِ النَّواصِبِ وَالْجَوازِمِ نَحْوَ يُحِبُّ اللّٰهُ تَعالىٰ التَّواضُعَ.

(ماالتكبر لائقاً للعالم) تكبر (خودبزرگ‌شمردن) شایسته عالم نیست (ما) مشبهه بلیس است (التكبر) اسم آن (لائقاً) خبر (للعالم) جار ومجرور متعلق است به لائقاً ومفعول به غیر صریح است ومانند (لا حسدٌ حلالاً) حسادت حلال نیست (لا) مشبهه بلیس است (حسد) اسم آن (حلالا) خبر.

شاهد: در این دو مثال اسم ما (التكبر) واسم لا (حسدُ) استكه معمول مرفوع می‌باشند.

(۹) (فعل مضارع) خالی از عوامل ناصبه وجازمه است مانند (یحب الله تعالی التواضع) خداوند تعالی تواضع وفروتنی را دوست دارد. (یحب) فعل مضارع (الله) فاعل (التواضع) مفعول.

وَأَمَّا الْمَنْصُوبُ فَثَلاثَةَ عَشَرَ:
الأَوَّلُ الْمَفْعُولُ الْمُطْلَقُ نَحْوَ تُبْتُ تَوْبَةً نَصُوحاً.
وَالثَّانِي الْمَفْعُولُ بِهِ نَحْوَ أَعْبُدُ اللّٰهَ تَعالیٰ.

شاهد: فعل مضارع (یحب) است که معمول مرفوع می‌باشد.

نوع دوم از معمول به اصاله که منصوب است سیزده عدد می‌باشد:

(۱) (مفعول مطلق) است مانند (تبت توبة نصوحاً) توبه کردم به توبه نصوح (هیچوقت به گناه برنگردم) (تبت) فعل ماضی (ت) فاعل (توبة) مفعول مطلق (نصوحاً) صفت است برای توبة.

شاهد: مفعول مطلق (توبة) است که معمول منصوب است.

(۲) (مفعول به) است مانند (اعبد الله تعالی) عبادت خداوند تعالی را انجام میدهم (اعبد) فعل مضارع

وَالثَّالِثُ الْمَفْعُولُ فِيهِ نَحْوُ صُمْ شَهْرَ رَمَضَانَ.
وَالرَّابِعُ الْمَفْعُولُ لَهُ نَحْوَ اِعْمَلْ طَلَباً لِمَرْضاةِ اللّٰهِ تَعَالىٰ.

متكلم وحده فاعلش ضمير مستتر (انا) (الله) مفعول به.
شاهد: مفعول به (الله) است كه معمول منصوب مى‌باشد.

(٣) (مفعول فيه) است مانند (صم شهر رمضان) در ماه رمضان روزه بگير (صم) فعل امر است فاعلش ضمير مستتر (انت) (شهر) مفعول فيه (رمضان) مضاف اليه.

شاهد: مفعول فيه (شهر) است كه معمول منصوب مى‌باشد.

(۴) (مفعول له) است مانند (اعمل طلباً لمرضاة الله تعالى) بخاطر رضايت خداوند تعالى عمل كن (اعمل) فعل امر است فاعلش ضمير مستتر (انت)

وَالْخَامِسُ الْمَفْعُولُ مَعَهُ نَحْوَ يَفْنَى الْمَالُ وَتَبْقَى وَعَمَلَكَ.

(طلبا) مفعول له (لمرضاة) جار ومجرور متعلق به طلبا ومفعول به غیر صریح است برای آن وبعضی می‌گویند لام برای تقویت است وتعلق به چیزی نگرفته ومرضاة مفعول به صریح است برای طلباً (الله) مضاف الیه (اضافه مصدر نزد فاعل است).

شاهد: مفعول له (طلبا) است که معمول منصوب است.

(۵) (مفعول معه) است مانند (یفنی المال وتبقی عملك) مال ودارایی از بین میرود تو وعملت میمانید (یفنی) فعل مضارع (المال) فاعل (و) عاطفه (تبقی) فعل مضارع مخاطب فاعلش ضمیر مستتر (انت) می‌باشد (و) بمعنا مع (عملك) مفعول معه (ك) مضاف الیه.

وَالسّادِسُ الْحالُ نَحْوَ اَعْبُدُ اللّهَ خائِفاً راجِياً.
وَالسّابِعُ التَّمْييزُ نَحْوَ طابَ الْعالِمُ عِبادَةً.

شاهد: مفعول معه (وعملك) است که معمول منصوب می‌باشد.

(۶) (حال) است مانند (اعبد الله خائفاً راجياً) عبادت خدا را انجام میدهم در حال خوف (از عذاب) وامیدواری (برحمت او) (اعبد) فعل مضارع متکلم وحده فاعلش ضمیر مستتر (انا) (الله) مفعول به (خائفا وراجياً) هر دو حال می‌باشند از فاعل اعبد.

شاهد: حال (خائفا ،وراجيا) است که معمول منصوب است.

(۷) (تمیز) است مانند (طاب العالم عبادة) عبادت عالم پاك است (طاب) فعل ماضی (العالم) فاعل (عبادة) تمیز است از نسبت طاب العالم.

شاهد: تمیز (عبادة) است که معمول منصوب

وَالثّامِنُ الْمُسْتَثْنی نَحْوَ یَدْخُلُ الْجَنَّةَ النّاسُ اِلاّ الْکافِرَ.

وَالتّاسِعُ خَبَرُ بابِ کانَ نَحْوَ کانَ الْمَلائِکَةُ عِبادَ اللّهِ تَعالیٰ.

است.

(۸) (مستثنی) است مانند (یدخل الجنة الناس الا الکافر) مردم به بهشت میروند بجز کافر (کافر راهی به بهشت ندارد). (یدخل) فعل مضارع (الجنة) مفعول فیه (الناس) فاعل (الا) استثنائیه (الکافر) مستثنی است.

شاهد: مستثنی (الکافر) است که معمول منصوب می‌باشد.

(۹) (خبر باب کان) است مانند (کان الملائکة عباد الله تعالی) فرشتگان عباد خداوند هستند (کان) فعلی است از افعال ناقصه (الملائکة) اسم آن (عباد)

والْعٰاشِرُ اِسْمُ بٰابِ اِنَّ نَحْوَ اِنَّ الْسُّؤٰالَ حَقٌّ.
والْحٰادِي عَشَرَ اِسْمُ لٰا لِنَفْيِ الْجِنْسِ نَحْوَ لٰاطٰاعَةَ مُغْتٰابٍ مَقْبُولَةٌ.

خبر (الله) مضاف اليه.

شاهد: خبر باب کان (عباد الله) است که معمول منصوب است.

(۱۰) (اسم باب ان) مانند (ان السئوال حق) بدرستیکه سئوال (در قبر ودر محشر) حق است (ان) حرفی است از حروف مشبهه بفعل (السئوال) اسم آن (حق) خبر.

شاهد: اسم ان (السئوال) است که معمول منصوب می‌باشد.

(۱۱)(اسم لا)(برای نفی حکمی از جنسی) است مانند (لا طاعة مغتاب مقبولة) طاعت هیچ غیبت‌کنندهٔ قبول نیست (لا) برای نفی جنس است (طاعة) اسم آن

والثّاني عَشَرَ خَبَرُ ما ولا الْمُشَبَّهَتَيْنِ بِلَيْسَ نَحْوُ ماالْغِيبَةُ حَلالاً وَلا نَميمَةٌ جائِزَةً.

والثّالِثَ عَشَرَ الْفِعْلُ الْمُضارِعُ الَّذي دَخَلَهُ إِحْدى

(مغتاب) مضاف اليه (مقبولة) خبر لا.

شاهد: اسم لا (طاعة) اسم که معمول منصوب است.

(۱۲) (خبر ما ولامشبهه بليس) است مانند (ماالغيبة حلالاً) غيبت حلال نيست (ما) مشبهه بليس است (الغيبة) اسم آن (حلالا) خبر ومانند (لا نميمة جائزةً) سخن‌چينى جائز نمى‌باشد (لا) مشبهه به ليس است (نميمة) اسم آن (جائزة) خبر.

شاهد: خبر ما ولا (حلالا وجائزة) است که معمول منصوب مى‌باشند.

(۱۳) (فعل مضارعى است که يکى از عوامل ناصبه بر آن داخل شده باشد) مانند (احب ان يغفر

الْنَواصِب نَحْوُ أُحِبُّ اَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ ذُنُوبِي.
واَمّا الْمَجْرُورُ فاثْنانِ:
الأوَّلُ الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ الْجَرِّ نَحْو اِعْمَلْ بِاِخْلاص.

الله ذنوبی) دوست دارم خداوند گناهانم را ببخشد (احب) فعل مضارع متکلم وحده فاعل آن ضمیر مستتر (ان) ناصبه (یغفر) فعل مضارع فاعل آن ضمیر مستتر راجع به الله (الله) فاعـل (ذنوبی) تقدیراً منصوب مفعول به (ی) مضـاف الیه جمله اَن یغفر در تأویل مصدر محلا منصوب مفعول به برای احب می‌باشد.

شاهد: فعل مضارع (ان یغفر) است که معمول منصوب هست.

نوع سوم از معمول به اصاله که مجرور است دو عدد می‌باشد:

(۱) (مجـرور بحـرف جر) است مانند (اعمل باخلاص) به اخلاص عمل کن (اعمل) فعل امر است

وَالثّانِي اَلْمَجْرُورُ بِالإِضافَةِ نحو ذَنْبُ الْعَبْدِ يُسَوِّدُ قَلْبَهُ.

وامّـا اَلْمَجْزُومُ فَواحِدٌ وَهُوَ الْفِعْلُ اَلْمُضارِعُ الَّذِي

فاعل آن ضمير مستتر (باخلاص) جار ومجرور متعلق به اعمل ومفعول به غير صريح است براى آن.

شاهد: مجرور بحرف جر (باخلاص) است كه معمول مجرور است.

(۲) (مجرور به اضافه) است مانند (ذنب العبد يسود قلبه) گناه عبد قلبش‌راسياه مى‌كند (ذنب) مبتدا (العبد) مضاف اليه (يسود) فعل مضارع فاعلش ضمير مستتر (هو) راجع به ذنب وخبر مبتدا است (قلبه) مفعول به (هـ) مضاف اليه.

شاهد: مجرور باضافه (ذنب العبد) است كه معمول مجرور است.

نوع چهارم از معمول به اصاله كه مجزوم است

دَخَلَهُ اِحْدَى الْجَوَازِمِ نَحْوَ اِنْ تُخْلِصْ يُقْبَلْ عَمَلُكَ.
وَالضَّرْبُ الثّاني خَمْسَةٌ:
الأوَّلُ الصِّفَةُ نَحْوَ اَعْبُدُ اللّهَ الْعَظِيمَ.

يك عدد مى‌باشد واينهم فعل مضارعى است كه يكى از عوامل جازمه بر آن داخل شده باشد مانند (ان تخلص يقبل عملك) اگر اخلاص داشته باشيد عمل تو مقبول است (ان) حرف شرط است (تخلص) فعل مضارع مخاطب فاعلش ضمير مستتر (انت) وفعل شرط است (يقبل) فعل بنا مفعول مضارع وجزاء شرط (عملك) نائب فاعل (ك) مضاف اليه.

شاهد: فعل مضارع مجزوم (ان تخلص) است كه معمول منصوب است.

قسم دوم (معمول به تبعيّه) پنج است:

(۱) (صفت) است مانند (اعبد الله العظيم) عبادت خداوند بزرگ را انجام ميدهم (اعبد) فعل

وَالثَّاني الْعَطْفُ بِاَحَدِ الْحُرُوفِ الْعَشَرَةِ: الْوٰاوُ نَحْوَ اطِيعُ اللّٰهَ وَالرَّسُولَ.

مضارع متکلم وحده فاعل آن ضمیر مستتر (الله) مفعول به (العظیم) صفت الله است.

شاهد: العظیم (صفت) ومعمول بالتبعیه است واعراب آن مانند اعراب کلمهٔ ماقبلش می‌باشد.

(۲) (عطف) است به یکی از حروف ده‌گانه (عطف به حروف به ترتیب ذیل است).

(الف) (واو) مانند (اطیع الله والرسول) اطاعه خدا ورسولش را مینمایم (اطیع) فعل مضارع متکلم وحده فاعل آن ضمیر مستتر (الله) مفعول به (و) عاطفه است (الرسول) عطف است بر الله ومفعول اطیع می‌باشد.

شاهد: الرسول که معطوف به واو است معمول به تبعیه است.

وَالْفاءُ نَحْوَ تَجِبُ تَكْبِيرَةُ الإفْتِتاحِ فَالْقِيامُ.
وثُمَّ نَحْوَ يَجِبُ الْعِلْمُ ثُمَّ الْعَمَلُ.

ب) (فاء) مانند (تجب تكبيرة الافتتاح فالقيام) تكبيره (الله اكبر) افتتاح (شروع به نماز) سپس(بدنبال آن بدون مهلت) قيام واجب است (تجب) فعل مضارع (تكبيرة) فاعل (الافتتاح) مضاف اليه (ف) عاطفه (القيام) معطوف است بر تكبيرة.

شاهد: (فالقيام) است كه معطوف به فاء ومعمول به تبعيه مى‌باشد.

(ج) (ثم) مانند (يجب العلم ثم العمل)تعلم علم واجب است سپس عمل (يجب) فعل مضارع (العلم) فاعل (ثم) عاطفه (العمل) معطوف است بر العلم.

شاهد: العمل است كه معطوف به ثم ومعمول به تبعيه است.

● ● ●

وَحَتّیٰ نَحْوَ مٰاتَ النّاسُ حَتّیٰ الأَنْبِیٰاءُ.
وَاَوْ نَحْوَ صَلِّ الْضُّحی اَرْبَعاً اَوْ ثَمٰانِیاً.

(د) (حتی) مانند (مات الناس حتی الانبیاء) مردم مردند حتی پیامبران (مات) فعل ماضی (الناس) فاعل (حتی) عاطفه (الانبیاء) عطف است بر الناس.

شاهد: الانبیاء است که معطوف به حتی ومعمول به تبعیه می‌باشد.

(هـ) (او) مانند (صل الضحی اربعاً او ثمانیاً) صلاة الضحی (نماز جاشتگاه) را بخوان چهار یا هشت رکعت. (صل) فعل امر است فاعل آن ضمیر مستتر (انت) (الضحی) مفعول به (اربعاً) حال است از الضحی (او) عاطفه (ثمانیا) معطوف است بر اربعا.

شاهد: ثمانیا است که معطوف به او ومعمول به تبعیه است.

* * *

وَاِمّا نَحْوُ اِعْمَلْ اِمّا واجِباً واِمّا مُسْتَحَبّاً.
وَاَمْ نَحْوُ اَرِضاءَ اللّهِ تَطْلُبُ اَمْ سَخطَهُ.

(و) (اِمّا) مانند: (اعمل اما واجباً واما مستحباً) انجام بده چه واجب وچه سنّت (اعمل) فعل امر است فاعل آن ضمیر مستتر (انت) (اما) حرف تردید است (واجباً) مفعول به (و) زائد است (اما) عاطفه (مستحباً) معطوف است بر واجباً.

شاهد: مستحقاً است که معطوف‌به‌اماومعمول به تبعیه می‌باشد.

(ز) (ام) مانند (أرضاء الله تطلب ام سخطه) رضایت خدا را می‌طلبی یا نارضایتی او را (أ) همزهٔ استفهام (رضاء) مفعول به مقدم (الله) مضاف الیه (تطلب) فعل مضارع مخاطب فاعل آن ضمیر مستتر (ام) عاطفه (سخطه) معطوف‌است بر رضاءالله (هـ) مضاف الیه.

شاهد: سخطه است که معطوف به ام ومعمول به تبعیه است.

وَلا نَحْوُ اِعْمَلْ صٰالِحاً لا سَيِّئاً.
وَبَلْ نَحْوُ اُطْلُبْ حَلالاً بَلْ طَيِّباً.

(ح) (لا) (برای نفی حکم ثابت برای معطوف علیه از معطوف است) مانند (اعمل صالحاً لا سیئاً) عمل صالح انجام بده نه بد وخلاف شرع (اعمل) فعل امر است فاعل آن ضمیر مستتر (انت) (صالحاً) مفعول به (لا) عاطفه (سیئاً) عطف است بر صالحاً.

شاهد: سیئاً است که معطوف به لا ومعمول به تبعیه میباشد.

(ط) (بل) برای تغیر حکم است از معطوف علیه برای معطوف مانند (اطلب حلالا بل طیبا) حلال را طلب کن بلکه پاکیزه (اطلب) فعل امر است فاعل آن ضمیر مستتر (حلالا) مفعول به (بل) عاطفه (طیبا) معطوف است بر حلالاً.

شاهد: طیباً است که معطوف است به بل ومعمول

وَلٰكِنْ نَحْوُ لاٰيَحِلُّ رِيٰاءٌ لٰكِنْ اِخْلاٰصٌ.
وَالثّـٰالِثُ اَلتَّـأْكِيدُ نَحْـوُ أُطْلُبِ الإِخْـلاٰصَ

به تبعیه می‌باشد.

(ی) (لکن) در این مثال برای اثبات چیزی که در معطوف علیه منتفی است مانند (لا یحل ریاء لکن اخلاص) ریاء حلال نیست بلکه اخلاص حلال است (لا) نافیه (یحل) فعل مضارع (ریاء) فاعل (لکن) عاطفه است (اخلاص) عطف است بر ریاء.

شاهد: اخلاص است که معطوف به لکن ومعمول به تبعیه است.

(۳) از معمول به تبعیه (تأکید) است مانند: (أُطْلُب الاخلاصَ الاخلاصَ) تنها طلب اخلاص را بنمائید (اطلب) فعل امر است فاعل آن ضمیر مستتر (الاخلاص) مفعول به (الاخلاص) دوم تأکید لفظی است برای اخلاص اول.

الإِخْلَاصَ وَنَحْوُ أُتْرُكِ الْذُّنُوبَ كُلَّهَا.
وَالرَّابِعُ الْبَدَلُ نَحْوُ أُعْبُدْ رَبَّكَ اِلٰهَ الْعَالَمِينَ وَنَحْوَ

شاهد: الاخلاص دوم است تأکید لفظی ومعمول به تبعیه می‌باشد.

ومانند (اترك الذنوب كلها) همهٔ گناهان را ترك كن (اترك) فعل امر است فاعلش ضمیر مستتر (انت) (الذنوب) مفعول به (كلها) تأكيد معنوی برای الذنوب (ها) مضاف اليه.

شاهد: كلها است كه تأكيد معنوی ومعمول به تبعيه ميباشد.

(۴) (بدل) است مانند (اعبد ربك اله العالمين) عبادت خدايت را بكنيد كه اله عالمين است (اعبد) فعل امر است فاعلش ضمير مستتر (ربك) مفعول به (ك) مضاف اليه (الـه) بدل كل است از ربـك (العالمين) مضاف اليه.

اَبْغِضِ النّاسَ مَنْ عَصَی اللّهَ تَعالیٰ مِنْهُمْ وَنَحْوُ اِحْفَظِ اللّهَ حَقَّهُ.

شاهد: اله است که بدل کل ومعمول به تبعیه میباشد.

ومانند (ابغض الناس من عصی الله تعالی منهم) دوست مدار کسیکـه عصیان خدا را می‌کنـد از مردم (ابغض) فعل امر است فاعل آن ضمیر مستتر (الناس) مفعول به (من) بدل بعض است از الناس (عصی) فعل ماضی فاعلش ضمیر مستتـر (هـو) راجع به من وصله آنست (الله) مفعـول به (منهم) جار ومجرور متعلق به عصی ومفعول به غیر صریح.

شاهد: من است که بدل بعض ومعمول به تبعیه است.

ومـانند: (احفظ الله تعـالی حقه) از حق خدا حفاظت کنید (احفظ) فعل امر است فاعل آن ضمیر مستتر (الله) مفعول به (حقه) بدل اشتمال است (هـ)

والْخامِسُ عَطْفُ الْبَیٰانِ نَحْوَ آمَنّا بِنَبِیِّنٰا مُحَمَّدٍ عَلَیهِ الصَّلاٰةُ والسَّلاٰمُ.

مضاف الیه.

شاهد: حق است که بدل اشتمال ومعمول به تبعیه میباشد.

(۵) (عطف بیان) است مانند (آمنا بنبینا محمد علیه الصلاة والسلام) ایمان آوردیم به پیامبر خودمان حضرت محمد درود وسلام بر او باد (آمنا) فعل ماضی (نا) فاعل (بنبینا) جار ومجرور متعلق به آمنا (نا) مضاف الیه (محمد) عطف بیان است برای نبینا (علیه) جار ومجرور ظرف مستقر وخبر مقدم (الصلاة) مبتدای مؤخر (السلام) عطف است بر الصلاة.

شاهد: محمد که عطف بیان است ومعمول به تبعیه هست.

* * *

الْبابُ الثّالِثُ في الإعْرابِ

وَهُوَ اِمّا حَرَكَةٌ اَوْ حَرْفٌ اَوْ حَذْفٌ:

والْحَرَكَةُ ثَلاثَةٌ: ضَمَّةٌ وَفَتْحَةٌ وكَسْرَةٌ.

والْحَرْفُ اَرْبَعَةٌ واوٌ وَياءٌ وَاَلِفٌ وَنُونٌ.

والْحَذْفُ ثَلاثَة مُخْتَصَّةٌ بِالْفِعْلِ حَذْفُ الْحَرَكَةِ وَحَذْفُ الآخِرِ وَحَذْفُ النُّونِ.

فَالْجُمْلَةُ عَشَرَةٌ وَاَنْواعُ الْمُعْرَبِ بِالْقِياسِ اِلىٰ ما

باب سوم در بیان اعراب

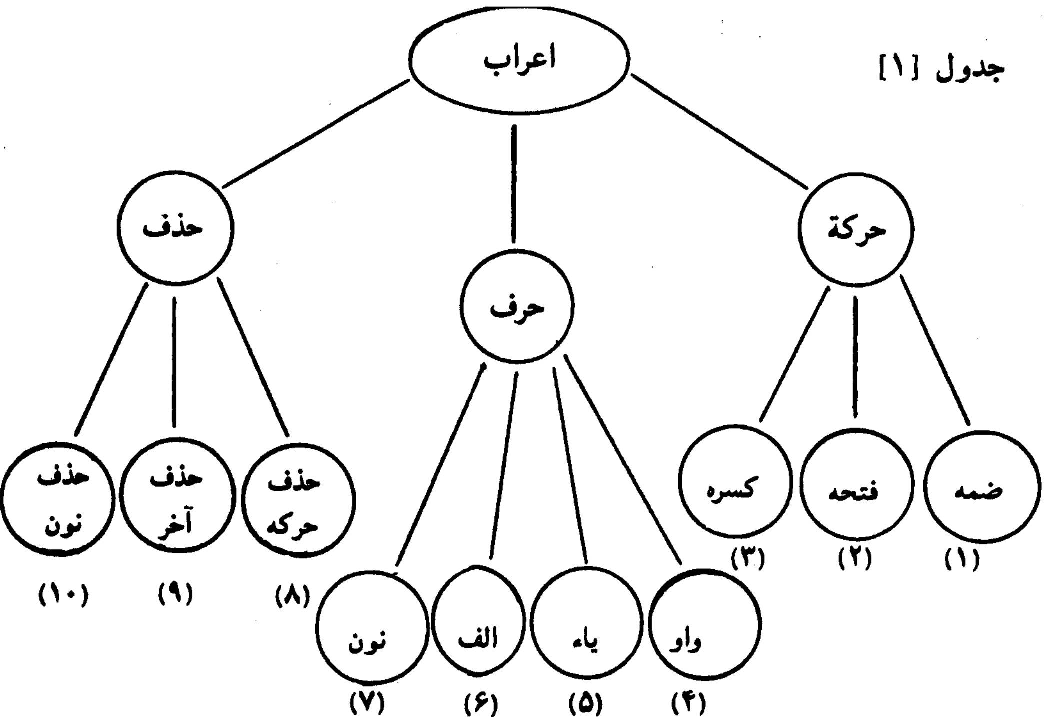
اعراب یا حرکه یا حرف حذف است وحرکه سه است ضمـه وفتحه وکسره وحرف چهار است واو، یاء، الف، نون. وحذف سه است که اختصاص به فعل دارد حذف حرکـه وحذف آخر وحذف نون. مجموع اقسام حاصله از این تقسیم ده قسم است. وانــواع معــرب (بحسـاب محـل) بنظر اعرابیکه داده میشود به انواع

أُعْطِيَ لَهَا مِنْ هٰذِهِ الْعَشَرَةِ تِسْعَةٌ لأنَّ إعْرَابَهَا إمَّا بِالْحَرَكَةِ الْمَحْضَةِ أَوْ بِالْحُرُوفِ الْمَحْضَةِ وَهُمَا مُخْتَصَّانِ بِالاسْمِ أَوْ بِالْحَرَكَةِ مَعَ الْحَذْفِ أَوْ بِالْحُرُوفِ مَعَ الْحَذْفِ وَهُمَا مُخْتَصَّانِ بِالْفِعْلِ.

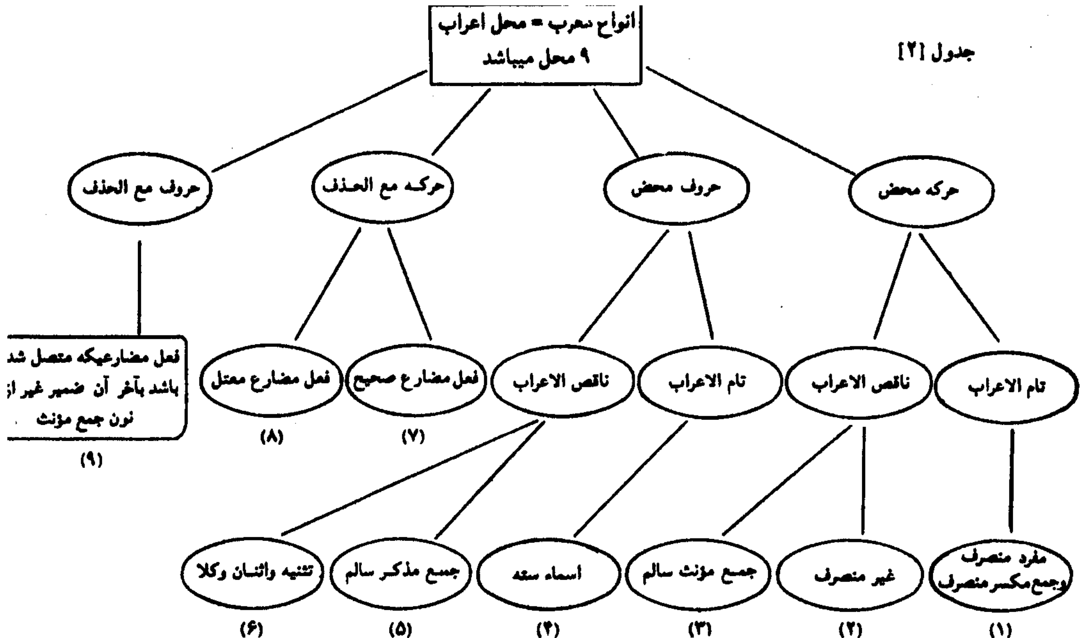
معـرب از این ده اعـراب (انواع معرب) نه می باشد. چون بدرستیکه اعراب این نه (محل) یا بحرکه محض است یا به حروف محض (تنها) واین دو تا اختصاص به اسم دارند ویا اعراب به حرکهٔ وحذف ویا بحروف وحذف است واین دوتا اختصاص بفعل دارند.



جدول [۱]


اعراب
حرکة
حرف
حذف
ضمه (۱)
فتحه (۲)
کسره (۳)
واو (۴)
یاء (۵)
الف (۶)
نون (۷)
حذف حرکه (۸)
حذف آخر (۹)
حذف نون (۱۰)

جدول [۲]



یکی از ده اعراب نون ویکی دیگر حذف نون می‌باشد چون نون وحذف نون در یك محل میباشند که آنهم فعل مضارعی است که متصل شده باشد به آخر آن ضمیر، غیر از ضمیریکه نون جمع مؤنث است) لذا محل اعراب (معرّب) ۹تا میشود

والأوَّلُ إمّـا تامُّ الإعْـرابِ وَهُوَ أنْ يَكُونَ رَفْعُهُ بالْضَمَّـةِ وَنَصْبه بالْفَتْحَةِ وَجَرِّه بالْكَسْرَةِ وَذلِكَ الْمُفْرَدُ الْمُنصَـرِفُ وَالْجَمْعُ الْمُكَسَّرُ الْمُنصَرِفُ نَحْوُ جاءَنا الْرَّسُولُ عَلَيهِ الْسَّـلامُ وَصَـدَّقْنا الْـرَّسُولَ عَلَيهِ الْسَّلامُ وآمَنّا

قسم اول (اعراب بحركه محض) يا تام الاعراب است، وتـام الاعـراب آنست حالت رفعـه‌اش به ضمه ونصبـه‌اش به فتحه وجره‌اش به كسره باشد واين مفرد منصـرف وجمـع مكسـر منصـرف ميباشد مانند (جاءنا الـرسول عليه السلام) پيامبر عليه السلام پيش ما آمد (جاء) فعل ماضى (نا) مفعول به غير صريح (الرسول) فاعـل (عليه) جار ومجـرور ظرف مستقـر خبـر مقدم (السـلام) مبتـداى مؤخر. ومانند (صدقنا الرسول عليه السلام) تصديق پيامبر عليه السلام را نموديم (صدقنا) فعل وفاعل (الرسول) مفعول به (عليه السلام) معلوم است.

بِالرَّسُولِ عَلَيهِ السَّلامُ وَنَحْوُ نَزَلَ مِنَ السَّماءِ كُتُبٌ وَصَدَّقْنَا الْكُتُبَ وَآمَنّا بِالْكُتُبِ.

ومانند (آمنا بالرسول عليه السلام) ايمان آورديم به پيامبر عليه السلام (آمنا) فعل وفاعل (بالرسول) جار ومجرور متعلق به آمنا.

شاهد: در هر سه الرسول است مفرد منصرف تام الاعـراب حالت رفعـه‌اش به ضمه ونصبه‌اش به فتحه وجره‌اش به كسره مى‌باشد.

ومثال براى جمع مكسر منصرف مانند (نزل من السماء كتب) از آسمان كتابهاى نازل شدند (نزل) فعل ماضى (من السماء) جار ومجرور متعلق به نزل ومفعول به غير صريح است براى آن (كتب) فاعل نزل. ومانند (صدقنا الكتب) كتابهاى منزّل را تصديق كرديم (صدقنا) فعـل ماضى وفـاعل (الكتب) مفعول و (آمنا بالكتب) ايمان آورديم به كتابهاى منزّل (آمنا) فعل ماضى وفاعل

وَاَمّـا نٰاقِصُ الإِعْـرٰابِ وَهُوَ عَلیٰ قِسْمَيْنِ: قِسْمٌ رَفْعُهُ بِالْضَمَّةِ وَنَصْبُهُ وَجَرُّهُ بِالْفَتْحَةِ وَذٰلِكَ غَيْرُ الْمُنْصَرِفِ نَحْوَ جٰاءَنٰا اَحْمَدُ عَلَيهِ الْسَّلٰام وَصَدَّقْنٰا اَحْمَدَ عَلَيهِ الْسَّلٰام

(بالکتب) جار ومجرور متعلق است به آمنا.

شاهد: در این ۳ مثال الکتب جمع مکسر منصرف وتـام الاعـراب است·(قسم اول) ویا ناقص الاعراب اســت، ونــأقص الاعــراب بر دو قســم اســت قسمی از آن حالت رفعــه‌اش به ضمــه ونصبــه‌اش وجره‌اش به فتحه واین غیر منصرف است مانند (جاءنا احمد علیه السلام وصدقنا احمد علیه السلام وآمنا باحمد علیه السلام) احمد سلام بر او باد پیش ما آمد واحمد را تصدیق نمودیم وایمان به احمد آوردیم (ترکیب این مثال مانند مثال مفرد منصرف است).

شاهد: احمد غیر منصرف وناقص الاعراب است.

وَآمَنّا بِأحْمَدَ عَلَيهِ السَّلام وقِسْمٌ رَفْعُهُ بِالضَّمَّةِ وَنَصْبُهُ وَجَرُّهُ بِالْكَسْرَةِ وَذٰلِكَ جَمْعُ الْمُؤَنَّثِ السّالِمُ نَحْوَ جاءَنا مُعْجِزاتٌ وَصَدَّقْنا مُعْجِزاتٍ وَآمَنّا بِمُعْجِزاتٍ.

والثّاني اِمّا تامُّ الإعْرابِ وَهُوَ اَنْ يَكُونَ رَفْعُهُ

وقسم دوم از ناقص الاعراب حالت رفعه‌اش به ضمه ونصبه وجره‌اش به کسره می‌باشد واین جمع مؤنث سالم است مانند (جاءنا معجزات) معجزه‌ها بما رسیدند (جاء) فعل ماضی (نا) مفعول به غیر صریح (معجزات) فاعل ومانند (صدقنا معجزات) معجزات را تصدیق کردیم (صدقنا) فعل وفاعل (معجزات) مفعول به ومانند (آمنا بمعجزات) به معجزه‌ها ایمان آوردیم (آمنا) فعل وفاعل (بمعجزات) متعلق است به آمنا.

شاهد: در این سه مثال معجزات است که جمع مؤنث سالم وناقص الاعراب است.

قسم دوم (اعراب به حروف محض) یا تام

بِالْوٰاوِ وَنَصْبُهُ بِالأَلِفْ وَجَرُّهُ بِالْيٰاءِ وَذٰلِكَ الأَسْمٰاءُ السِتَّةُ الْمُعْتَلَّةُ الْمُضٰافَةُ اِلىٰ غَيْرِ الْمُتَكَلِّمِ مُفْرَدَةً وَمُكَبَّرَةً وَهِيَ أَبُوهُ وَأَخُوهُ وَحَمُوهٰا وَهَنُوهُ وَفُوهُ وَذُومٰالٍ نَحْوَ جٰاءَنٰا أَبُوالْقٰاسِمِ عَلَيهِ السَّلاٰم وَصَدَّقْنٰا أَبَاالْقٰاسِمِ عَلَيهِ

الاعراب است که حالت رفعه‌اش به واو ونصبه‌اش به الف وجره‌اش به یاء می‌باشد واین (تام الاعراب) اسماء شش‌گانه است (وقت تام الاعراب میباشند) که معتل ومضاف به غیر یاء متکلم مفردومکبّر باشند[۱] واسماء شش‌گانه بشرح ذیل می‌باشند (ابوه) پدر او (اخوه) برادر او (حموها) خویشاوندان او (زن) از جانب شوهرش (هنوه) عورت او (فوه) دهن او (ذومال) صاحب دارائی مانند (جاءنا ابو القاسم علیه السلام) ابو القاسم

---

(۱) چون اگر مضاف نباشند اعراب آنها به بحرکه است اگر به یاء متکلم اضافه شوند اعراب آنها بحرکه تقدیری میباشد اگر تثنیه یا جمع باشند اعراب آنها ناقص است واگر مصغر باشند اعراب آنها نیز بحرکه می‌باشد. (برای توضیح بیشتر به انموذج مراجعه کنید)

السَّلٰام وآمَنّا بِاَبِي‌الْقاسِمِ عَلَيهِ السَّلٰام.

(حضرت محمد) پیش ما آمد (جاءنا) فعل ماضی (نا) مفعول به غیر صریح (ابو) فاعل (القاسم) مضاف الیه (علیه) جار ومجرور ظرف مستقر خبر مقدم (السلام) مبتدای مؤخر ومانند (صدقنا ابا القاسم علیه السلام) ابو القاسم (حضرت محمد) را تصدیق کردیم (صدقنا) فعل وفاعل (ابا) مفعول به (القاسم) مضاف الیه (علیه السلام) معلوم است ومانند (آمنا بابی القاسم علیه السلام) به ابو القاسم (حضرت محمد) ایمان آوردیم (آمنا) فعل ماضی وفاعل (بابی) جار ومجرور متعلق به آمنا (القاسم) مضاف الیه.

شاهد در این ۳ مثال ابو است حالت رفعه‌اش به واو نصبه‌اش به الف جره‌اش به یاء وتمام الاعراب به حروف می‌باشد.

* * *

وامّا ناقِصَ الإعْرابِ وَهُوَ عَلىٰ قِسْمَيْن: قِسْمٌ رَفْعُهُ بِالْواوِ وَنَصْبُهُ وَجَرُّهُ بالْياء وَذٰلِكَ جَمْعُ الْمُذَكَّرِ السّالِمِ وَأُولُو وَعِشْرُونَ وَاَخَواتِها نَحْوُ جاءَنا الْمُرْسَلُونَ عَلَيهِمُ السَّلامِ وَصَدَّقْنا الْمُرْسَلِينَ عَلَيهِمُ السَّلام وَآمَنّا بِالْمُرْسَلِينَ

(قسم دوم) ويا ناقص الاعراب است واين بر دو قسم است قسم اول حالتِ رفعه‌اش به واو ونصبه وجره‌اش به ياء مى‌باشد.

قسم اول (از ناقص الاعراب به حروف) جمع مذكر سالم وكلمه الو وعشرون وخواهران عشرون است مثال براى جمع مذكر سالم مانند (جاءنا المرسلون عليهم السلام) پيامبران پيش ما آمدند سلام بر آنان باد (جاءنا) فعل ماضى (نا) مفعول بواسطه (المرسلون) فاعل ومانند (صدقنا المرسلين عليهم السلام) تصديق پيامبران را نموديم سلام بر انان باد (صدقنا) فعل وفاعل (المرسلين) مفعول به ومانند (آمنا بالمرسلين عليهم

عَلَيهِمُ السَّلام وَقِسْمٌ رَفْعُهُ بِالألِفِ وَنَصْبُهُ وَجَرُّهُ بِالْياءِ وَذٰلِكَ التَثْنِيَةِ واِثْنانِ وَكِلا مُضافاً اِلىٰ مُضْمَرٍ نَحْوَ جاءَنا الإثْنـانِ كِلاهُمـا اَيْ الْكِتـابُ وَالسُّنَّةُ واتَّبَعْنا الإثْنَينِ

السلام) ایمان آوردیم به پیامبران سلام بر آنان باد (آمنا) فعل وفاعل، (بالمرسلین) جار ومجرور متعلق است به آمنا.

شاهـد: المـرسلون جمـع مذکـر سالم وناقص الاعـراب به حروف است (خـودت میتوانید برای الو وعشرون مثال بیاورید).

وقسم دوم (از ناقص الاعراب به حروف) حالت رفعه‌اش به الف ونصبه وجره‌اش به یاء میباشد واین قسم ناقص الاعراب تثنیه وکلمه اثنان وکلا که به ضمیر اضافه شده باشد است مانند (جاء الاثنان کلاهما ای الکتاب والسنة) آن دوتا (قرآن وسنت) هر دو بما رسیدند (جاءنا الاثنـان) فعـل ومفعول وفاعل (کلاهما) تأکید معنوی

كِلَيهِمٰا وَعَمِلْنٰا بِالإِثْنَيْنِ كِلَيهِمٰا.

وَالثّٰالِثُ لاٰيَكُونُ اِلَّا تٰامَ الإِعْرٰابِ وَهُوَ قِسْمٰانِ: قِسْمٌ رَفْعُهُ بِالْضَمَّةِ وَنَصْبُهُ بِالْفَتْحَةِ وَجَزْمُهُ بِحَذْفِ

(هما) مضاف اليه ومانند (اتبعنا الاثنين كليهما) تبعيت از هر دوى آنها كرديم (اتبعنا الاثنين) فعل وفاعل ومفعول به (كليهما) تأكيد معنوى (هما) مضاف اليه ومانند (عملنا بالاثنين كليهما) به هر دوى آنها عمل كرديم (عملنا) فعل وفاعل (بالاثنين) جار ومجرور متعلق به عملنا است (كليهما) تأكيد معنوى (هما) مضاف اليه.

شاهد در اين ۳ مثال اثنان وكلا است كه ناقص الاعراب به حروف هستند.

قسم سوم (اعـراب به حركه وحذف) دائما تام الاعراب ميباشد وبر دو قسم است (قسم اول) رفعه‌اش به ضمه ونصبه‌اش بفتحه وجزمه‌اش بحذف حركه واين فعل مضارعى است به آخرش ضمير وصل نشده وآخرش

الْحَرَكَةِ وَهُوَ الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ الَّذِي لَمْ يَتَّصِلْ بِآخِرِهِ ضَمِيرٌ وَهُوَ حَرْفٌ صَحِيحٌ نَحْوُ نُحِبُّ أَنْ نُشْفَعَ وَلَمْ نُحْرَمْ وَقِسْمٌ رَفْعُهُ بِالضَّمَّةِ وَنَصْبُهُ بِالْفَتْحَةِ وَجَزْمُهُ بِحَذْفِ الْآخِرِ

حرف صحیح باشد مانند (نحب ان نشفع ولم‌نحرم) دوست داریم مورد شفاعت قرار بگیریم ومحروم نشویم (نحب) فعل مضارع متکلم مع الغیر فاعل آن ضمیر مستتر (نحن) (ان) ناصبه (نشفع) فعل مضارع مجهول متکلم مع الغیر نائب فاعلش مستتر ودر تأویل مصدر محلا منصوب مفعول است برای نحب (و) عاطفه (لم) جازمه (نحرم) فعل مضارع متکلم مع الغیر وبنا مفعول نائب فاعلش مستتر.

شاهد: فعل مضارع صحیح (نحب، ان نشفع، لم نحرم) تام الاعراب به حرکه وحذف است (قسم دوم) از اعراب به حرکه وحذف رفعه‌اش به ضمه ونصبه‌اش به فتحه وجزمه‌اش بحذف آخر واین فعل مضارعی است به

وَذٰلِكَ الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ الَّذِي لَمْ يَتَّصِلْ بِآخِرِهِ ضَمِيرٌ وَهُوَ حَرْفُ عِلَّةٍ نَحْوَ نَدْعُو اللّٰهَ تَعَالىٰ اَنْ يَعْفُوَنَا وَلَمْ يَرْمِنَا فِي النَّارِ.

آخرش ضمیر وصل نشده وآخرش حرف عله (الف، واو، یاء) باشد مانند (ندعو الله تعالی ان یعفونا ولم یرمنا فی النار) از خداوند تعالی میخواهیم که ما را مورد عفو قرار دهد وما را در آتش نیندازد (ندعو) فعل مضارع متکلم مع الغیر فاعل آن ضمیر مستتر (الله) مفعول به (ان) ناصبه (یعفونا) فعل مضارع فاعلش ضمیر مستتر (هو) راجع به الله (نا) مفعول به وجملهٔ ان یعفو در تأویل مصدر مفعول دوم است برای ندعو (و) عاطفه (لم) جازمه (یرم) فعل مضارع فاعل آن راجع به الله است (نا) مفعول به (فی النار) جار ومجرور متعلق به لم یرمنا می‌باشد.

شاهد: فعل مضارع معتل است که تام الاعراب به حرکه وحذف میباشد.

وَالرّابِعُ لايَكُونُ اِلّا ناقِصَ الإعْرابِ وَهُوَ الْفِعْلُ الْمُضارِعُ الَّذي اِتَّصَلَ بِآخِرِهِ ضَميرٌ غَيْرَ النُّونِ فَرَفْعُهُ بِالنُّونِ وَنَصْبُهُ وَجَزْمُهُ بِحَذْفِها نَحْوَ الأَوْلِياءُ وَالْعُلَماءُ يَشْفَعانِ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَنَرْجُوا اَنْ يَشْفَعا لَنا وَلَمْ يَعْرِضا عَنّا.

قسم چهارم (اعراب به حروف وحذف) دائماً ناقص الاعراب میباشد واین فعل مضارعی است که متصل شده باشد بآخر آن ضمیری غیر از نون (نون جمع مؤنث چون اگر ضمیر نون جمع مؤنث به آخر آن لاحق شود آنوقت فعل مضارع مبنی میباشد) پس رفعه‌اش به نون ونصبه وجره‌اش بحذف نون است مانند (الاولیاء والعلماء یشفعان یوم القیامة فنرجو ان یشفعا لنا ولم یعرضا عنا) اولیاء وعلما در روز قیامت شفاعت می‌کنند پس امیدواریم برای ما شفاعت کنند واز ما روی نگردانند (الاولیاء) مبتدا (و) عاطفه (العلماء) عطف است بر الاولیاء (یشفعان) فعل مضارع (الف) فاعل آن

ثُمَّ الإعْرَابُ اِنْ ظَهَرَ فِي اللَّفْظِ يُسَمّىٰ لَفْظِيّاً كَمٰا

وجمله یشفعان محلا مرفوع خبر مبتدا است (یوم) مفعول فیه است برای یشفعان (القیامة) مضاف الیه (ف) جوابیه یا جزائیه است (نرجو) فعل مضارع متکلم مع الغیر فاعل آن ضمیر مستتر (نحن) (ان) ناصبه (یشفعا) فعل مضارع (الف) فاعل وجمله یشفعا در تأویل مصدر محلا منصوب مفعول به صریح است برای نرجو (لنا) جار ومجرور متعلق به یشفعان (و) عاطفه (لم) جازمه (یعرضا) فعل مضارع (الف) فاعل آن (عنّا) جار ومجرور متعلق به لم یعرضا.

شاهد: فعل مضارع مذکور است ناقص الاعراب به حروف وحذف حالت رفعه‌اش به نون ونصبه وجزمه‌اش بحذف آن است.

بعد از آنکه اقسام اعراب ومحل آنرا فهمیدیم اعراب اگر در لفظ معرب ظاهر شد اعراب لفظی نامیده

فِي الأَمْثِلَةِ الْمَذْكُورَةِ وَإِنْ لَمْ يَظْهَرْ فِي اللَّفْظِ بَلْ قُدِّرَ فِي آخِرِهِ يُسَمَّىٰ تَقْدِيرِيّاً نَحْوُ أَنَا الْعَاصِي وَإِنْ لَمْ يَظْهَرْ وَلَمْ يُقَدَّرْ فِي آخِرِهِ يُسَمَّىٰ مَحَلِّيّاً نَحْوَ تَوَكَّلْنَا عَلىٰ مَنْ لا يَأْتِي الْخَيْرُ اِلّا مِنْ جِهَتِهِ.

میشود مانند مثالهای گذشته.

واگر در لفظ ظاهر نشد بلکه در آخر معرب مقدر شد (بخاطر مانعیکه در آخر معرب موجود است) اعراب تقدیری نامیده میشود مانند: (انا العاصی) منم گنه‌بار (انا) مبتدا (العاصی) خبر.

شاهد: العاصی است که اعرابش تقدیری است.

واگر اعراب ظاهر ومقدر نشد در آخر معرب اعراب محلی نامیده میشود (چون مانع در نفس معرب است) مانند (توکلنا علی من لا یأتی الخیر الا من جهته) بر کسی توکل کردیم که غیر از طرف او خیری نیاید. (توکلنا) فعل وفاعل (علی من) جار ومجرور متعلق به

توکلنا ومفعول به غیر صریح برای آن (لا) نافیه (یأتی) فعـل مضـارع (الخیر) فاعل (الّا) حرف استثناء (من جهتـه) جار ومجرور متعلق به لا یأتی ومفعول به غیر صریح برای لا یأتی (هـ) مضاف الیه.

شاهد: مَنْ است که اعراب آن محلی است.

در اینجا ترجمه وترکیب عواملین باتمام رسید از طلاب عزیز وعلاقمندان به علوم اسلامی امیدوار دعای خیر واصلاح اشتباهاتم هستم.

والحمد لله اولاً وآخراً وصلّی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم.

مخلص طلاب

عبد الرحیم محمودی

بهار ۱۳۷۱ شمسی